

الفباي اکافي

Alefbaaye ACAFI

نگارش فارسي
با الفباي اينترنتي

*NEGAARESHE FAARSI
BAA
ALEFBAAYE INTERNETI*

جامعه فرهنگي و هنري ايران و فرانسه
روح الله عباسي

بسم الله الرحمن الرحيم

سر آغاز گفتار نام خداست
که رحمتگرومهربان خلق راست

ستايش بود ويژه كردگار كه برعالمين است پروردگار
كه بخشنده ومهربانست نيز بود صاحب عرصه رستخيز
ترامي پرستيم تنها وبس نداريم ياور به غير از تو كس
بشو هادي ما به راه درست ره آنكه منعم ز نعمات توست

نه آنان كه خشم بر ايشان رواست
نه آنها كه هستند گمراه ز راست

•

سوره الفاتحه از ترجمه منظوم قرآن كه:
(بسی خدمت شاهنامه گرای ((
(كه از مجد/مید بگرفت پای ((
(همانند فردوسی ی پاکزاد ((
(چنو مادر میهن ما نژاد ((
كه:

در رستاخیز زبان پارسی با خدمت فردوسی گرایانه خود
توانست لااقل
یکی از بزرگترین شاهکارهای ادبی وهنری معاصر را
پس از فردوسی طوسی
(برای بقای زبان عجم ((
(كه پاداش او باد باغ ارم ((
هستی بخشد.

Hoval awal

*Sar aaghaaze goftaar naame xodaast
Keh rahhmatgar o mehrbaan xalq raast
Setaayesh bovad vijhehe kerdegaar
Keh bar 'aalamin ast parvardegaar
Keh baxshandeh o mehrabaan ast niz
Bovad sdaahhebe 'arsdehe rastxiz
To raa mi parastim tanhaa vo bas
Nadaarim baavar beh gheyr az to kas
To ey haadiye maa beh raahe dorost
Rahe aankeh mon'em ze na'maate tost
Na aanaan keh xashmat bar ishaan ravaast
Na aanhaa keh hastand gomraah ze raast*

Hoval aaxer

فهرست مطالب

پیشگفتار

بخش اول : معرفی و مبانی الفبای جدید

بخش دوم : جداول الفبای جدید

بخش سوم : نکات دستوری و استثناء ها

بخش چهارم : تمرین ها

بخش پنجم : اشعار فارسی

بخش ششم : واژه های علمی ، فلسفی و پزشکی

بخش هفتم : اوزان اشعار فارسی

بخش هشتم : گوشه های موسیقی و آواز ایرانی

واژه نامه

تقديم به
همه مبارزاني كه در راه دفاع از وطن
عليه دشمنان داخلي و خارجي ميهن ما
در دوران معاصر
جان شيرين خود را فدا كردند
و اين كتاب برگ سبزست تحفه درویش
كه يادبودي خواهد بود
از خدمتگزاران به فرهنگ و ادب پارسی.

*Taqdim beh
Hameh ye mobaarezaani keh dar raahe defaa' az
vathan 'alayhe doshmanaane daaxeli va xaarejiye
mihane maa dar dowraane mo'aasder
Jaane shirine xwod raa fadaa kardand
Va in ketaab
Barge sabzist tohhfeh ye darvish
Ken yaadbudi xwaahad bud az
xedmatgozaaraane farhang va adabe Paarsi.*

بنام خدا

پیشگفتار

درده اخیر، دانش وفن رایانه ای به عنوان ابزارارتباطی جهان فراگیروسریع بیش ازپیش جایگزین وسایل سنتی گشته و پراکندگی ایرانیان بیرون ازکشورواشنائی آنها به زبانهای گوناگون موجب نیازی جدی به آفرینش چاره ای برای ایجاد ارتباط ازراه اینترنت با هموطنانی که با زبانهای بیگانه آشنائی ندارند گردیده است.

لازم به ذکر است که چند دهه پیش درایران به چشم هم چشمی ازترکیه ونیازفرهنگی، گروهی ازادیبان وروشنفکران به ویژه شادروان علامه سعید نفیسی وعلی نقی وزیری وگروهی دیگر، درراه جنبش فرهنگی وهنری وایجاد هنرستان موسیقی، ازجمله به اندیشه پالاییدن وبهترساختن الفبای فارسی افتادند که این برنامه به دلایل گوناگون تحقق نیافت.

اما اینك نظربه عدم دسترسی کافی هموطنان برون مرزی به نرم افزارهای فارسی وجهت سهولت دربرکارگیری ونگارش این زبان توسط صفحه کلیدهای رایج که عموماً شامل حروف لاتین (انگلیسی یآمریکایی) است، ما نیازمند الفبایی هستیم که بتوان آن را با استفاده ازابزاررایانه ای بین المللی وصفحه کلیدهای رایج به سادگی به کارگرفت.

در این کتاب، الفبای جدیدی پیشنهاد گردیده که میتواند در رشته های گوناگون علمی، فنی و هنری بکار گرفته شود. هدف از ارائه الفبای جدید، رفع اشکالات ویا بازکردن گره از الفبای فارسی نبوده، بلکه فقط قبول علائمی به جای نشانه های موجود میباشد و این روش وسیله ای مناسب جهت زنده نگاه داشتن زبان اصیل و ملی ایرانیان بوده و میتوان با استفاده از آن مشکل ترین متون فارسی و عربی را با حروف لاتین به نگارش درآورد. بدیهی است که هر گونه نوآوری در هر زمینه ورشته، در همه فعالیتها ودر همه گروه های انسانی، همیشه با دشواریهای گوناگون روبرو بوده است و خواهد بود. الفبای رایج فعلی (الفبای لاتین) که در اصل برای نگارش نشانه های کتابت اصوات فارسی ساخته نشده بالطبع دارای اشکالاتی است که باید به گونه ای رفع شود. در این راه تا آنجا که برای ما ممکن بوده، کوشیده ایم برای هر کدام از نشانه های الفبای امروزی، نشانه ای در میان نشانه های بین المللی برگزیده شود.

از نظر فن کار الفبایی یک رشته دشواریها در برابر داشتیم که گشایش آنها نه تنها دشوار شاید غالباً ناشدنی می نمودند. اولین گره کار که باید گشوده میشد گزینش تخته کلید حروف (keyboard) بود. نظربه اینکه فنون دنیای انفورماتیک به وسیله آمریکا گسترش یافته، خواه ناخواه صفحه کلید انگلیسی یا آمریکایی رواج عام دارد و بدین جهت است که متخصصین ایرانی که نرم افزارهای فارسی راساخته اند، اساس کارشان بر مبنای حروف وکلیدهای آمریکایی بوده است.

هر کدام از زبانهای اروپایی برای حروفی که همانند آنها در زبان آمریکایی موجود نیست، برای خود کلیدهایی دارند. مثلاً در زبان فرانسه چندین حرف روی صفحه کلید میتوان دید که در صفحه کلید انگلیسی نیست:

(*é - è - à - â - ç - î - ù - û - ü*)

البته در پنجره علائم ویژه میتوان حروف مورد نیاز را یافت، ولی بهره گیری از این چاره با انجام دویا سه افزا کنش شدنی است که آن

هم زمان کار را طولانی می‌کند. بدینسان ما ناچار شدیم حروفی پیوندی بسازیم، حروفی که مستقیماً روی کیبرد یا تخته کلیدجلی چشم ما باشد. مثلاً برای [س] حرف [s] و برای حرف [ص] علامت ترکیبی [sd] را برگزیدیم که تا حدودی دردسر ما را حل نموده و به همین گونه شمار نشانه‌هایی که در زبان فارسی وجود دارد بدست می‌آید و پنج یا شش حرف آن ازدو حرف تشکیل شده است و این خود پدیده‌ای است ناگوار برای فارسی‌زبانان که مولود کیبرد آمریکایی است.

این ابتکار ارزشمند و مفید و درمقیاسی کم نظیر و شاید منحصر به فرد، در پاسداری از اصالت زبان فارسی نقشی قوی خواهد داشت. همکاران زبان‌شناسی که تحت نظارت مستقیم:

آقای روح الله عباسی

موفق شده‌اند اثری به این عظمت را خستگی ناپذیر ببار آورند، آرزومندم که آیندگان با گذشت زمان و کاربرد عملی آن، کاستی‌های آنرا برطرف سازند.

سعید اسحاقی

نایب رئیس جامعه فرهنگی و هنری ایران و فرانسه

بخش اول

معرفی و مبانی الفبای جدید

خواسته این نوشتار جست و جویی است دست افزار آفرین برای نگارش زبان پارسی. کار الفبا در همه زبانها کمکی سودآور در راه خواندن نوشتار ها و نیز نگارش گفتنی هاست. باید دانست که نمیتوان الفبائی ساخت که بتواند صد درصد نیاز ما را در پیوند زبانی میان انسانها پاسخگو باشد. شما کافیسست به فرهنگ های گوناگون برای یافتن معنای یک واژه سری بزنید. در فرهنگ فارسی معین، برای زبانی گفتن (تلفظ) هر واژه، نشانه هایی ویژه بکار رفته که از نشانه های الفبایی لاتینی گرفته شده است. در "فرهنگ بزرگ سخن" نوشته دکتر حسن انوری نیز با همین دشواری روبرو میشوید. در فرهنگ های سایر زبانهای زنده نیز چنین در دسری به چشم می خورد. همه جا برای بر زبان آوردن واژه ها الفبای دیگری نیز (الفبای فونتیک) برای شناخت الفبای زبان ساخته شده است که باز هم کار را آسان نمیکند. توگویی پیوند زبانی بزرگترین تلاش را خواهان است. مثلاً زبان انگلیسی دارای بیست حرف با صدا (واکه) و بیست و چهار حرف بی صدا (همخوان) می باشد.

به واژه های زیر در زبان انگلیسی نگاه کنید :

City , busy , women , pretty , village

واکه های

I , Y , U , O , E

همه یک آوا را می رسانند که آوای واکه

Sit

است.

یا در زبان فرانسه که در آن پی آمدی دویا سه واکه برای رساندن یک آوایسیار دیده میشود. روشن است که ریشه اینگونه دشواریها دگرگونیهای زبان و دگرگون شدن آوایی برخی از واژه ها در راه گذار آن است. به عقیده گروهی از زبان شناسان برترین الفبای کنونی جهان، الفبای اندیشه نگار زبان چینی است. ولی این زبان خود فرهنگ دیگری است که ویژه همان مردم چین است و بس! الفبای زبان ما از الفبای عربی گرفته شده است، الفبایی که ویژه زبان عربی است.

[ث- ح- ص- ض- ط- ظ- ع- ق مخصوص زبان عربی هستند]

در اینجا باید گفته شود که الفبای زبان عربی نیازی برای درست خواندن "واژه" به کمک الفبای دیگری (الفبای فونتیک یا آوایی) برای قرائت خود ندارد، زیرا دستورات این زبان که طی قرنهای راه تکامل را پیموده، چیستان بالارا گشوده است. در قاموس های عربی، خواندن واژه پیرو روشی است که زاده ساختار ریشگی زبان است و این ساختار براساسی منظومه ای صرفی و نحوی است که تمام واژه های مورد نیاز زبان عربی را در چهارچوبها یا بچه دانه های ویژه ای جای داده است، چه در صرف افعال و بابهای مختلف ثلاثی و رباعی و غیر آن و چه در نامها که همه بر پایه سه حرف: "ف"، "ع"، "ل" و با افزودن یک یا دو حرف یا نشانه دیگر در جلو و دنبال حروف سه گانه بالا انجام گرفته اند.

مثلاً: ف ع ل: افعال، تفاعل، افتعال، تفعیل، انفعال و غیره

و یا در رباعی ها: فعلل، تفعّل

و یا در اسامی: فعّالان.

درفارسی برای هر آوا، بیشترین یک نشانه ساختگی یا پیش پذیره بکار می رود که همیشه هم بر زبان آوری (تلفظ) نشانه را نمی رساند و دشواری دیگری که گشایش آن به نزدیکی ناشدنی و یا کمترین دشوار است، آن است که ما در زبان خود به نشانه هایی نیاز داریم که نماینده چند حرف و آواهای گوناگونند و ناگزیریم بدون دلیل آنها را نگهداری کنیم و در نوشتن بکار ببریم.

برای مثال حروف: [ز، ض، ذ، ظ] برای ما فارسی زبانها، همگی
برزبان آورحرف " ز " میباشند:

[زهر، ضابط، ذلت، ظالم]

بقسمی که میتوان همه این واژه ها را بصورت زیر نمایش داد:

[زهر، زابط، زلت، زالم].

برای حروف " ص " و " س " ما فقط حرف " س " را می توانیم تلفظ
کنیم. برای حروف " ت " و " ط " ما فقط حرف " ت " را میتوانیم
برزبان آوریم. پس الفبای ما دارای نشانه های بیش از نیاز است و این
نشانه ها بیشتر مربوط به واژه های غیر فارسی است که به ویژه ازراه
زبان عربی به زبان ما ریخته شده است. پس میبینیم که املاء زبان
فارسی نه تنها آسان نیست، بلکه دشوار هم هست و بیشینه باید انسان
معنای واژه را ازپیش بداند تا بتواند آنرا درست بنویسد.

در این الفبای ابداعی کوشیده شده است که برای هریک از نشانه های
امروزی موجود در زبان فارسی، نشانه ای برگزیده از علائم لاتینی که
وسیله رایج تکنیک و دانش زمان امروزی است هستی یابد. هرچند این
تلاش گره دشواری زبانشناسی زبان و نگارش را باز نخواهد کرد ولی
"رفع فاسد به افسد هم نیست".

تذکر: ما این الفبا را به مدت بیش از یکسال ازراه اینترنت پخش کرده و
با اشخاص گوناگون که به زبانشناسی و پایه حروف زبان کنونی فارسی
و غیره آشنایی داشتند مشورت نمودیم که متأسفانه نتیجه ای بدست نیامد
و برای راستجویی بیشتر و ارزیابی بهتر از کار خود کوشیدیم همره پیشنهاد
برخی مهربانان با زبان پارسی و ایران دوستانی همانند نیک اندیش
فرهیخته "خانم لی لی کامکارپارسی" برای همسنگ های گزیده شده
نمونه های دیگری هم بکاربریم تا در آینده پس از پذیرایی و هم اندیشی
بتوانیم به امید پیروزی برنامه، به رویاروی بکاربری نشانه های بهتر
گردن نهیم.

واکه های فارسی بس ساده اند

آچو آب و ای چو ایشان او چو او آچو اما اِ إذا اُ چون اُتو

اول هر واژه را همخوان بدان

ب بلا پ پارسا ت ترکمان
ث ثلاثی ج جواد و چ چنان
ح حماقت خ خریت د دهان
ذ چو ذمه یا چو ذلت ر روان
ز زمین ژ ژرف و ژرفا بی گمان
سین سماور سینه سنبل ساربان
شین چو شمسى صاد صامت ضاد ضیق
طا چو طاهر یا طهارت یا طریق
ظ چو ظلمت عین عینک غین غم
ف فضیلت قاف قاضی لاجرم
کاف کیوان گاف گرما یا گران
لام لال و میم مه یا مادیان
نون چو ناف آمد ولیکن واو وام
ها هزینه یا یگانه

والسلام

De l'alphabet

Comme convenu, je vous fais part de mes réflexions (ainsi que de quelques suggestions) concernant votre remarquable système de translittération du persan qui approche de la plus haute perfection et qui fera, sans nul doute, date dans l'histoire de la linguistique persane et de l'iranologie.

Mille félicitations encore à vous

Cordialement

Lily Kamkar.Parsi

TRANSLITTERATION DU PERSAN

Deux types de translittération court :

Translittération purement phonétique

C'est de cette catégorie que relève la quasi-totalité des systèmes de translittération actuellement en vogue dans les revues de la diaspora iranienne en Occident, avec parfois des essais de codification et de standardisation notamment sur Internet :

<http://www.eurofaarsi.com>

<http://unipers.com>

(existe depuis plus de dix ans, mais n'a pas pris)

Bien sûr, ces conventions ont pour inconvénient majeur de ne plus rendre les distinctions orthographiques dues à l'homophonie de certaines lettres de l'alphabet persan, et ce, alors qu'à la base l'alphabet arabe est un système de

transcription **PUREMENT** phonétique ...*pour la langue arabe* où les lettres correspondent à des sons tous distincts les uns des autres, dont certains sont totalement absents du système phonatoire persan, d'où l'homophonie réductrice dans la langue persane qui n'a pas pu s'adapter au système phonatoire arabe. Lettres homophones du persan

[z]

ض ظ ذ ز

[s]

ص ث س

[t]

ت ط

[h]

ه ح

[y] (variant de la quasi homophonie à l'homophonie totale selon les locuteurs) ق غ

[x] (la distinction entre les deux sons s'étant perdue au cours des âges) خ غو

- **Translittérations savantes**

Usant abondamment de signes diacritiques pour distinguer les lettres homophones du persan

Vous innovez, cher confrère, proposant un système fort ingénieux, qui substitue des doublets de lettres au système classique de signes diacritiques.

C'est une véritable révolution que vous apportez dans l'art de transcription du persan.

Les systèmes savants classiques, étendus aux non érudits ou au grand public (au vulgum pecus), étaient irrémédiablement condamnés à dégénérer en systèmes phonétiques en raison de la faible visibilité des signes, diacritiques, lesquels sont appelés à disparaître, car difficilement mémorisables, faute d'une différenciation plus nette.

Or vous avez remédié à ce problème en introduisant pour chaque lettre au besoin des combinaisons de deux lettres qui, au surplus, correspondent pas à des phonèmes de la langue

persane, excepté la combinaison « zd », laquelle n'existe du reste que dans trop peu de mots (mazda, mozd, dozd, et leurs dérivés) pour que subsiste la moindre ambiguïté.

Lettres homophones du persan

Z/dz/zd/zh ظ ض ذ ز

S/cs/sd ص ث س

T/ th ط ت

Gh/q ق غ

Correspondance ;

Sd/zd ض ص

Th/zh ط ظ

Votre choix des combinaisons duales est extrêmement judicieux, car celles-ci sont

- Mnémotechniques comme dans « sd » pour [sad], « zd » pour [zad]
- Conformes aux alternances consonantiques : s/z comme dans « sd »/ « zd »
 - Conformes à la phonétique historique comme dans : dz pour [zad], contenant une référence visuelle explicite à l'ancienne prononciation [ð] de cette lettre jadis distincte du son E, avec lequel il se confond de nos jours ;
- Conformes à la phonétique de la langue d'origine : « hh » pour ح donnant visuellement l'idée d'un renforcement en référence au caractère plus guttural de ce son en arabe (en comparaison du « h ») ;
- Plus conforme à l'intuition immédiate :

“jh” ج pour que le traditionnel “zh” (ou “”) “th” pour ط

A l'évidence votre système est le fruit d'une profonde et mûre réflexion sur la langue et son évolution phonétique et orthographique, jamais entreprise à ce niveau par les linguistes qui vous ont précédé

Sur le plan théorique, votre système est PARFAIT

Seule réserve à ce système de translittération : dans la pratique, la transcription « aa » du son [a] risque fort de se heurter à une difficulté inhérente à la fréquence de son vocalique

Le son vocalique le plus caractéristique de la langue persane se trouve être en effet le [a], et possède ce statut si particulier en raison de sa présence dans des mots ayant une grande valeur symbolique, voire identitaire, ou dans des mots grammaticaux très récurrents, notamment

- Le nom même du pays « Iran »
- Des noms de personnage historiques perses : tel le nom « Darius » ayant acquis un usage extensif dans l'ensemble du monde occidental
- Des noms historiques et culturels : l'autoethnonyme « Arya »
- Le nom même de la langue : « parsi/farsi »
- Le nom du monarque et ses dérivés : « shah », «shahnameh »,
- Les suffixes ou préfixes grammaticaux : « -ra » désinence marquant un reste d'accusatif, « -ha » (pluriel classique), « -an », « na-»

Il serait inconcevable, voire sacrilège, de défigurer ces mots ayant depuis longtemps un statut international Imaginerait-on un seul instant de voir populariser dans le monde des graphies :

- **Iraan (comme Conaan)**
- **Daarius**
- **Aaryaa**
- **Paarsi**
- **Shaah, Shaanaameh**

Le caractère international et historique de ces mots interdit , sous peine de porter préjudice à l'identité même de l'Iran et de la dénaturer, le recours à la translittération qui serait certes la plus logique « aa » (par opposition à « a »), mais qui romprait ipso facto avec une langue tradition de transcription latine vieille de plusieurs siècles.

Enfin le son [a], en raison même de sa très grande fréquence dans la langue persane qui en fait le son vocalique de loin le plus fréquent, ne peut être rendu par une graphie lourde ou complexe, qui entraînerait inévitablement des erreurs quasi

systematiques, car la tendance naturelle serait de faire court, au risque d'omettre l'un des deux a, surtout dans les mots très longs : Paasdaaraan - Taalaarhaa-raa

Le taux d'erreur par omission serait en pratique tellement élevé (de l'ordre de plus de 20% selon des constatations effectuées aléatoirement sur Internet) que la distinction entre « a » [a] et « aa » [a] perdrait toute pertinence. Quand à la translittération savante « a » ou plus courante « a », elle pose, dans une moindre mesure certes , le même problème que

précédemment : un son si fréquent de par son usage, tant lexical que grammatical (en particulier dans des mots ou suffixes grammaticaux), ne saurait être surchargé de signes diacritiques encombrantes, qui d'ailleurs ne seraient pas praticables avec un clavier « américain » standard.

Alors comment résoudre le problème du couple [ɑ] / [a] ?

De tout ce qui précède il apparaît de conserver la graphie « a » (« pasdaran », « talarha ») pour rendre le [a], ne fut –ce que pour des raisons d'économie de la langue, car la langue obéit au principe du plus économique, ce qui exclue tant l'ingénieuse solution du redoublement du « a » ou encore la solution préconisée par les tenants de l' « eurofarsi » : ā

C'est donc le [a] qu'il convient de transcrire autrement qu'avec un « â »

Une solution éventuelle serait le « ɔ » ou à défaut le « @ », à moins d'une substitution arbitraire avec la seule lettre de l'alphabet latin de base non usitée : le « w » (auquel cas le [ō] dit « o long » serait rendu par un « oo »), ou plus étrange encore, un caractère non alphabétique du clavier tel le « & » qui rappellerait au passage utilement aux persanophones que nombre de [a] de la langue ne sont apparus que tardivement et par déformation :

Baeradaer (provenant de bradaer) [B@rad@r](#) - Bwradwr

DIVERS

Suggestions pour transcrire le « hamzeh » :*

Exemple : so*al

Par opposition au « eyn » :'

Exemple : fae'al

❧

Enfin le problème de l' « ezdafeh » ; sans doute conviendrait-il de rajouter le [i] euphonique (précédé d'un tiret) qui se rajoute après un son vocalique : « tahiye*h*-ye » au lieu de « tahiye*he* ».

lili kamkar parsi

بخش دوم: جداول الفبای پیشنهادی

'	ع	A	ا
Gh	غ	B	ب
F	ف	P	پ
Q	ق	T	ت
K	ک	Cs	ث
G	گ	J	ج
L	ل	Ch	چ
M	م	Hh	ح
N	ن	X(Kh)	خ
V	و	D	د
H	ه	Dz	ذ
Y	ی	R	ر
aa	آ	Z	ز
U	او	Jh	ژ
i	ای	S	س
a	آ	Sh	ش
e	اِ	Sd	ص
o	اُ	Zd	ض
ei	ء	Th	ط
eiy	ئِی	Zh	ظ

روش استفاده از حروف الفبا در آغاز هر واژه

abr	ابر	a	ا
aab	آب	aa	آ
ensaan	انسان	e	ا
omid	امید	o	ا
bad	بد	b	ب
pari	پری	p	پ
taar	تار	t	ت
csolcs	ثلث	cs	ث
jam	جم	j	ج
chaareh	چاره	ch	چ
hhasad	حسد	hh	ح
xam	خم	x	خ
dar	در	d	د
dzaat	ذات	dz	ذ
rahaa	رها	r	ر
zar	زر	z	ز
jharf	ژرف	jh	ژ
sar	سر	s	س
shahr	شهر	sh	ش
sdad	صد	sd	ص
zdabth	ضبط	zd	ض
thehraan	طهران	th	ط
zhohr	ظهر	zh	ظ

روش استفاده از حروف الفبا در آغاز هر واژه

'eshq	عشق	'	ع
ghobaar	غبار	gh	غ
fardaa	فردا	f	ف
qebleh	قبله	q	ق
kaaseh	کاسه	k	ک
garmaa	گرما	g	گ
laal	لال	l	ل
mihan	میهن	m	م
naan	نان	n	ن
vaali	والی	v	و
hamisheh	همیشه	h	ه
yaa hu	یا هو	y	ی
aanhaaeiy	آنهائی	ei	ئی
inaan	اینان	i	ای
owqaat	اوقات	ow	او
oureh	اوره	ou	او
dur	دور	U	او
			همزه
emlaaei,maseialeh	املاء، مسئله	Ei	ء
moeiaddab,taeidib	مؤدب، تأدیب		
bannaaey,emzdaaei	بنائی، امضاء		
xwaastan,xwaab	خواستن، خواب	W	واو
xwaahesh,xwish	خواهش، خویش		معدوله

روش استفاده از حروف الفبا در

آغاز - وسط - آخر هر واژه

saraa	سرا	baad	باد	aab	آب	aa	آ
nah	نه	bar	بر	abr	ابر	a	ا
baraaye	برای	sebil	سبیل	eqaamat	اقامت	e	ا
sahlo	سهل	por	پر	omid	امید	o	ا
saraab	سراب	sdabr	صبر	bar	بر	b	ب
tup	توپ	separ	سپر	par	پر	p	پ
davaat	دوات	setaareh	ستاره	taar	تار	t	ت
ehhdaacs	احداث	ecsbaat	اثبات	csaabet	ثابت	cs	ث
ravaaj	رواج	majles	مجلس	juybaar	جویبار	j	ج
parch	پرچ	aachaar	آچار	chatr	چتر	ch	چ
arvaahh	ارواح	tahhvii	تحویل	hhaalat	حالت	hh	ح
rox	رخ	axbaar	اخبار	xelqat	خلقت	X	خ
mard	مرد	modaaxeleh	مداخله	dabir	دبیر	d	د
ettexaadz	اتخاذ	madzhab	مذهب	dzekr	ذکر	dz	ذ
eqraar	اقرار	morattab	مرتّب	rahhim	رحیم	r	ر
raaz	راز	mazeh	مزه	zar	زر	z	ز
dejh	دژ	mojhdeh	مژده	jharf	ژرف	jh	ژ
asaas	اساس	fesaad	فساد	saraab	سراب	s	س

روش استفاده از حروف الفبا در

آغاز - وسط - آخر هر واژه

tashvish	تشویش	moshaahedeh	مشاهده	shab	شب	sh	ش
exlaasd	اخلاص	mosaddeq	مصدق	sdabr	صبر	sd	ص
marizd	مریض	mezdraab	مضرب	zdarbeh	ضربه	zd	ض
extelaath	اختلاط	baathel	باطل	thaaher	طاهر	th	ط
alfaazh	الفاظ	ezhhaar	اظهار	zhohr	ظهر	zh	ظ
ebdaa'	ابداع	mo'allem	معلم	'omr	عمر	'	ع
daagh	داغ	aghlab	اغلب	gharibeh	غریبه	gh	غ
motaraadef	مترادف	nafar	نفر	farsh	فرش	f	ف
farq	فرق	moqaavemat	مقاومت	qalb	قلب	q	ق
dark	درک	nokteh	نکته	ketaab	کتاب	k	ک
marg	مرگ	ragbaar	رگبار	gol	گل	g	گ
laal	لال	elzaam	الزام	lab	لب	l	ل
laazem	لازم	amr	امر	mard	مرد	m	م
naan	نان	manzel	منزل	nokteh	نکته	n	ن
gaav	گاو	arvaahh	ارواح	vaadi	وادی	v	و
maah	ماه	mehr	مهر	haaleh	هاله	h	ه
ney	نی	aytaam	ایتام	yatim	یتیم	y	ی
partow	پرتو	mowhum	موهوم	owqaat	اوقات	ow	او

ای در پی راه زندگی سرگردان
 Ey dar peye raahe zendegi sargardaan
 در خدمت ناکسانی و نامردان
 Dar xedmate naakasaani yo naamardaan
 در پیچ و خم راه پر از محنت و رنج
 Dar pich o xame raah por az mehhnat o ranj
 آلام تو را نیست دوا و درمان
 Aalaam to raa nist davaa vo darmaan

•
 در غربت و دست خالی و بیکاری
 Dar ghorbat o daste xaali yo bikaari
 جان کندن و دریوزگی و بی عاری
 Jaan kandan o daryuzegi yo bi'aari
 این جا آنجا به هردری کوبیدن
 Injaa aanjaa beh har dari kubidan
 از دشمن و دوست نفرت و بیزاری
 Az doshman o dust nefrat o bizaari

•
 از دست شدت خصایل انسانی
 Az dast shodat xasdaayele ensaani
 در جهل مرکب شده چون حیوانی
 Dar jahle morakkab shodeh chun hheyvaani
 نی راه عقب نه راه پیشست مانده
 Ney raahe 'aqab nah raahe pishat maandeh
 محکوم به ذلتی و بی سامانی
 Mahhkum beh dzellati yo bi saamaani

•
 چندی به اقالیم دگر کرده سفر
 Chandi beh aqaalime degar kardeh safar
 از خانه اصلی شده بیهوده به در
 Az xaanehe asdli shodeh bihudeh beh dar
 دیدی دگران و درس عبرت نشدت
 Didi degaraan o darse 'ebrat nashodat
 هیئات که پشت سر نهی بیم خطر
 Heyhaat keh poshte sar nahi bime xathar

حروف الفبای زبانهای مختلف

Hhorufe Alefbaaye zabaan haaye moxtalef

الفبای فارسی: رومی - عبری

כ	ז	ט	ה	י	ו	ח	ד	ג	ב	א
kaf	yod	tet	het	zayin	waw	he	dalet	gimel	beyt	'alef
k	y	t	h	z	w	h	d	g	b	•
ת	ש	ר	ק	פ	צ	ע	ס	נ	מ	ל
taw	šin	reš	qop	šade	pe	'ayin	samek	nun	mem	lamed
t	š	r	q	š	p	•	s	n	m	l
ך	ץ	ף	ץ	ץ	ץ	ח	ד	ג	ב	א
[k, g]	[y, ẽ, ũ, j]	[t]	[h, x]	[ʕ, r]	[ʕ, r]	[h]	[d, y]	[g, y]	[b, w]	[a, ā]
ט	ז	ז	ב	ז	ד	ז	ז	ז	ז	ז
[t, d]	[š]	[w, ʕ]	[q]	[č, j, z]	[p, b, f]	[w, r]	[s, h]	[n]	[m]	[l, r]

الفبای فارسی: دوره هخامنشی

𐎠	𐎡	𐎢	𐎣	𐎤	𐎥	𐎦	𐎧	𐎨	𐎩	𐎪	𐎫
a, ā	i, ī	u, ū	k, ka	k, ku	g, ga	g, gu	h, ha	č, ča	ğ, ğa	ğ, ği	t, ta
𐎬	𐎭	𐎮	𐎯	𐎰	𐎱	𐎲	𐎳	𐎴	𐎵	𐎶	𐎷
t, tu	d, da	d, di	d, du	q, qa	p, pa	b, ba	f, fa	n, na	n, nū	m, ma	m, mí
𐎸	𐎹	𐎺	𐎻	𐎼	𐎽	𐎾	𐎿	𐏀	𐏁	𐏂	𐏃
m, mū	y, ya	w, wa	w, wī	r, ra	r, ru	l, la	s, sa	z, za	š, ša	qr, qra	h, ha

الفبای فارسی: دوره ساسانیان

י | ח | נ | ו | ח | ז | ט | כ | ל
 [k, g] [y, ě, ů] [t] [h, x] [z, ž] [w, ǝ, ů] [h] [d, ð] [g, ɣ] [b, w] [a, ǣ]

מ | פ | ק | ר | ש | ת | צ | כ | ח | ו
 [t, d] [š, ž] [r] [q] [č] [p, b] [r] [s] [n] [m] [l]

الفبای فارسی: جهت نگارش در زمان داود در چین

l	2	3	4	5	6	7	8	9	0	1
[l, r]	[k, g]	[y, ø, œ, j]	[h, x]	[z]	[ʃ, r]	[h]	[d, y]	[g, y]	[b, w]	[a, ǣ]
þ	ss	u	t	e	o	i	u	l	t	
[t, d]	[ð]	[w, ʊ]	[a]	[ɛ, j, z]	[p, b, f]	[w, r]	[s, h]	[n]	[m]	

الفبای فارسی : دوره اوستا - زرتشت

a	ā	ao	āo	an	aen	ae	āē	e	ē	o	ō	i	ī	u	ū
ka	xa	xya	xva	ga	gya	gha	ca	ja	ta	tha	da	dha			
lta	pa	fa	ba	wa	nga	ngya	ngva	na	nya	nna	ma				
mya	yya	ya	va	ra	sa	za	sha	zha	shya	shha	ha				

Farsi فارسی

ا ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ س ش ص ض ط
ظ ع غ ف ق ك گ ل م ن ه و ي
۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

Arabic عربی

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ
ف ق ك ل م ن ه و ي
۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

Urdo اردو

ا ب پ ت ث ش چ ح خ و ڈ ر ژ س ش ص ض ط ظ ع غ
ف ق ک گ ل م ن و ہ ی ے
۱ ۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

English انگلیسی

abcdefghijklmnopqrstuvwxyz
ABCDEFGHIJKLMNOPQRSTUVWXYZ
1234567890

French فرانسوي

aàâbcçdeéêëèfghïijklmnoôœpqrstuùûvwxyz
AÀÂBĈÇDEÉÊËÈFGHÎÏJKLMNOÔŒPQRSTUÛŨVWXYZ
1234567890

German آلماني

abcdefghijklmnopqrstuvwxyzßäöü
ABCDEFGHIJKLMNOPQRSTUVWXYZÄÖÜ
1234567890

Greek يوناني

ΑΒΓΔΕΖΗΘΙΪΫΛΜΝΞΟΠΡΣΤΥΨΥΦΧΨΩΩ
αάβγδεέζηήθιίκλμνξοόπρσςτυύφχψωώ
1234567890

Chinese چینی

simplified Chinese 简体中文
人如读书即会有风韵，富风味。抱着这个目标去读书，
方可称为知道读书之术。 1234567890
traditional Chinese 繁體中文
人如讀書即會有風韻，富風味。抱著這個目標去讀書，
方可稱為知道讀書之術。 1234567890

بخش سوم

نکات دستوری و استثناء ها

• تشدید

به جای علامت تشدید بر روی حروف، می توان حرف مورد تشدید را دوبار تکرار کرد. برای تشدید دار کردن حروف دوحرفی فقط اولین حرف دوبار تکرار می شود.

**Modabber, Modda'i, Tamarrod, Tashaddod, Motakabber
Mota'assdeb, Motaeiaccser, Motaxassdesd, Tasdawof
Mota'added, Dzellat, Laddzat, Moghaddzi, Moshaxxasd
Mottaham, Mo'atthal, Mosabbab, Moqassder, Mottaki**

• تشدید بر روی "واو"

هنگامی که در واژه ای "واو" تشدید دار شود به جای "V" از "W" استفاده میکنیم.

Awal, Dowom, Sewom, Fotowat, Nobowat, Mosdawar

• هاء غیر ملفوظ

هرگاه در آخر واژه ای هاء غیر ملفوظ وجود داشته باشد باید در نگارش از "H" استفاده شود. مانند: که، به، بهره، هاله، مزه، زمره، نحوه

Keh, beh, bahreh, haaleh, mazeh, zomreh, nahhveh

• " واو " معدوله (غیر ملفوظ)

هنگامی که " واو " در میان واژه ای استفاده شود اما خوانده نشود به جای " واو " از " w " استفاده می کنیم.

«نیست بعداز واومعدوله مگر این حرفها دال و را و زا و سین و شین و نون و ها و یا»

خواندن - خواهش - خواسته - خویش - خویشتن - هواخواهی - خواب-استخوان
خواهان - خواهر

**Xwaandan, Xwaahesh, Xwaasteh, Xwish, Xwishtan
Havaaxwaahi, Xwaab, Ostoxwaan, Xwaahaan, Xwaaha**

• همزه (ء)

فرق میان "همزه" و "الف" آن است که همزه قبول حرکت میکند و الف همیشه ساکن است. همزه در فارسی در اول کلمه می آید و در وسط و آخر کلمه واقع نمی گردد و کلماتی که دارای همزه وسط و آخرند از زبان عربی گرفته شده اند و مثلاً کلمه مؤبد در واقع مؤبد و بدون همزه است. به جای همزه "ء" از " ei " استفاده میشود.

**Maseialeh, Enshaei, Erteqaei, Estecsnaaeiy, Elqaei
Emlaei, Emlaeiy, Maseiul, Taeidib, Moeiaddab, Roeiyaa
Maeivaa, Moeimen, Taeimin, Emzdaaei, Raeiy, Moeibed**

• ضمیر فاعلی " او "

برای نگارش ضمیر فاعلی سوم شخص مفرد "او" همیشه از "OU" استفاده شود.

● تفاوت در نگارش "ي" و "اي"

هرگاه در واژه اي "ي" صورت ساکن نبوده و صدای "اي" بدهد و به حرف دیگری متصل گردد و قبل یا بعد از يك حرف بي صدا بیاید، به جای آن از حرف "i" استفاده شود.

Zir, tir, faqir, shahir, nafir, zahir, miravam, miravi, sir, qir
naadaani, nagiri, shir, inaan, ihaam, ivaan, masir, daqiq pir,
marizd, rafiq, piri, dargiri, tigh, sari', bi nazhir, mahin, hhazin

اما هنگامی که "ي" بصورت ساکن بوده و به حرف دیگری متصل گردد و چه قبل یا بعد از يك حرف صدا دار و یا بی صدا بیاید، به جای آن از حرف "Y" استفاده شود.

ey, rey, ney, pey, yazdaan, yaavar, yaqin, yaaveh, mey
yugh, yahhtamel, yegaaneh, meydaan, reyghan, saayeh
taghyir, motaghayyer, motahhayyer, aytaam, yaa hu
meymun, yaqin, meygun, jeyhun, me'yaar, sheythaan

● استعمال و نگارش واژه های بیگانه

واژه های بیگانه ای را که از زبانهای عربی، انگلیسی و فرانسوی به زبان فارسی ریخته شده اند به همان صورتی که در آن زبانها نوشته میشوند نگارش میکنیم.

Computer, type, helicopter, television, telephone, fax, telex
telegram, telegraph, file, mobile, cancel, merci, serial, college

● اسامی خاص

بهتر است در نگارش اسامی خاص از حروف دوحرفی و علامات استفاده نشود.

aa	hh	sd	cs	th	dz	zd	zh	ei
آ	ح	ص	ث	ط	ذ	ض	ظ	ع

Tehran, Paris, Iran, Faraanseh, Mowlana Jalaloddin, Razi,
Abas, Aref, Bu Ali Sina, Shiraz, Ahvaz, Xayyam, Hafez,
Sadi, Roya, Mandeleev, Abadan, Ajdar, Amrollah, Arab,
Samad, Kowsar, Soraya, Tahereh, Baba Taher, Ferdosi

حروف مشابه در تلفظ و متفاوت در نگارش

abr, asir, agar, sar, bar, dar	a	آ
aan, aazaar, aabaadi, aatash, taazeh	aa	آ
'abid, 'aabed, 'aql, 'aasheq, 'ajab, 'aajez	'	ع
zir , zaar , zar, zanbil, zerang, zolaal	z	ز
dzekr, dzellat , dzakaat , modzakkar	dz	ذ
zdarib , zdaareb , zdaaeied, mozdheh	zd	ض
zharif ,zholm,zhaalem,zhaaher, mazhlum	zh	ظ
sofreh, saaz , sarv , saareq , asb, asir	s	س
sdabr, sdaadeq , sdaader , esdaabat	sd	ص
csaabet , csabt , ecsbaat , mocsbat	cs	ث
taar, tiz, tormoz, mobtaker, matruk	t	ت
thavil, thaaher, thalaa, efthaar, mothahar	th	ط
honar, har, hamraah, maaher, zhaaher	h	ه
hhejaab, hhokm, hharim, mahhjub, tahhrim	hh	ح
qalb, qaamat, qand, taqaaron, thaaqat	q	ق
gharib, ghaaz, ghaafel, maghreb, maghlub	gh	غ

مضاف و مضاف اليه

Mozdaaf o mozdaafon elayh

divaar-e- xaaneh	ديوار خانه	divaare xaaneh
otaaq-e- xwaab	اطاق خواب	otaaqe xwaab
saal-e- meymun	سال ميمون	saale meymun
zir-e- miz	زير ميز	zire miz
miveh-ye- bahaareh	ميوه ي خوب	mivehye bahaareh
teshneh-ye-aab	تشنه ي آب	teshnehye aab
paa-ye- man	پاي من	paaye man
ru-ye- miz	روي ميز	ruye miz

صفت و موصوف

Sdefat o mowsduf

saal-e- now	سال نو	saale now
barg-e- sabz	برگ سبز	barge sabz
aab-e- jaari	آب جاري	aabe jaari
zamin-e- porbaar	زمين پريار	zamine porbaar
sdedaa-ye- boland	صداي بلند	sdedaaye boland
mu-ye- sepid	موي سپيد	muye sepid
paa-ye- berehneh	پاي برهنه	paaye berehneh
havaa-ye- bahaari	هواي بهاري	havaaybahaari
sarv-e- boland	سرو بلند	sarve boland

Pishaavand

پیشاوند

Bi	Bidel	Bar	Barangixtan
Ham	Hamneshin	Foru	Forumaayeh
Faraa	Faraaxor	Naa	Naatavaan

Pasaavand

پساوند

Nesbat va ettesdaaf

نسبت و اتصاف

Ineh	Zarrineh-simineh-pashmineh-dirineh
In	Zarrin-simin-rangin-namakin
Gaan	Dahegaan-baazargaan-xodaaygaan
Gin	Sharmgin-ghamgin-sahmgin
Naak	Dardnaak-suznaak-ghamnaak-buynaak
Mand	Hushmand-xeradmand-dardmand
Yaar	Daadyaar-hushyaar-baxtyaar
Var	Honarvar-taajvar-kinehvar

Liyaagat va Moshaabehat

لیاقت و مشابہت

Vaar	Bandehvaar-parivaar-shaahvaar
Aaneh	Dustaaneh-xeradmandaaneh
Saan	Shirsaan-divsaan-pilsaan
Aasaa	Mehraasaa-mehaasaa-palangaasaa
Vash	Parivash-maahvash
Fash	Parifash-maahfash

Zamaan

زمان

Aan
Gaah
Gaahaan

Bahaaraan-baamdaadaan-bargrizaan
Shabaangaah-sdobhhgaah
Sahhargaahaan-shaamgaahaan

Makaan

مكان

Gaah
staan
kadeh
Laax
Zaar
Baar
Saar
Daan
Sir

Razmgaah-kamingaah-bazmgaah
Golestaan-naxlestaan-bustaan
Dehkadeh-botkadeh-aatashkadeh
Sanglaax-divlaax
Laalehzaar-golzaar-morghzaar
Juybaar-rudbaar
Kuhbaar-cheshmehsaar
Namakdaan-jaamehdaan-yaxdaan
Sardsir-garmsir

Mohhaafezhat

محافظت

Daar
Baan
Vaan
Bod

Pardehdaar - saraaydaar - raahdaar
Darbaan - baaghbaan - dashtbaan
Kaaravaan - saaravaan
Kahbod - sepahbod - hirbod

Faa'eli

فاعلي

Andeh
Aan
Aar
Gaar
Kaar
Gar

Zanandeh - guyandeh - dahandeh
Geryaan - xandaan - shetaabaan
Parastaar - dustaar - xwaastaar
Parvardgaar - aamuzgaar
Setamkaar - dorostkaar - bezechkaar
Daadgar - bidaadgar- setamgar

صرف افعال در زمان های مختلف

Sdarfe af'aal dar zamaan haaye moxtalef

مصدر فعل رفتن

Masddare fe'le Raftan

man miravam	maa miravim	ما می رویم	من می روم
to miravi	shomaa miravid	شما می روید	تو می روی
ou miravad	ishaan miravand	ایشان می روند	او می رود
man raftam	maa raftim	ما رفتیم	من رفتم
to rafti	shomaa raftid	شما رفتید	تو رفتی
ou raft	ishaan raftand	ایشان رفتند	او رفت
man miraftam	maa miraftim	ما می رفتیم	من می رفتم
to mirafti	shomaa miraftid	شما می رفتید	تو می رفتی
ou miraft	ishaan miraftand	ایشان می رفتند	او می رفت
man rafteh am	maa rafteh im	ما رفته ایم	من رفته ام
to rafteh i	shomaa rafteh id	شما رفته اید	تو رفته ای
ou rafteh ast	ishaan rafteh and	ایشان رفته اند	او رفته است
man rafteh budam	maa rafteh budim	ما رفته بودیم	من رفته بودم
to rafteh budi	shomaa rafteh budid	شما رفته بودید	تو رفته بودی
ou rafteh bud	ishaan rafteh budand	ایشان رفته بودند	او رفته بود
man xwaaham raft	maa xwaahim raft	ما خواهیم رفت	من خواهم رفت
to xwaahi raft	shomaa xwaahid raft	شما خواهید رفت	تو خواهی رفت
ou xwaahad raft	ishaan xwaahand raft	ایشان خواهند رفت	او خواهد رفت

بخش چهارم

تمرین ها

kaaseh	ك كاسه	zesht	ز زشت	ardeshir	ا اردشیر
garmaa	گ گرما	jharf	ژ ژرف	barf	ب برف
laal	ل لال	saal	س سال	pedar	پ پدر
mihan	م مهین	shab	ش شب	tab	ت تب
naan	ن نان	sdenowbar	ص صنوبر	csolcs	ث ثلث
vaali	و والی	zdabth	ض ضبط	jen	ج جن
hamisheh	ه همیشه	thabl	ط طبل	chaaq	چ چاق
yaa hu	ي یاهو	zhohr	ظ ظهر	hhaal	ح حال
aab	آ آب	abaa	ع عبا	xodaa	خ خدا
abr	ا ابر	ghobaar	غ غبار	deraxt	د درخت
ehhteraam	ا احترام	fardaa	ف فردا	dzemmeh	ذ ذمه
othaaq	ا اطاق	qebleh	ق قبله	ruz	ر روز

اینان Inaan

واژه های ساده

aahan	آهن	csarvat	ثروت
aanaan	آنان	daanaa	دانا
aashofteh	آشفته	dahr	دهر
aasmaan	آسمان	dars	درس
afkaar	افکار	darvish	درویش
afruz	افروز	daryaa	دریا
amaan	امان	dasht	دشت
baanu	بانو	dast	دست
baarez	بارز	delshaad	دلشاد
baazi	بازی	deraaz	دراز
badan	بدن	dideh	دیده
bandegi	بندگی	dorugh	دروغ
basdar	بصر	doshvaar	دشوار
begodzaar	بگذار	dowr	دور
behesht	بهشت	doxtar	دختر
bi'aar	بیعار	dur	دور
bikaar	بیکار	dust	دوست
bizaar	بیزار	dzarreh	ذره
bus	بوس	edde'aa	ادعا
chand	چند	ehhsaas	احساس
chandaan	چندان	ensaan	انسان
chashmaan	چشمان	esaaarat	اسارت
chehel	چهل	faa'el	فاعل

faqir	فقير	maatam	ماتم
fehres	فهرس	maf'ul	مفعول
fehrest	فهرست	malaamat	ملامت
fozduli	فضولي	ma'lum	معلوم
gaavaan	گاوان	malus	ملوس
garm	گرم	mardaan	مردان
gedaaey	گدائي	mashghul	مشغول
ghadzaa	غذا	mastaan	مستان
godzashteh	گذشته	maxmur	مخمور
guneh	گونه	modaaxeleh	مداخله
hamaavaa	هماوا	moghaddzi	مغذي
hanuz	هنوز	mosaafer	مسافر
hhads	حدس	mur	مور
hhasrat	حسرت	naadaan	نادان
hhozdur	حضور	nachideh	نچيده
honar	هنر	nafar	نفر
ishaan	ايشان	nahaal	نهال
jafaa	جفا	nahaani	نهاني
jodaa	جدا	nazhar	نظر
joft	جفت	negaah	نگاه
kaash	کاش	neveshteh	نوشته
kamtar	کمتر	nevisam	نویسم
kin	کین	niz	نیز
kojaa	کجا	paayaan	پایان
kur	کور	paayeh	پایه
Ma'sumeh	معصومه	padideh	پديده

pardeh	پرده	setizeh	ستیزه
past	پست	shaam	شام
pedar	پدر	shabih	شبیه
peykaar	پیکار	sharaab	شراب
pish	پیش	sharik	شریک
post	پست	shenideh	شنیده
pul	پول	Shiraaz	شیراز
qalb	قلب	shirin	شیرین
qaraar	قرار	siraab	سیراب
qathreh	قطره	sorb	سرب
qazdaavat	قضاوت	soxan	سخن
qiyaamat	قیامت	taarik	تاریک
raah	راه	taazeh	تازه
raftaar	رفتار	tark	ترک
ranj	رنج	tars	ترس
ravaan	روان	tavaan	توان
rezdvaan	رضوان	tavaazdo'	تواضع
robaa'i	رباعی	taxmin	تخمین
roshd	رشد	taxteh	تخته
rotbeh	رتبه	te'daad	تعداد
roxsaar	رخسار	Tehran	تهران
Sa'di	سعدی	tekyeh	تکیه
saaken	ساکن	thanaab	طناب
saxti	سختی	tharab	طرب
sdedaa	صدا	thoroq	طرق
sdedq	صدق	timaar	تیمار

tong	تنگ	xwaab	خواب
vafaa	وفا	xwod	خود
vasi'	وسیع	yekdegar	یکدگر
xaathereh	خاطره	zamaan	زمان
xeffat	خفت	zamin	زمین
Xodaa	خدا	zendegi	زندگی

'aadel	عادل	'aqideh	عقیده
'aalem	عالم	'ejaalatan	عجالتاً
'aaqebat	عاقبت	'elm	علم
'aayesheh	عایشه	'emaarat	عمارت
'adaalat	عدالت	'emraan	عمران
'adl	عدل	'eyd	عید
'aks	عکس	'osdyaan	عصیان

اصطلاحات روزمره

salaam	سلام
ruz beh xeyr	روز به خیر
sdobhh beh xeyr	صبح به خیر
ba'd az zhohr beh xeyr	بعد از ظهر به خیر
'asdr beh xeyr	عصر به خیر
shab beh xeyr	شب به خیر
Xodaa hhaafezh	خدا حافظ
motshakkeram	متشکرم
xwaahesh mikonam	خواهش می کنم
mamnun	ممنون
mersi	مرسی
tashakkor	تشکر
bebaxshid	ببخشید
lothf daarid	لطف دارید

mohhabbat befarmaaeiyd
 lothfan
 motaeiassefam
 beh omide didaar
 Xodaa negah daar
 beh salaamat
 beh amaane Xodaa
 movaffaq baashid
 zendeh baashid
 piruz baashid
 xwosh baashid
 ma'dzerat mixwaaham
 Xodaa beh hamraahetaan
 beh zudi mibinamet
 hhaale shomaa chetowr ast
 man xub hastam
 bad nistam
 beh lothfe Xodaa xubam
 zendeh im shokr
 xwosh baxtaaneh
 cheh xabar
 xeyli kesel hastam
 saram dard mikonad
 xasteh hastam
 hhaal nadaaram
 bi hhaalam
 damaqam
 goresneh am
 ghadzaa naxordeh am
 bi xwaabam

محبت بفرمائید
 لطفاً
 متأسفم
 به امید دیدار
 خدا نگهدار
 به سلامت
 به امان خدا
 موفق باشید
 زنده باشید
 پیروز باشید
 خوش باشید
 معذرت می خواهم
 خدا به همراهتان
 به زودی می بینمت
 حال شما چطوراست
 من خوب هستم
 بد نیستم
 به لطف خداخویم
 زنده ایم شکر
 خوشبختانه
 چه خبر
 خیلی کسل هستم
 سرم درد می کند
 خسته هستم
 حال ندارم
 بی حالم
 دمقم
 گرسنه ام
 غذا نخورده ام
 بی خوابم

teshneh am
hhaalate tahavo' daaram
bi eshtehaa hastam
meyl beh ghadzaa nadaaram
shab haa xwaabam nemibarad
shab dir xwaabidam
negaraanam
ezdtheraab daaram
tashvish daaram
naaraahhatam
delgiram
baa Xodaast
xeyr pish
yaa hu
hhaalam xub nist

تشنه ام
حالت تهوع دارم
بی اشتها هستم
میل به غذا ندارم
شبها خوابم نمی برد
شب دیرخوابیدم
نگرانم
اضطراب دارم
تشویش دارم
ناراحتم
دلگیرم
با خداست
خیر پیش
یا هو
حالم خوب نیست

پرسشها و پاسخهای روزمره

kojaast
key
ch eh kasi
naamat chist
keh hasti
ahle kojaa hastid
motavallede kojaa hastid
saakene kojaa hastid
ch eh kaareh hastid
shoghletaan chist
madraketaan chist

کجاست
کی
چه کسی
نامت چیست
که هستی
اهل کجا هستید
متولد کجا هستید
ساکن کجا هستید
چه کاره هستید
شغلتان چیست
مدرکتان چیست

govaahi naameh daarid
 esmetaan chist
 naametaan chist
 faamiliye shomaa chist
 naame pedaretaan chist
 sigaar mikeshid
 lothfan sigaar nakeshid
 ezdevaaj kardeh id
 mojarrad hastid
 motaeiahel hastid
 bacheh daarid
 in ma'niyash chist
 motaeiassefaaneh xeyr
 gaabeli nadaarad
 lothfan komakam konid
 qeymate aan cheqadr ast
 man motavajjeh nashodam
 sdabr konid
 'ajaleh nakonid
 aaraam baashid
 hhowdsdeleh konid
 cheraa mixandid
 cheraa geryeh mikonid
 saa'at chand ast
 ma'dzerat mixwaaham

گواهینامه دارید
 اسمتان چیست
 نامتان چیست
 فامیلی ی شما چیست
 نام پدرتان چیست
 سیگار می کشید
 لطفاً سیگار نکشید
 ازدواج کرده اید
 مجرد هستید
 متأهل هستید
 بچه دارید
 این معنیش چیست
 متأسفانه خیر
 قابلی ندارد
 لطفاً کمک کنید
 قیمت آن چقدر است
 من متوجه نشدم
 صبر کنید
 عجله نکنید
 آرام باشید
 حوصله کنید
 چرا می خندید
 چرا گریه می کنید
 ساعت چند است
 معذرت می خواهم

ou kist	او کیست
ch eh kasi	چه کسی
ch eh vaqt	چه وقت
qeymatash cheqadr ast	قیمتش چقدر است
cheqadr mi arzad	چقدر می ارزد
ch eh kaar kardid	چه کار کردید
ch eh goftid	چه گفتید
ou ch eh goft	او چه گفت
lothfan in raa benevisid	لطفاً این را بنویسید
towzdihh dahid	توضیح دهید
man fahmidam	من فهمیدم
moshkele shomaa chist	مشکل شما چیست
yek lahhzheh	یک لحظه
momken ast beravam	ممکن است بروم
bach eh raa beyaavar	بچه را بیاور
baraayam beyaavar	برایم بیاور
in ast	این است
aan ast	آن است
mohemm nist	مهم نیست
ahammiyyat nadaard	اهمیت ندارد
saxt nagirid	سخت نگیرید
raahhat baashid	راحت باشید
ghossdeh naxworid	غصه نخورید
fowriyyat nadaarad	فوریت ندارد
raahhatam bogdzaarid	راحتم بگذارید

asdlan inthowr nist
eshtebaah mikonid
'aazemam
qasdde safar daaram
baa havaapeymaa miravam
baa otobus miravam
miravam piyaadeh ravi
piyaadeh raahi nist
havaaeiy nazdik ast
zamini miravam
shaayad monsdaref shavam
shaayad beravam
shaayad naravam
beh daadam beresid
ch eh behtar
ch eh bad
agar ch eh
hhatata
mothmaeiennan
ruye ham rafteh
baraaye in keh
vagar nah
ehhtemaalan
yaqinan
har qadr keh

اصلاً اینطور نیست
اشتباه می کنید
عازمم
قصد سفر دارم
با هواپیما می روم
با اتوبوس میروم
می روم پیاده روی
پیاده راهی نیست
هوایی نزدیک است
زمینی می روم
شاید منصرف شوم
شاید بروم
شاید نروم
به دادم برسید
چه بهتر
چه بد
اگرچه
حتی
مطمئناً
روی هم رفته
برای اینکه
وگرنه
احتمالاً
یقیناً
هر قدر که

bish az andaazeh
 hhadde aqal
 taqriban
 hhodudan
 baa ham
 va ellaa
 az bas
 hhaqiqatan
 beh raasti keh
 hich kas
 ghaaleban
 akcsare owqaat

بیش از اندازه
 حد اقل
 تقریباً
 حدوداً
 باهم
 والا
 از بس
 حقیقتاً
 به راستی که
 هیچ کس
 غالباً
 اکثر اوقات

ورزشها و مسابقات

otomobil raani
 basketbaal
 vaalibaal
 footbaal
 kuhnavardi
 asb davaani
 tennis
 do charxeh savaari
 shemshir baazi
 ping pong
 dow meydaani
 paresh baa neyzeh
 mowj savaari

اتومبیل رانی
 بسکتبال
 والیبال
 فوتبال
 کوهنوردی
 اسب دوانی
 تنیس
 دوچرخه سواری
 شمشیر بازی
 پینگ پنگ
 دو میدانی
 پرش با نیزه
 موج سواری

partaabe vazneh
 paatinaajh
 shenaa
 eski
 eski ruye aab
 eski ruye yax
 koshti
 piyaadeh ravi
 qaayeq raani
 tir andaazi
 kaaraateh
 tekvaando
 jodo

پرتاب وزنه
 پاتیناژ
 شنا
 اسکی
 اسکی روی آب
 اسکی روی یخ
 کشتی
 پیاده روی
 قایق رانی
 تیراندازی
 کاراته
 تکواندو
 جودو

روزهای هفته - ماه ها - فصل ها

farvardin	فروردین	ruz	روز
ordibehesht	اردیبهشت	shab	شب
xordaad	خرداد	hafteh	هفته
tir	تیر	maah	ماه
mordaad	مرداد	fasdl	فصل
shahrivar	شهریور	saal	سال
mehr	مهر	bahaar	بهار
aabaan	آبان	taabestaan	تابستان
aadzar	آذر	paayiz	پاییز
dey	دی	zemestaan	زمستان
bahman	بهمن	emsaal	امسال
esfand	اسفند	saale qabl	سال قبل
har saal	هرسال	saale ba'd	سال بعد

واژه های علوم ریاضی

Daayereh	دایره
Morabba'	مربع
Mostathil	مستطیل
Mocsallacs	مثلث
Chahaar zdel'i	چهار ضلعی
Koreh	کره
Moka'ab morabba'	مکعب مربع
Moka'ab mostathil	مکعب مستطیل
Motasaavi yol azdlaa'	متساوی الاضلاع

واژه های مرکب

aamuzaak	آموزاک	awalan	اولاً
aab	آب	axbaar	اخبار
Abaadaan	آبادان	baad	باد
aabaadi	آبادی	baaftan	بافتن
aadam	آدم	baagh	باغ
aaeiyn	آنین	baaghsaar	باغ سار
aah	آه	baalidan	بالیدن
aahang	آهنگ	baaqimaandeh	باقیمانده
aahesteh	آهسته	baaraan	باران
aahu	آهو	baarik bini	باریک بینی
aaludeh	آلوده	baashad keh	باشدکه
aamigh	آمیغ	baashandeh	باشنده
aaqaayaan	آقایان	baashandeh haa	باشنده ها
aash	آش	baavar	باور
aavaaz xwaan	آوازخوان	baaxtar	باختر
aaxar	آخر	baaz	باز
acsar	اثر	baazmaandeh	بازمانده
afsaaneh	افسانه	baazneshasteh	بازنشسته
ahhmaq	احمق	baazi	بازی
Ahvaaz	اهواز	bad andish	بداندیش
akcsaran	اکثراً	bad andishi	بداندیشی
andaazeh	اندازه	bad andishidan	بداندیشیدن
andisheh	اندیشه	badkaareh	بدکاره
andishidan	اندیشیدن	badnehaad	بدنهاد
andishmand	اندیشمند	bahaa	بها
angizeh	انگیزه	barangixtan	برانگیختن

barangixteh	برانگیخته	changak	چنگک
barnehaad	برنهاد	chap	چپ
bargsaar	برگ سار	chapaavol	چپاول
barxi	برخی	chapdast	چپ دست
basdar	بصر	charx	چرخ
begodzaar	بگذار	charxesh	چرخش
bezehkaar	بزهکار	charxidan	چرخیدن
bi aak	بی آک	chashm	چشم
bihudegi	بیهودگی	chaxesh	چخش
bihudeh	بیهوده	chaxidan	چخیدن
bisdedaa	بیصدا	chahaar	چهار
bishineh	بیشینه	chahaar su	چهارسو
bolugh	بلوغ	chahaar thaaq	چهارطاق
bus	بوس	chahaardah	چهارده
buseh	بوسه	chehel	چهل
busidan	بوسیدن	chehel cheraagh	چهل چراغ
chubak	چوبک	chehelom	چهلیم
chaador	چادر	chelcheleh	چلچله
chaaleh	چاله	cheraagh	چراغ
chaameh	چامه	cheshidan	چشیدن
chaamehgu	چامه گو	cheshmandaaz	چشم انداز
chaap	چاپ	cheshmak	چشمک
chaap xaaneh	چاپخانه	cheshmeh	چشمه
chaapgar	چاپگر	cheshmehsaar	چشمه سار
chaapidan	چاپیدن	chiregi	چیرگی
chaaplusi	چاپلوسی	chireh	چیره
chaaxaan	چاخان	chub	چوب
chaay xaaneh	چایخانه	chub lebaas	چوب لباس
chamush	چموش	csaabet	ثابت
chanbareh	چنبره	csaalecsan	ثالثاً

csaaniyan	ثانياً	dishab	دیشب
csaaniyeh	ثانیه	doqolu	دوقلو
csabaat	ثبات	dorugh	دروغ
csabt	ثبت	dzalil	ذلیل
csabte asnaad	ثبت اسناد	dzellat	ذلت
csarvat	ثروت	edbaar	ادبار
csarvatmandaan	ثروتمندان	ehhtemaal	احتمال
csobut	ثبوت	ehhtemaalan	احتمالاً
daanesh	دانش	emruz	امروز
daaneshjueiy	دانشجویی	emshab	امشب
daaneshju	دانشجو	engaar	انگار
daar	دار	engaareh	انگاره
daas	داس	engaaridan	انگاریدن
daavar	داور	enkaar	انکار
daavari	داوری	eqbaal	اقبال
daaxel	داخل	eqraar	اقرار
dabirxaaneh	دبیرخانه	ertebaathaath	ارتباطات
dahaan	دهان	esdaabat	اصابت
dahesh	دهش	ezdaafeh	اضافه
darafsh	درفش	ezdiyaad	ازدیاد
darafshe kaavyaani	درفش کاویانی	ezdtheraab	اضطراب
dard	درد	faahhesh	فاحش
dastyaar	دستیار	faaje'eh	فاجعه
davaa	دوا	faaregh	فارغ
daxl	دخل	fahhshaa	فحشا
daxl o xarj	دخل و خرج	faqir	فقیر
dejh	دژ	faraaghat	فراغت
deraazaa	درازا	fard	فرد
deraazi	درازی	fardaa	فردا
diruz	دیروز	farhaad	فرهاد

farjaad	فرجاد	ghadir	غدیر
farjaam	فرجام	ghalath	غلط
farq	فرق	gham	غم
farsaayesh	فرسایش	ghani	غنی
farsudeh	فرسوده	ghassaal xaaneh	غسال خانه
farzd	فرض	gheflatan	غفلتاً
farzdiyyeh	فرضیه	gheybat	غیبت
faasdeleh	فاصله	giveh	گیوه
Fattaaneh	فتانه	godzaardan	گذاردن
fazdilal	فضیلت	godzaashtan	گذاشتن
fe'lan	فعلاً	godzasht	گذشت
feraasat	فراست	godzashteh	گذشته
fereshteh	فرشته	goftaar	گفتار
fesdaahhat	فصاحت	golbaar	گلبار
fetneh	فتنه	golnaar	گلنار
fetneh angiz	فتنه انگیز	golnaaz	گلناز
fetneh ju	فتنه جو	golbaar	گلزار
forsdat	فرصت	golzaar	گلزار
forsdat thalab	فرصت طلب	ghossdeh	غصه
forsdat ju	فرصت جو	hamaavard	هماورد
fowran	فوراً	hambastegi	همبستگی
gaav	گاو	hamegi	همگی
gahvaareh	گهواره	hameh	همه
ganjeh	گنج	haminjaa	همینجا
gedaa xaaneh	گداخانه	hamisheh	همیشه
gerdu	گردو	hamraah	همراه
gereftaar	گرفتار	hamsang	همسنگ
ghaaeieb	غائب	hamsar	همسر
ghaayeb	غایب	hamxwaan	همخوان
ghaaz	غاز	hangaam	هنگام

haraas	هراس	jahl	جهل
haraasaan	هراسان	jamileh	جميله
haraasidan	هراسیدن	jarimeh	جریمه
havaa	هوا	javaan	جوان
havaaxwaahi	هواخواهی	javaanbaxt	جوان بخت
hhaafezh	حافظ	javaani	جواني
hhaased	حاسد	javaanshir	جوانشیر
hhaatame thaeiy	حاتم طائی	jharf	ژرف
hhall	حل	jharfaa	ژرفا
hharaam	حرام	jobraan	جبران
hhasad	حسد	jorbozeh	جریزه
hhasrat	حسرت	jostojuy	جستجوی
hhejaaz	حجاز	jueiesh	جونش
hhesaadat	حسادت	juraab	جوراب
hheyvaan	حيوان	jushidan	جوشیدن
hhozdur	حضور	juyaa	جویا
honar	هنر	juyandeh	جوینده
honarmand	هنرمند	kaaghadz	کاغذ
hudeh	هوده	kaah	کاه
jaah	جاه	kaahesh	کاهش
jaahel	جاهل	kaalaa	کالا
jaamed	جامد	kaalbod	کالبد
jaan	جان	kaamel	کامل
jaankaah	جائگاه	kaaravaan	کاروان
jabbaar	جبار	kaateb	کاتب
jabr	جبر	kabaab	کباب
jabri	جبری	kamaal	کمال
jafaa	جفا	kamineh	کمینه
jahaalat	جهالت	keshaavarz	کشاورز
jahesh	جهش	keshaavarzi	کشاورزی

keshidan	کشیدن	ma'ni	معنی
keshti	کشتی	manzhareh	منظره
ketaab	کتاب	marbuth	مربوط
ketmaan	کتمان	marbutheh	مربوطه
koshtan	کشتن	mard	مرد
kutaah	کوتاه	marhhamatan	مرحمتاً
laddzat	لذت	marizd xaaneh	مریض خانه
laghzaan	لغزان	marmuz	مرموز
laghzandeh	لغزنده	masaaieel	مسائل
laghzesh	لغزش	mashvarat	مشورت
laghzidan	لغزیدن	maskan	مسکن
lothfan	لطفاً	maxaarej	مخارج
maadineh	مادینه	mazdhhakeh	مضحکه
maah	ماه	mazhaaher	مظاهر
maahaan	ماهان	mecsl	مثل
macsalan	مثلاً	medaad	مداد
macsbut	مثبت	meghnaathis	مغناطیس
macsnavi	مثوی	mesdbaahh	مصباح
madaaxel	مداخل	mesddaaq	مصادق
ma'delat	معدلت	mesdraa'	مصراع
madxal	مدخل	mezdraab	مضراب
maghaazeh	مغازه	miyaanji	میانجی
maghbun	مغبون	miyaanjigari	میانجیگری
maghlatheh	مغلطه	mizbaan	میزبان
mahhalleh	محله	mb aadeleh	معادله
mahhdud	محدود	mb addel	معدل
mahhsud	محسود	modaaxeleh	مداخله
maktub	مکتوب	mofatten	مفتن
ma'lumaat	معلومات	mohharrek	محرک
manesh	منش	moqaathe'eh	مقاطعہ

mordeh shur xaaneh	مردہ شورخانه	nahesh haa	نہش ها
morgh	مرغ	narineh	نرینه
mortabeth	مرتبط	narmesh	نرمش
Mosaddeq	مصدق	nasdihhat	نصیحت
moshaaver	مشاور	naashtaa	ناشتا
movaazhebat	مواظبت	navaar	نوار
mowjud	موجود	nekuhesh	نکوہش
mowjudaat	موجودات	nekuhidan	نکوہیدن
mowsduf	موصوف	neshaan	نشان
moxaasdemeh	مخاصمہ	neshast	نشست
moxarreb	مخرب	neshastan	نشستن
moxber	مخبر	nosdrat	نصرت
mozdaa'af	مضاعف	novin	نوین
muzi	موزی	now	نو
naa aagaah	ناآگاه	nowsaaz	نوساز
naa aagaahi	ناآگاہی	olaagh	الاغ
naarasaa	نارسا	paaludeh	پالودہ
naaravaa	ناروا	paas	پاس
naabegheh	نابغہ	paashidan	پاشیدن
naadaan	نادان	paayaan	پایان
naameh	نامہ	paayandeh	پایندہ
naapaak	ناپاک	paaygaah	پایگاہ
naapaak zaadeh	ناپاک زادہ	padziresh	پذیرش
naapadid	ناپدید	parcham	پرچم
naashtaeiy	ناشتائی	pashm	پشم
naaz	ناز	pashmaalu	پشمالو
naaz kardan	ناز کردن	pashmaalud	پشمالود
naazidan	نازیدن	pashmineh	پشمینہ
nagodzaar	نگذار	pashmineh push	پشمینہ پوش
nahesh	نہش	pasin	پسین

pasiniyaan	پسینیان	qahveh xaaneh	قهوه خانه
pejhuhash	پژوهش	qalam	قلم
pendaar	پندار	qarn	قرن
peyaamad	پیامد	qassdaabi	قصایبی
peykaar	پیکار	Qath'	قطع
peykareh	پیکاره	qath'i	قطعی
peymaan	پیمان	qath'iyyat	قطعیّت
peyvand	پیوند	qathreh	قطره
pish	پیش	qebleh	قبله
pishdaad	پیشداد	qenaa'at	قناعت
piyaadeh	پیاده	qethaa'	قطاع
posht	پشت	qeth'eh	قطعه
poshtkaar	پشتکار	qeychi	قیچی
poshtvaaneh	پشتوانه	qeymat	قیمت
qaabeleh	قابله	qeythaan	قیطان
qaach	قاچ	qiyaafeh	قیافه
qaaeiem	قائم	qiyaam	قیام
qaafeleh	قافله	qiyaamat	قیامت
qaafiyeh	قافیه	qiyaas	قیاس
qaali	قالی	qodrat	قدرت
qormeh sabzi	قرمه سبزی	qofl	قفل
qaarch	قارچ	qolhak	قلهک
qaasem	قاسم	qolleh	قله
qaatel	قاتل	raabetheh	رابطه
qaathe'	قاطع	raad	راد
qaazdi	قاضی	raah	راه
qabileh	قبیله	raamesh	رامش
qabl	قبل	raavesh	راوش
qabuhh	قبوح	raaz	راز
qahveh	قهوه	raftaar	رفتار

rasaan	رسان	sdedaa	صدا
rashk	رشک	sdedaaqat	صداقت
ravaa	روا	sdenowbar	صنوبر
ravesh	روش	sdufi	صوفی
rekaab	رکاب	sdufigari	صوفیگری
rowhhani	روحانی	sdedaarat	صدارت
rowshan	روشن	shaahed	شاهد
rowshangar	روشنگر	shaahi	شاهی
rowshani	روشنی	shaaker	شاگرد
saabeqan	سابقاً	shaaludeh	شالوده
saaxtan	ساختن	shaamel	شامل
saaxtemaan	ساختمان	shaaxsaar	شاخ سار
saaz	ساز	shaayad	شاید
saazmaan	سازمان	shaayesteh	شایسته
saazesh	سازش	shab	شب
sabzeh	سبزه	shabaaneh	شبهانه
sabzi	سبزی	shafaa	شفا
sabzijaat	سبزیجات	shahaadat	شهادت
saraay	سرای	shahid	شهید
savaad	سواد	Shahnaaz	شهنواز
sdaadeq	صادق	shanidan	شنیدن
sdaaf	صاف	shekaar	شکار
sdaalehh	صالح	shekveh	شکوه
sdabr	صبر	shemaatat	شماتت
sdadaqeh	صدقه	shemshir	شمشیر
sdafaa	صفا	shemshir zan	شمشیرزن
sdafawat	صفوت	shenaaxtan	شناختن
sdamimi	صمیمی	shenaasnaameh	شناسنامه
sdamimiyyat	صمیمیت	shepesh	شپش
sdan'at	صنعت	shetaab	شتاب

sheythaan	شیطان	tasdmim	تصمیم
shi'eh	شیعه	tavaazdo'	تواضع
shirxwaar	شیرخوار	taxliyeh	تخلیه
shiveh	شیوه	taxrib	تخریب
shokr	شکر	tazhaahoraat	تظاهرات
Shokr allaah	شکرالله	tharraahhi	طراحی
shomaa	شما	thariq	طریق
shotor	شتر	theyf	طیف
shotormorgh	شترمرغ	thufaan	طوفان
showr	شور	thule mowj	طول موج
showraa	شورا	towlid	تولید
siyaahaan	سیاهان	towse'eh	توسعه
soeiaal	سؤال	te'daad	تعداد
soeiaalaat	سوالات	thaaher	طاهر
soeiaali	سوآلی	thaas	طاس
soxan	سخن	thavil	طویل
taab	تاب	thuthi	طوطی
tabaar	تبار	timaar	تیمار
tabar	تبر	timaar daari	تیمارداری
tacsbit	تثبیت	towzdihh	توضیح
tadaaxol	تداخل	tupxaaneh	توپخانه
tadzakkor	تذکر	vaam	وام
ta'mir	تعمیر	vaazdehh	واضح
tandis	تندیس	vezaarat	وزارت
tandiseh	تندیسه	vozduhh	وضوح
tanesh	تنش	xaar	خار
taqaaron	تقارن	xaarej	خارج
taqdir	تقدیر	xaavar	خاور
tasdaadof	تصادف	xar kaar	خرکار
tasdawof	تصوف	xar pul	خرپول

xargush	خرگوش
xaathereh	خاطرە
xabar	خبر
xabir	خبیر
xaraab	خراب
xaraabi	خرابی
xaridaar	خریدار
xarj	خرج
xarji	خرجی
xasdm	خصم
xashaayaar	خشایار
xastegi	خستگی
xasteh	خسته
xatth	خط
yaaft	یافت
yaaftteh	یافته
yekdegar	یکدگر
yekdigar	یکدیگر
yeksaan	یکسان
yeksaani	یکسانی
yon	یون
yonî	یونی
zang	زنگ
zange aahan	زنگ آهن
zanjir	زنجیر
zanjireh	زنجیره

علائم خطر دهنده و راهنمایی

moraagebe sag baashid	مراقب سگ باشید
ehhtiyaath	احتیاط
ta'thil	تعطیل
baaz	باز
xathar	خطر
tavaqqof mamnu'	توقف ممنوع
vorud	ورود
padziresh	پذیرش
etthelaa'aat	اطلاعات
aaqaayaan	آقایان
baanovaani	بانوان
sefaarat	سفارت
ourjhaans	اورژانس
bimaarestaan	بیمارستان
buq zadan mamnu'	بوق زدن ممنوع
daaru xaaneh	داروخانه
madreseh	مدرسه
paarking	پارکینگ
aatash neshani	آتش نشانی
polis	پلیس
aambolaans	آمبولانس
ist	ایست
vorud mamnu'	ورود ممنوع
xoruj	خروج
xathare rizeshe kuh	خطر ریزش کوه
parking mamnu'	پارکینگ ممنوع

mostaqim	مستقیم
jaaddeh ye enhheraafi	جاده ی انحرافی
jaaddeh ye laghzandeh	جاده ی لغزنده
piche xatharnaak	پیچ خطرناک
sor'at e mahhdud	سرعت محدود
az daste raast	از دست راست برانید
az daste raast beraanid	از دست راست برانید
gardesh beh chap mamnu'	گردش به چپ ممنوع
jaaddeh baarik mishavad	جاده باریک می شود
este'maale doxaaniyaat mamnu'	استعمال دخانیات ممنوع
kaargaraan mashghule kaarand	کارگران مشغول کارند
Dast andaaz	دست انداز
Aasaayeshgaahe saalmadaan	آسایشگاه سالمندان
Az sor'ate xwod bekaahid	از سرعت خود بکاهید
Vorud mamnu'	ورود ممنوع
paarking mothlaqan mamnu'	پارکینگ مطلقاً ممنوع
obur baa ehhtiyaath	عبور با احتیاط

اعداد و ارقام

yek	یک	sdad	صد
do	دو	devist	دویست
seh	سه	sisdad	سیصد
chahaar	چهار	chahaarsdad	چهارصد
panj	پنج	paansdad	پانصد
shesh	شش	sheshsdad	ششصد
haft	هفت	haftsdad	هفتصد
hasht	هشت	hashtsdad	هشتصد
noh	نه	nohsdad	نهصد
dah	ده	hezaar	هزار

yaazdah	یازده	panj hezaar	پنج هزار
davaazdah	دوازده	dah hezaar	ده هزار
sizdah	سیزده	bist hezaar	بیست هزار
chahaardah	چهارده	panjaah hezaar	پنجاه هزار
paanzdah	پانزده	sdad hezaar	صدهزار
shaanzdah	شانزده	yek miliyun	یک میلیون
hifdah	هفده	yek miliyaard	یک میلیارد
hijdah	هیجده	awal	اول
nuzdah	نوزده	dowom	دوم
bist	بیست	sewom	سوم
si	سی	nesdf - nim	نصف - نیم
chehel	چهل	yek dowom	یک دوم
panjaah	پنجاه	yek sewom	یک سوم
shasdt	شصت	yek chahaarom	یک چهارم
haftaad	هفتاد	yek panjom	یک پنجم
hashtaad	هشتاد	do baraabar	دو برابر
navad	نود	seh baraabar	سه برابر

ای شعله شمع نوجوانی
Ey sho'leh ye sham'e nowjavaani
تسکین غم دل و روانی
Taskine ghame del o ravaani
ای زهره آسمان هستی
Ey zohreh ye aasmaane hasti
تو مظهر حشمت جهانی
To mazhhare hsheshmate jahaani

•

شایسته عزت و پرستش
Shaayesteh ye 'ezzat o parastesh
کانون ستایشی و آتش
Kanune setaayeshi yo aatash
قربانی نظم و سرنوشتی
Qorbaani ye nazhm o sarneveshti
ای عنصر طاهر بهشتی
Ey 'onsdore thaahere beheshti

•

صفات آدمیت در تو دیدم
Sdefaate aadamiyyat dar to didam
گل مهر و محبت از تو چیدم
Gole mehr o mohhabat az to chidam
چو سنجیدم ترا آخر چه گویم
Cho sanjidam to raa aaxar cheh goyaam
زدست این و آن لابد رمیدم
Ze daste in o aan laabod ramidam

بخش پنجم

اشعار فارسي

Ash 'aare Faarsi

*to ey jowhare hasti yo nisti
nadaanad kasi 'aaqebat kisti
toey nur dar zholmate nisti
fazdaaeiy? Zamaani? begu chisti?
kojaa key shodi hast az nisti?
to xwod hich daani kojaa kisti?*

.

*az ruze azal qeyde delam muye to shod
aaeyneh ye aayandeh ye man ruye to shod
har baar keh aavaareh o sar gashteh shodam
taskin o tasallaaye delam xuye to shod*

روزیست خوش و هوا نه گرمست و نه سرد
ruzist xwosh o havaa nah garmast o nah sard
ابر از رخ گلزار همی شوید گرد
abr az roxe golzaar hami shuyad gard
بلبل به زبان حال خود با گل زرد
bolbol beh zabaane hhaale xwod baa gole zard
فریاد همی کند که می باید خورد
faryaad hami konad keh mey baayad xward

خورشید کمند صبح بر بام افکند
xworshid kamande sдобhh bar baam afkand
کی خسرو روز باده در جام افکند
keyxosrowe ruz baadeh dar jaam afkand
می خور که ندای عشق هنگام سحر
mey xwor keh nedaaye 'eshq hangaame sahhar
آوازه اشربو در ایام افکند
Aavaazeh ye eshrabu dar ayyaam afkand

امروز مرا امید دیگر دادی
emruz maraa omide digar daadi
خوشبختی و کامرانی و دلشادی
xwoshbaxti yo kaamraani yo delshaadi
تقدیر چنین بوده که در آخر عمر
taqdir chenin budeh keh dar aaxare 'omr
باشم به کنار همچو تو همزادی
Baasham beh kenaare hamchwo to hamzaadi

وقت سحر است برخیز ای مایه ناز
vaqte sahhar ast bar xiz ey maayeh ye naaz
نرمک نرمک باده خور و چنگ نواز
narmak narmak baadeh xwor o chang navaaz
کانه‌ها که به جایند نیایند بسی
kaanhaa keh beh jaayand napaayand basi
وانها که شدند کس نمی آیند باز
vaanhaa keh shodand kas nemi aayand baaz

خیام تبت به خیمه ای ماند راست
Xayyaam tanat beh xeymeh i maanad raast
سلطان روحست و منزلش دار فناست
solthaane ruhast o manzesh daare fanaast
فراش ازل ز بهر دیگر منزل
farraashe azal ze bahre digar manzel
ویران کند این خیمه چو سلطان بر خاست
viraan konad in xeymeh chwo solthaan barxaast

ای رفته به چوگان قضا همچون گوی
ey rafteh beh chowgaane qazdaa hamchwon guy
چپ میخور و راست میرو و هیچ مگوی
chap mixwor o raast mirov o hich maguy
کان کس که تو را فکنده اندر تک و پوی
kaan kas keh to raa fekandeh andar tak o puy
او داند و او داند و او داند و او ی
ou daanad o ou daanad o ou daanad o ouy

Maajaraa ماجرا

*bebaayad goft ey del maajaraa raa
sdedaaqat raa setaayam baa modaaraa
cheh olgueiy baraaye risheh giram
cheh raahi dar neveshtan pisheh giram
man az nazhme soxan budam haraasaan
va andar nacsr kaaram nist aasaan
man az musiqiye manzhumeh mastam
nayaayad laajaram kaari ze dastam
ze gol haaye honar har jaa shekofteh
shenaasam arzeshe gol haaye softeh
beh Sa'di daadeh am del hamchwo imaan
kenaarash Haafezh o Xaajuye Kermaan
Jalaalodin maqaamash sdadr o 'olyaast
Nezhaami Ganjavi xatme soxan haast
chwo angoshtaane dasti shod yegaaneh
soxanguyaane maa in panjgaaneh
soxan manzhum raa budam geraayesh
gozidam zin sabab raahe soraayesh*

Dust دوست

برفت بر همه عالم به بی دلی خیرم narafti taa to berafti xiyaalat az nazharam	نرفت تا تو برفتی خیالت از نظرم beraft bar hameh 'aalam beh bideli xabaram
نه صبر و طاقت آنم که از تو درگذرم nah baxt o dowlate aanam keh baa to benshinam	نه بخت و دولت آنم که با تو بنشینم nah sdabr o thaaqate aanam keh az to dar godzaram
که زشت باشد هر روز قبله دگر man az to ruy naxwaaham beh digari aavard	من از تو روی نخواهم به دیگری آورد keh zesht baashad har ruz qebl eh ye degaram
که پند عالم و عابد نمیکند اثرم balaaye 'eshqe to bar man chenaan acsar kardeh ast	بلای عشق تو بر من چنان اثر کرده است keh pande 'aal em o 'aabed namikonad acsaram
میان آن همه تشویش در تو می نگرم qiyaamatam keh beh divaane hhashr pish aarand	قیامت که به دیوان حشر پیش آرند miyaane aan hameh tashvish dar to min egaram
هزار دشمن اگر بر سرند غم نخورم beh jaane dust keh chwon dust dar baram baashad	به جان دوست که چون دوست در برم باشد hezaar doshman agar bar sarand gham naxworam
که در تأمل او خیره می شود بصرم neshaane peykaare xubat nemitavaanam daad	نشان پیکار خوبت نمی توانم داد keh dar taeiammol e ou xireh mishavad basdaram
که هر چه در نظر آید از آن ضعیف ترم to niz agar nashenaasi maraa 'ajab nabovad	تو نیز اگر شناسی مرا عجب نبود keh har cheh dar nazhar aayad az aan zda'if taram
وگر هزار ملامت رسد به جان و سرم beh jaan o sar k eh nagardaanam az vesdaal e to ruy	به جان و سرکه نگردانم از وصال تورو vagar hezaar malaamat resad beh jaan o saram

مرا مگوی که سعدی چرا پریشانی
maraa maguy keh Sa'di cheraa parishaani

تا در تن توست استخوان و رگ و پی
taa dar tane tost ostoxwaan o rag o pey
از خانه تقدیر منه بیرون پی
az xaaneh ye taqdir maneh birun pey
گردن منه ار خصم بود رستم زال
gardan maneh ar xasdm bovad rostam e zaal
منت نکش ار دوست بود حاتم طائی
mennat nakesh ar dust bovad hhaatam e thaaey

من از تنهایی ی خود در عذابم
man az tanhaaeiy ye xwod dar 'adzaabam
گریزان هم ز بیداری و خوابم
gorizaan ham ze bidaari yo xwaabam
چه می جویم در این ایام عزلت
ch eh mijuyam dar in ayyaam e 'ozlat
بجز فکر تو درمانی نیابم
bej oz fekr e to darmaani nayaabam

تنگ می لعل خواهم و دیوانی
tong e mey e la'l xwaaham o divaani
ساده رمقی باشد و نصف نانی
saadeh ramaqi baashad o nesdf e naani
وانگه من و تو نشسته در ویرانی
vaangah man o to neshasteh dar viraani
عیشیست که نیست در خور سلطانی
'eyshist keh nist dar xwore soltaani

ای دل همه اسباب جهان خواسته گیر
ey del hameh asbaab e jahaan xwaasteh gir
باغ طربت به سبزه آراسته گیر
baagh e tharabat beh sabzeh aaraasteh gir
وانگاه بر آن سبزه شبی چون شبنم
vaangaah bar aan sabzeh shabi chwon shabnam
بنشسته و بامداد برخاسته گیر
benshasteh o baamdaad bar xaasteh gir

گل گفت که دست زرفشان آوردم
gol goft keh daste zarafashaan aavardam
خندان خندان رو به جهان آوردم
xandaan xandaan ru beh jahaan aavardam
بند از سر کیسه برگرفتم رفتم
band az sare kiseh bar gereftam raftam
هر نقد که بود در میان آوردم
har naqd keh bud dar miyaan aavardam

زان پیش که برسرت شبیخون آرند
zaan pish keh bar sarat shabixun aarand
فرمای که تا باده گلگون آرند
farmaay keh taa baadeh ye golgun aarand
تو زرنئی ای غافل نادان که تو را
to zar neiy ey ghaafel e naadaan keh to raa
در خاک نهند و باز بیرون آرند
dar xaak nahand o baaz birun aarand

Falsafehe hhayaat فلسفه حیات

Bejoz jahle morakkab hich daani?
To az in aaxshije zendegaani
Degargun mishavi dar ruh o dar tan
To raa chun jaan nemud aahange raftan
Bedinsaan sdaahhebe fahm o sho'uri
To tarkibi ze jesmi yo ze nuri
Keh hasti raa do taa didan ravaa ney
Keh marg o zendegi az ham jodaa ney
Keh hasti raa na jaaey ney zamaani
Maju aamighe hasti chwon nadaani
Keh har dam minemaayad ruye digar
Cheh porsi zin jahaane bi tah o sar
To hargez manshaei e aanraa nadaani
Hameh amvaaj e nure aasemaani
Chwo darke maavaqa' shod az mahhaalaat
Asiri taa abad dar ehhtemaalaat
Jahaan xalist az arbaab o bandeh
Maju dar kaaeienaat az aafarandeh
Baqiyyeh jomlegi zholmat o kurist
Assaase in jahaan amvaaje nurist
Tanat az zholmat o ruhhat hameh nur
Az in rah darke hasti gasht meysur
Keh sargardaan nemidaarand jaaey
Dar in donyaa bovad baashandeh haaey
Cheh jaa yaabi chwo baashandeh nabaashad
Kojaa hastand gar jaaey nabaashad

صحنه هاي زندگي

Sdahhneh haaye zendegi

bexwaandi az soxan haaye fokaahi

negar bar sdahhneh haaye daadgaahi
yeki rangash ze vahhshat var parideh
yeki saareq yeki chaaqu keshideh
thalabkaaraan tamasxor bar jenaabash
yeki chek daadeh o xaali hhesaabash
vali eqraar naakardeh shafaahi
yeki dozdideh quthi haaye maahi
yeki az jibe ou pulash robudeh
yeki dar raah aahan xofteh budeh
yeki la'nat ferestaadeh beh mordeh
yeki baa ruspi mashrub xwordeh
chapaandeh kish ash az xoshk o az tar
beh laafaayet zani hamraah e doxtar
beh maeimure polisi gofteh 'antar
yeki towhin beh aaqaye kalaantar
gereftaari beh gomrok bahre chaareh
javaaze xwishtan raa kardeh paareh
beh daam andaaxteh jaahel va daanaa
yeki ham baa forushe maarijuaanaa
navad dar sdad asire darde hejraan
az in darmaandegaan e maat o hheyraan
goruhi dar vathan gharqe nejaasat
goruhi zdarbeh xwordeh az siyaasat
padziroftand vazd'i nahhs o edbaar
rahe xaarej gereftandi beh ejbaar
va ham az digaraan seyli shenidam
man az in sdahhneh haa besyaar didam

آن قصر که بهرام در او جای گرفت
aan qasdr keh Bahraam dar ou jaay gereft
آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت
aahu bacheh kard o rubah aaraam gereft
بهرام که گور می گرفتی همه عمر
Bahraam keh gur migerefti hameh 'omr
دیدی که چگونه گور بهرام گرفت
didi keh cheguneh gur Bahraam gereft

این کهنه رباط را که عالم نام است
in kohneh robaath raa keh 'aalam naam ast
وارامگه ابلق صبح و شام است
Vaaraamgah e ablaq e sdobhh o shaam ast
بزمیست که وامانده صد جمشید است
bazmist keh vaamaandeh ye sdad Jamshid ast
قصریست که تکیه گاه صد بهرام است
qasdrist keh tekyeh gaah e sdad Bahraam ast

یزدان چو گل وجود ما می آراست
yazdaan chwo gele vojude maa mi aaraast
دانست ز فعل ما چه بر خواهد خاست
daanest ze fe'le maa cheh bar xwaahad xaast
بی حکمش نیست هر گناهی که مراست
bi hhokmash nist har gonaahi keh maraast
پس سوختن قیامت از بهر چه خاست
pas suxtane qiyaamat az bahre cheh xaast

یاران موافق همه از دست شدند
yaaran e movaafeq hameh az dast shodand
در پای اجل یکایکان پست شدند
dar paaye ajal yakaa yakaan past shodand
بودیم به یک شراب در مجلس عمر
budim beh yek sharaab dar majlese 'omr
دوری دو سه بیشتر ز ما مست شدند
dowri do se bishtar ze maa mast shodand

هر سبزه که بر کنار جونی رسته است
har sabzeh keh bar kenaare jueiy rosteh ast
گوئی ز لب فرشته خوئی رسته است
gueiy ze labe fereshteh xueiy rosteh ast
پا بر سر سبزه تا به خاری ننهی
paa bar sare sabzeh taa beh xaari nanehi
کان سبزه ز خاک لاله روئی رسته است
kaan sabzeh ze xaake laaleh rueiy rosteh ast

هر جرعه که ساقیش به خاک افشانند
har jor'eh keh saaqiash beh xaak afshaanad
در سینه خاک آتش غم بنشانند
dar sineh e xaak aatash e gham benshaanad
سبحان الله تو باده می پنداری
sobhhaan allah to baadeh mipendaari
آبی که ز صد درد دلت برهاند
aabi keh ze sdad dard e delat berahaana

Delmordegaan

بنامردان سپرده بستگان را
nevisam naameh ye delmordegaan raa
دفاع از جان خود کرده بهانه
beh athraafe jahaan gashteh ravaaneh
نظر انداختم چون خرده بینان
basi dar kaar o dar raftaare inaan
دهم شرحی زافکار پریشان
nevisam sar neveshti az javaanaan
فراریهای همسنگ گدایان
shemaaram dard haaye binavaayaan
بیفزایم بدان خود هر چه دیدم
nevisam har cheh raa zaanhaa shenidam
همه مفلوک و سرگردان و پراک
nadidam dzarreh i az gowhare paak
ز هستی. نیستی. خشکی و دریا
dar in naameh soxan guyam ze donyaa
ز عشق و عاطفه هم از سهش ها
ze xelqat az takaamol vaz jahesh haa
ز دام حیله های برنهاده
ze jabr o extiyaar o az eraadeh
بکوشم آورم بسیار برهان
nemaayam aashkaaraa raaze panhaan
چگونه در اسارت گشته حیران
bejuyam moshkelaate ruhhe ensaan
ز آثار غم انگیز نداری
ze axlaaq e palid o zeshtkaari
شنیدن زین و آن بس لن ترا نی
parishaan xaatheri zajre ravaani
گرفته جای شا دیها همه غم
degargun gashtan e ahhvaale aadam
اساس زندگی شد زیر و بالا
kojaa shod 'ezzat o aan thab'e vaalaa
پیایی می ستیزد با هلاکت
bashar dar gir 'omri dar falaakat

د لمردگان

نویسم نامه د لمردگان را
beh naamardaan sepordeh bastegaan raa
به اطراف جهان گشته روانه
defaa' az jaane xwod, kardeh bahaaneh
بسی در کار و در رفتار اینان
nazhar andaaxtam chwon xordeh binaan
نویسم سرنوشتی از جوانان
daham sharhhi ze afkaare parishaan
شمارم دردهای بینوایان
faraari haaye hamsange gedaayaan
نویسم هر چه را زانها شنیدم
beyafzaayam bedaan xwod har cheh didam
ندیدم ذره ای از گوهر پاک
hameh mafluk o sargardaan o por aak
در این نامه سخن گویم ز دنیا
ze hasti, nisti, xoshki yo daryaa
ز خلقت از تکامل وز جهش ها
ze 'eshq o 'aathefeh ham az sahash haa
ز جبر و اختیار و از اراده
ze daame hhileh haaye bar nahaadeh
نمایم آشکارا راز پنهان
bekusham aavaram besyaar borhaan
بجویم مشکلات روح انسان
cheguneh dar esaarat gashteh hheyraan
ز اخلاق پلید و زشتکاری
ze aacsaaare gham angiz e nadaari
پریشان خاطری زجر روانی
shenidan zin o aan bas lantaraani
دگرگون گشتن احوال آدم
gerefteh jaaye shaadi haa hameh gham
کجا شد عزت و آن طبع والا
asaase zendegi shod zir o baalaa
بشر درگیر عمری در فلاکت
peyaapey misetizad baa halaakat

مخلوط Maxluth

نکن بیهوده باور گر ندانی
rahaa kon xwishtan az bad gomaani
سرت مایل به سوی چپ خمیده
to rafti yo baa range parideh
نپندارم تأسف خورده باشی
nayengaaram keh vaaqe' gofteh baashi
وز این پندارها خیلی شنیدم
az in engaareh haa besyaar didam
گذشت عمرم همه در بیقراری
ze naa aamigh haa hastam faraari
ز کردارت پریشان و نزارم
beh goftaare to man baavar nadaaram
ز افکار تو من سودی نیابم
keh raftaare to raa man bar nataabam
بنالیدم ز درد و محنت تب
boyusidam basi dar zholmate shab
چو آزردی به گفتار و به کردار
beh puzidan dele yaaraan beh dast aar
ستایشها فرستادم برایت
bebaalidam man az asdl o tabaarat

رها کن خوشتن از بد گمانی
nakon bihudeh baavar gar nadaani
تو رفتی و با رنگ پریده
sarat maayel beh suye chap xamideh
نینگارم که واقع گفته باشی
napendaaram taeiassof xwordeh baashi
از این انگاره ها بسیار دیدم
vaz in pandaar haa xeyli shanidam
ز نا آمیغها هستم فراری
godzasht 'omram hameh dar biqaraari
به گفتار تو من باور ندارم
ze kerdaarat parishan o nazaaram
که رفتار ترا من بر نتابم
ze afkaare to man sudi nayaabam
بیوسیدم بسی در ظلمت شب
benaalidam ze dard o mehhnate tab
به پوزیدن دل یاران بدست آر
chwo aazordi beh goftaar o beh kerdaar
ببالیدم من از اصل و تبارت
setaayesh haa ferestaadam baraayat

می در کف من نه که دلم در تاب است
mey dar kaf e man neh keh delam dar taab ast
وین عمر گریز پای چون سیماب است
vin 'omr e goriz paay chwon simaab ast
دریاب که آتش جوانی آب است
dar yaab keh aatash e javaani aab ast
خوش دار که بیداری دولت خواب است
xwosh daar keh bidaari ye dowlat xwaab ast

بازی بودم پریده از عالم راز
baazi budam parideh az 'aalam e raaz
بوتا که پر دم نشیبی به فراز
butaa keh param dami nashibi beh faraaz
اینجا چو نیافتم کسی محرم راز
injaa ch o nayaaftam kasi mahhram e raaz
زان در که در آمدم برون رفتم باز
zaan dar keh dar aamadam borun raftam baaz

آمد سحری ندا ز میخانه ما
aamad sahhari nedaa ze meyxaaneh ye maa
که ای رند خراباتی دیوانه ما
keh ey rende xaraabaati ye divaaneh ye maa
بر خیز که پر کنیم پیمان ز می
bar xiz keh por konim peymaaneh ze mey
زان پیش که پر کنند پیمان ما
zaan pish keh por konand peymaaneh ye maa

این چرخ که با کسی نمی گوید راز
in charx keh baa kasi nemiguyad raaz
کشته به ستم هزار محمود و ایاز
koshteh beh setam hezaar Mahhmud o Ayaaz
می خور که نباشد به کسی عمر دراز
mey xwor keh nabaaxshad beh kasi 'omre deraaz
وان کس که شد از جهان نمی آید باز
vaan kas keh shod az jahaan nemi aayad baaz

مگذار که غصه در کنارت گیرد
magdzaar keh ghossdeh dar kenaarat girad
و اندوه محال روزگارت گیرد
va anduhe mahhaal ruzgaarat girad
مگذار کتاب و لب آب و لب کشت
magdzaar ketaab o lab e aab o lab e kesht
زان پیش که خاک در حصارت گیرد
zaan pish keh xaak dar hhesdaarat girad

یک چند به کودکی به استاد شدیم
yek chand beh kudaki beh ostaad shodim
یک چند ز استادی خود شاد شدیم
yek chand ze ostaadi ye xwod shaad shodim
پایان سخن شنو که ما را چه رسید
paayaane soxan shenow keh maa raa cheh rasid
از خاک در آمدیم و بر باد شدیم
az xaak dar aamadim o bar baad shodim

Andarz اندرز

تو جان در جسم بی جانان دمیدی
to xwaahaake xeradmandaan shanidi
وز جدلهای تهی یا بی اثر
az chaxesh haaye deraaze bi csamar
فاقد معنی و عاری ز آگاهی
ham ze juyesh haaye bi sud o tohi
روح هر جنبنده ای پژمرده شد
maghze mardom xasteh o afsordeh shod
محتوای روح را آراستن
maghze mardom az xathaa piraastan
داروی هر درد بی درمان شود
zdaamene xwosh baxtiye aanaan shavad
خفت و نکبت برای زندگی
ruz o shab chwon bardagaan dar bandegi
حاصل آن چیست از بود و نبود
zendegi gar ranj o mehhnat shod cheh sud
با هزاران رنج و محنت ساختن
hheyf baashd 'omre xwod raa baaxtan
مرگ را صد بار به از زندگی
chwon bahaaaiem baayadat gar jaan dahi
آزمایش ها کند این روزگار
arzeshe maahaa cheh shod dar gir o daar
و آن همه اموال حیرت ز ا چه شد
aan ham eh emkaan o aan q odrat ch eh sh od

تو خواهاک خردمندان شنیدی
to jaan dar jesme bi jaanaan damidi
از چخش های دراز بی ثمر
vaz jadal haaye tohi yaa bi aesar
هم ز جویشهای بی سود و تهی
faaqede ma'ni yo 'aari ze aagahi
مغز مردم خسته و افسرده شد
ruhhe har jonbandeh i pajhmondeh shod
مغز مردم از خطا پیراستن
mohhtavaaye ruh raa aaraastan
ضامن خوشبختی آنان شود
daaruye har darde bi darmaan shavad
روز و شب چون بردگان در بندگی
xeffat o nekbat baraaye zendegi
زندگی گر رنج و محنت شد چه سود
hhaasdele aan chist az bud o nabud
حیف باشد عمر خود را باختن
baa hezaaraan ranj o mehhnat saaxtan
چون بهانم بایدت گر جان دهی
marg raa sdaad baar beh az zendegi
ارزش ما ها چه شد در گیرودار
aazmaayesh haa konad in ruzgaar
آن همه امکان و آن قدرت چه شد
va aan hameh amvaal e hheyrat zaa cheh shod

حال را بنگر نگون بختی همه
hhaal raa bengar negun baxti hameh
در غم و آلام و سختی ها همه
dar gham o aalaam o saxti haa hameh

امروز تولد امید دل من
emruz tavallode omide dele man
از آمدنش حل شده بس مشکل من
az aamadanash hhall shodeh bas moshkele man
امروز تولد تو دلشادی من
emruz tavallode to delshaadi ye man
ای ضامن خوش بختی و آزادی من
ey zdaamene xwosh baxti yo aazaadi ye man
جای تو شده در این دل شیدایم
jaaye to shodeh dar in dele sheydaayam
ای غنچه ی آشکار و نا پیدایم
ey ghonchey ye aashkaar o naa peydaayam

•

از آمدنت ز شوق پرواز کنم
az aamadanat ze showq parvaaz konam
با کشتن غم زندگی آغاز کنم
baa koshtane gham zendegi aaghaaz konam
بگذار قدم به دیده پامال کنم
bogdzaar qadam beh dideh paamaal konam
همزاد منی تو را بسی ناز کنم
hamzaade mani to raa basi naaz konam

آنان که محیط فضل و آداب شدند
aanaan keh mohhithe fazdl o aadaab shodand
در جمع علوم شمع اصحاب شدند
dar jam' e 'olum sham' e asdhhaab shodand
ره زین شب تاریک نبردند به روز
rah zin shab e taarik nabordand beh ruz
گفتند فسانه ای و در خواب شدند
goftand fasaaneh i yo dar xwaab shodand

لب بر لب کوزه بردم از غایت آز
lab bar labe kuzeh bordam az ghaayate aaz
تا زو طلبم واسطه عمر دراز
taa zu thalabam vaasetheh ye 'omre deraaz
لب بر لب من نهاد و بر گفت به راز
lab bar labe man nahaad o bar goft beh raaz
من همچو تو بوده ام دمی با من ساز
man hamchwo to budeh am dami baa man saaz

آورد به اضطرابم اول به وجود
aavard beh ezdtheraabam awal beh vojud
جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
joz hheyratam az hhayaat chizi nafozud
رفتیم به اکراه و ندانیم چه بود
raftim beh ekraah o nadaanim cheh bud
زین آمدن و بودن و رفتن مقصود
zin aamadan o budan o raftan maqsud

امشب می جام یک منی خواهم خورد
emshab mey e jam e yekmani xwaaham xward
خود را به دو رطل من غنی خواهم کرد
xwod raa beh do rathl man ghani xwaaham kard
اول سه طلاقه عقل و دین خواهم کرد
awal seh thalaaqeh 'aql o din xwaaham kard
پس دختر راز را به زنی خواهم کرد
pas doxtar e raaz raa beh zani xwaaham kard

چون در گنرم به باده شوئید مرا
chwon dar godzaram beh baadeh shueiyd maraa
تلقین ز شراب ناب گوئید مرا
talqin ze sharaab e naab gueiyd maraa
خواهید به روز حشر یابید مرا
xwaahid beh ruz e hhashr yaabid mara
از خاک در میکنده شوئید مرا
az xaake dar e meykadeh shueiyd maraa

دی کوزه گری بدیدم اندر بازار
dey kuzeh gari bedidam andar baazaar
بر پاره گلی لگد همی زد بسیار
bar paareh geli lagad hami zad besyaar
وان گل به زبان حال با او می گفت
vaan gel beh zabaan e hhaal ba ou migoft
من همچو تو بوده ام مرا نیکو دار
man hamchwo to budeh am maraa niku daar

بر تو ز سپهر خاطر م روز نخست
bar to ze sepehr e xaatheram ruz e noxost
لوح و قلم و بهشت و دوزخ می جست
lowhh o qalam o behesht o duzax mijost
پس گفت مرا معلم از راه درست
pas goft maraa mo'Allem az raeiye dorost
لوح و قلم و بهشت و دوزخ با توست
lowhh o qalam o behesht o duzax baa tost

*beparhiz o tan raa beh yazdaan sepaar
beh giti joz az toxm e niki nakaar
hameh bustaan zir e barg e to ast
hameh kuh por laaleh o sonbol ast
keh daanad keh bolbol cheh guyad hami
beh zir e gol andar cheh puyad hami
negaah kon sahhar gaah taa beshnavi
ze bolbol soxan goftan e pahlavi*

آنها که ز پیش رفته اند ای ساقی
aanhaa keh ze pish rafteh and ey saaqi
در خاک غرور خفته اند ای ساقی
dar xaak e ghorur xofteh and ey saaqi
رو باده خورو حقیقت از من بشنو
row baadeh xwor o hhaqiqat az man beshnow
باد است هر آنچه گفته اند ای ساقی
baad ast har aancheh gofteh and ey saaqi

گرچه غم و رنج من درازی دارد

gar cheh gham o ranj e man deraazi daarad

عیش و طرب تو سرفرازی دارد

'eysh o tharab e to sarfaraazi daarad

بر دهر مکن تکیه که دوران فلک

bar dahr makon tekyeh keh dowraane falak

در پرده هزار گونه بازی دارد

dar pardeh hezaar guneh baazi daarad

barxiz ze xwaab taa sharaabi boxworim

zaan pish keh az zamaaneh taabi boxworim

kin charx e setizeh xuy naagah ruzi

chandaan nadahad amaan keh aabi boxworim

از منبع آسمان روان آب تو شد

Az manba' e aasmaan rvaan aab e to shod

شب بودو فضا به رنگ مهتاب تو شد

Shab bud o fazdaa beh range mahtaabe toshod

سیراب ز آب پاک جنت چو شدم

Siraab ze aab e paak e jannat chow shodam

روحم بدرون جسم شاداب تو شد

Ruhham beh darun e jesme shaadaab e to shod

سرود قایقران

sorude qaayeqraan

دختر زیبا تو را قصد کجاست

doxtar e zibaa to raa qasd e kojaast?

قایقم آماده روی آب هست

qaayeqam aamaadeh ruye aab haast

باد آرامیست از هر سو وزان

baad e aaraamist az har su vazaan

بال خود گسترده اکنون بادبان

baal e xwod gostardeg aknun baadbaan

تار و پود پرچم از پرنیان

taar o pude parchamam az parniyaan

پارووانم می درخشد آج سان

paarovaanam mideraxshad aaj saan

جنس سکاتم بود از زر ناب

jense sokkaanam bovad az zare naab

می درخشد همچو لوء لویی زیر آب

mideraxshad hamchwo loei loey zire aab

لنگرم پستان زیبا لولیان

langaram pestaan e zibaa luliyaan

بادبانم همچو بال حوریان

baadbaanam hamchwo baal e hhuriyaan

جاشویم رعنای جوانی خوب چهر

jaashuyam ra'naa javaani xub chehr

عارضش تابنده همچون ماه و مهر

'aarezdash taabandeh hamchwon maah o mehr

می روی آیا به دریای شمال

miravi aayaa beh daryaaye shomaal

یا به بحر ساکننت باشد خیال

yaa beh bahhr e saakenat baashad xiyaal

بهر گل چیدن به نوروژ میروی

bahr e gol chidan beh Norvejh miravi

خود گلی ، گل سوی گلشن می بری

xwod goli, gol suy e golshan mibari

داد پاسخ دختر از روی صفا

daad paasox doxtar az ruye sdfaa

می روم تا ساحل عشق و وفا

miravam taa saahhele 'eshq o vafaa

ساحلی سرشار از عشق مدام

saahheli sarshaar az 'eshq e modaam

مکمنی آرام از بهر مقام

makmani aaraam az bahr e moqaam

داد قایقران چنین او را جواب

daad qaayeqraan chenin ou raa javaab

ساحلی این سان نبینی جز به خواب

saahheli in saan nabini joz beh xwaab

یک قطره آب بود وبا دریا شد

yek qathreh ye aab bud o baa daryaa shod

یک ذره خاک با زمین یکتا شد

yek dzarreh ye xaak baa zamin yektaa shod

آمد شدن تو اندر این عالم چیست

aamad shodan e to andar in 'aalam chist

آمد به کسی پدید و ناپیدا شد

aamad beh kasi padid o naapeydaa shod

mastaan beh kojaa raft tavaan e man o to

taa chand paraanad beh ravaan e man o to

bihudeh asir e in godzargaah masho

bogdzaar jahaan raa keh nah jaay e man o to

حیف است که روزی ز تو من دور شوم

hheyf ast keh ruzi ze to man dur shavam

ماتم زده از خمر تو مخمور شوم

maatam zadeh az xamre to maxmur shavam

باز آی به خانه دل ویرانم

baaz aay beh xaaneh ye dele viraanam

زان پیش که ندیده تو در گور شوم

zaan pish keh naadideh to dar gur shavam

هستی جهان ما به جز حال نبود

hasti ye jahaan e maa beh joz hhaal nabud

نا آمده و گذشته جز حال نبود

naa aamadeh o gozhashteh joz hhaal nabud

حال است وجود واقع کون و مکان

hhaal ast vojude vaaqe' e kō n o makaan

جز حال جهان ما به جز حال نبود

joz hhaal, jahaan e maa, beh joz hhaal nabud

guyand keh mastaan hameh 'eshq ast o vafaa

dar dustiyash nist beh joz sdedq o sdafaa

gaahi beh faqiraan nazhari andaazad

baa in hameh doshvaari yo saxti yo jafaa

ای کاش تو را ندیده بودم

ey kaash to ra nadideh budam

از مهر تو کم شنیده بودم

az mehre to kam shenideh budam

از گلبن عشق پر صفایت

az golbone 'eshqe por sdafaayat

ای کاش گلی نچیده بودم

ey kaash goli nachideh budam

دوش به یاد تو شدم ناگهان

dush beh yaad e to shodam naagahaan

پرده حاجب بفتاد از میان

pardeh ye hhaajeb befotaad az miyaan

طلعت رخسار تو در نیمه شب

thal'at e roxsaare to dar nimeh shab

کرد جهانی ز معما عیان

kard jahaani ze mo'ammaa 'ayaan

ey bandeh to raaz e maa nadaani

gar daftar e zendegi naxwaani

joz thaa'at o bandegi nabaashad

naqsh e to dar in jahaan e faani

تاریک شبی ز عشق مدهوش شدم

taarik shabi ze 'eshq madhush shodam

آغوش تو جایم بود و خاموش شدم

aaghush e to jaayam bud o xaamush shodam

چشمان و نگاهت به سرم آتش زد

cheshmaan o negaahat beh saram aatash zad

آن لحظه که از خویش فراموش شدم

aan lahhzheh keh az xwish faraamush shodam

ز دشواری راه شدم ناتوان

ze doshvaari ye raah shodam naa tavaan

ز آزردهی های جسم و روان

ze azordegi haaye jesm o ravaan

من از قعر دریا به خاک آمدم

man az qà re daryaa beh xaak aamdām

سخن ها شنیدم از این و از آن

soxan haa shenidam az in o az aan

har aan sdufi keh morshed raa parastad

bedune shakk yeki shayyaad baashad

az ou shayyaad tar xwod morshed e oust

keh az raftaar e ablah shaad baashad

زندگی دریوزگی یا بندگانست

zendegi daryuzegi yaa bandegist

گر ندانی این تو را شد کار زار

gar nadaani in to raa shod kaar zaar

ای بسا ذلت که اندر بندگانست

ey basaa dzellat keh andar bandegist

خفت دریوزگی به هوشیار

xeffate daryuzegi beh hoshyaar

ز تنهائی مرا آزاد کردی

ze tanhaaeiy maraa aazaad kardi

به مهر خود مرا دلشاد کردی

beh mehr e xwod maraa delshaad kardi

نشستن گوشه ای تنها شب و روز

neshastan gusheh i tanhaa shab o ruz

تو بودی در دل ما آتش افروز

to budi dar dele maa aatash afruz

guyand kasaani keh ze mey parhizand

ze ensaan keh bemirand beh ensaan xizand

maa baa mey o ma'shuq az aanim moqim

baashad keh beh hhashramaan chenaan angizand

درویش پاکدل نستاید به خانقاه

darvishe paakdel nasetaayad beh xaanqaah

رفتار و گفته مرشد پر مدعای را

raftaar o gofteh ye morshed e por modde'aay raa

مرشد به هر دیار تواضع کند چو خاک

morshed beh har diyaar tavaadzo' konad chwo xaak

درویش پاک طینت بی ادعای را

Darvish e paak thinat e bi edde'aay raa

نه هر کو زاد از انسان شد آدم
nah har ku zaad az ensaan shod aadam
بسی درنده انسان تر ز آدم
basi darrandeh ensaan tar ze aadam
همه زاینده گرگ و خوک و افعی
hameh zaayand gorg o xuk o af 'i
خوشا آنها که می میرند آدم
xwoshaa aanhaa keh mimirand aadam

*zaan baadeh keh 'omr raa hhayaat e degar ast
por kon qadahhi gar cheh to raa dard e sar ast
bar neh beh kafam keh kaar e 'aalam csamar ast
beshtaab keh 'omr ey pesar dar godzar ast*

همی او ستاید نویسندگی را
hami ou setaayad nevisandegi raa
وی را کار دیگر به گیتی نشاید
vey raa kaar e digar beh giti nashaayad
نوشته بسی چیزهای نهانی
neveshteh basi chiz haaye nahaani
فضولی به کارش کسی را نباید
fozduli beh kaarash kasi raa nabaayad

زندگی در کنار یارانم

zendegi dar kenaar e yaaraanam

گر به دوزخ شوم مرا شیرین

gar beh duzax shavam maraa shirin

زندگی در کنارنا مردان

zendegi dar kenaar e naa mardaan

زجر روحست در بهشت برین

zajr e ruh ast dar behesht e barin

mey xwor keh beh zire gel hami xwaahi xoft

bi munes o bi hharif o bi hamdam o joft

zenhaar beh kas magu to in raaz e nahoft

har laaleh keh pajhморad naxwaahad beshkoft

ز بابا طاهر عریان پر غم

ze baabaa Thaaher e 'oryan e por gham

دو بیتی را کسی بهتر نگفته

do beyti raa kasi behtar nagofteh

ز خیام و کلام درفشانش

ze Xayyaam o kalaam e dorr feshaanash

رباعی را کسی بهتر نگفته

robaa'i raa kasi behtar nagofteh

در شعر دو صورتست ابراز بیان

dar she'r do sduratast ebraaz e bayaan

اندیشه و احساس چو آید به میان

andisheh o ehhsaas chwo aayad beh miyaan

اندیشه رباعی طلبد بی کم و کاست

andisheh robaa'i thalabad bi kam o kaast

احساس دو بیتتست که آرد به زبان

ehhsaa do beytist keh aarad beh zabaan

hangaame sdabuhh ey sdaname farrox pey

bar saaz taraaneh i yo pish aavar mey

keh afkand beh xaak sdad hezaraan jam o key

in aamadan e tir maah o raftan e dey

در دیار خود غزالی بودمی

dar diyaar e xwod ghazaali budami

شاد و خندان در کنار مهتران

shaad o xandaan dar kenaar e mehtaraan

در اسارت اوفتادم از قضا

dar esaarat ouftaadam az qazdaa

در میان گوسفندان و خران

dar miyaan e gusfandaan o xaraan

نمی دانم چه شد کی شد چرا شد

namidaanam cheh shod key shod cheraa shod

خدا داند درون ما چه ها شد

xodaa daanad darun e maa cheh haa shod

یکی بار گران از دل گرفتگی

yeki baar e geraan az del gerefti

تو می دانی چنان حالم چرا شد

to midaani chenaan hhaalam cheraa shod

Geli xwosh buy dar hhammaam ruzi

Rasid az daste mahhbubi beh dastam

Bedu goftam to moshki yaa 'abiri

Keh az buye delaavize to mastam

Begoftaa man geli naachiz budam

Valiken moddati baa gol neshastam

دل گر چه در این بادیه بسیار شتافت

del gar cheh dar in badyeh besyaar shetaaft

یک موی ندانست ولی موی شکافت

yek muy nadaanest vali muy shekaaft

اندر دل من هزار خورشید بتافت

andar dele man hezaar xworshid betaaft

واخر به کمال ذره ای راه نیافت

vaaxar beh kamaal dzarreh i raah nayaaft

بخش ششم : واژه های علمی، فلسفی و پزشکی

chand vaajhehe falsafi

**Az Ketaabe “ Sanjeshe Xerade Naab ”
Neveshtehe Kant - Tarjomehe Adib Soltani**

Aanaagaaey = qiyaas	آناگانی
Aanaagueiesh = analogue	آناگونش
Aanaagueiy = aanaalogie = analogy	آناگوئی
Aanaakaav = analyse	آناکاو
Aanaakaavik = analytique	آناکاویک
Aarvin = experience	آروین
Aarvin gerav= empirist	آروین گرو
Aarvin geravi = empirisme	آروین گروی
Aarvini = empirique	آروینی
Afraah = doctrine	افراه
Afraahi = doctrinal	افراهی
Amre vaaqe' = fait	امرواقع
Andishandeh = penseur	اندیشنده
Andishehe aarvini = pensée empirique	اندیشه آروینی
Andishidaar = ce qui pense	اندیشیدار
Asdl haaye aarvini = principe empirique	اصل های آروینی
Az azal taa abad= de tout éternité	ازازل تا ابد
Aziraa = le parce que=because	ازیرا

Baavar = geravesh= croyance	باور - گروه
Baaz aafarini = transformation	بازآفرینی
Baazgoshaaeiy = développement	بازگشائی
Baazgoshud = eclairecissement	بازگشود
Baaznemud = exposition	بازنمود
Baazsaazaaneh = reproductive	بازسازانه
Baraahanjideh = abstrait = derived	برآهنجیده
Bar jaa hasti = existence	برجاستی
Barshenaaxtan=reconnaître=recognize	برشناختن
Baraabar istaa = objet	برابرایستا
Baraabar istaaye vaaqe'i = objet réel	برابرایستای واقعی
Baraabar nahesh = opposition	برابر نهش
Barjaa hasti = existence	برجاستی
Barnahaadik = nahaadik = thétique	برنهادیک - نهادیک
Basandegi = suffisance	بسندگی
Beh budan,beh hasti,beh dzaat=à l'esse	به بودن- به هستی
Beh saane faraa raasteh=intégralement	به سان فراراسته
Beh saazi = amélioration	به سازی
Besyaari = pluralité	بسیاری
Bi miyaanji = immédiat	بی میانجی
Bineshe xerad= lumière de la raison	بینش خرد
Bisaalaari = anarchie = anarchy	بی سالاری
Bonpaar = éléaarvini = empirique	بنپار

Bonpaar shenaasi=théorie des éléments	بنیاد شناسی
Bonyaad = principe = Grund	بنیاد
Borhaane aarvini=argument empirique	برهان آروینی
Borun aaxteh = principe	برون آخته
Borun aaxtehe aarvini=obj et empirique	برون آخته آروینی
Budesh = réalité	بودش
Chandi = grandeur	چندی
Chisti = nature	چیستی
Chizegi = choséité	چیزگی
Chunaan = en tant que tel.= as such	چونان
Daadeh = mb thi= donnée	داده - معطی
Daaneshe xeradi=science rationnelle	دانش خردی
Daavariye aarvini=jugement empirique	داوری آروینی
Dar pish farzd kardan= présupposer	درپیش فرض کردن
Darun aaxtehe kaargar =sujet agissant	درون آخته کارگر
Darun aaxtehe noxostin=premier sujet	درون آخته نخستین
Daryaafte hnessi=perception= sensation	دریافت حسی
Dastgaah mand= systématique	دستگاه مند
Degarguni=alteration=changement	دگرگونی
Dirand = durée	دیرند
Diseh nematic= schème	دیسه نما
Do baxshi = dichotomie	دوبخشی
Do geravi = dualisme	دوگروی

Dorughasteh saazi = dénaturer	دروغسته سازی
Dovichemgu = dialectician	دوچمگو
Dovichemgueiyk = dialectique	دوچمگونیک
Duraamun =bo'd= dimension	دورامون - بعد
Dusidan = ajouter = to attach	دوسیدن
Dzarregaani = atomistique	ذرگانی
Dzarreh = atom	ذره
Edraake saadeh = apprehension	ادراک ساده
Enfe'aal = affection	انفعال
Engaareh = tasdvir = image	انگاره - تصویر
Engaareh =imagination	انگارش
Ensejaam = tamafsdol = articulation	انسجام - تمفصل
Esnaadiyaa haa=prédicats,predicaments	اسنادیایا
Falsafehe aarvini=philosophe empirique	فلسفه آروینی
Far shemaareh = énumération	فرشمارش
Faraa aaxteh = projet	فرا آخته
Faraa hhessi=le supra sensible	فرا حسی
Faraanemud = apparence	فرانمود
Faraaraasteh = parfaitement	فرا راسته
Faraarastegi = perfection	فرا رستگی
Faraaravand = procédé = process	فرا روند
Faraavaresh = production	فراورش
Filsufe aarvini=philosophe empirique	فیلسوف آروینی

Foru aaraasteh = subordonné	فروآراسته
Foru baxshi = décomposition	فروبخشی
Foru goshaaeiy = solution	فروگشائی
Foru kaavi = aanaaliseh= division	فروکاوی - آنالیزه
Foru shekaafi=decomposer;analyse	فروشکافی
Gaah shomaari = chronologie	گاه شماری
Ganjur = dépositaire	گنجور
Geravesh = foi pragmatique	گروش
Geraveshe xeradi = foi rationnelle	گروش خردی
Gozaareh = proposition	گزاره
Haaeydan = affirmer	هانیدن
Haayesh=haeiy=aari gueiy=affirmation	هایش-هائی -آری گونی
Hachesh = derivation = resulting	هچش
Ham budi = simultanéité	هم بودی
Ham gereft = synthèse; ensemble	هم گرفت
Ham nahaade majaazi = synthèse figure	هم نهاد مجازی
Ham sanjesh = comparaison	هم سنجش
Hamaan guyaaneh = tautologique	همان گویانه
Hamaan gueiy = tautologie	همان گونی
Hamaaraasteh = cordonné	هماراسته
Hambud = hambudi = coexistence	همبود - همبودی
Hamdisi = uniformité = conformité	همدییسی
Hameh=harvisp=le tout=all=whole	همه - هرویسیپ

Ham gereft = majmu'eh = ensemble	هم گرفت - مجموعه
Hamnahaad = synthèse	هم نهاد
Harvisp daanaa = omniscient	هرویسپ دانا
Harvisp daaraaeiy = possession entière	هرویسپ دارائی
Harvisp tavaani = tout puissant .	هرویسپ توانی
Harvispi = totalité = allness = totality	هرویسپی
Hastumand = être	هستومند
Hastumande morakkab=être composé	هستومند مرکب
Hastumande xeradi = être de raison	هستومند خردی
Hhaqiqate aarvini = verité empirique	حقیقت آروینی
Ihaam= amphibologie	ایهام
Inhamaani = hoviyyat= identité	این همانی- هویت
Istesh = repos immobilité	ایستش
Jahaan = monde	جهان
Jahaan aafarin = créateur du monde	جهان آفرین
Jahan shenaasi = cosmologie	جهان شناسی
Jazm andish = dogmatique	جزم اندیش
Kaaeiyn= ens entium	کائین
Kaaeiyne a'laa = ens summum	کائین اعلی
Kaaeiyne 'aqli = ens rationis	کائین عقلی
Kaaeiyne asdli = ens originarium	کائین اصلی
Kaaeiyne taxayyoli=ens imaginarium	کائین تخیلی
Kaamesh =aazad kaami = volonté	کامش- آزادکامی

Kaarbord = usage	کاربرد
Kaarborde aarvini = usage empirique	کاربرد آروینی
Kaarborde yaqini = usage apodictique	کاربرد یقینی
Keraanmand = limite	کران مند
Keshidegi = bo'd	کشیدگی - بعد
Keyhaan = univers	کیهان
Koneshe xerad = acte de la raison	کنش خرد
Konidan = konesh= action	کنیدن - کنش
Kudeh = agrégat	کوده
Mafhume aarvini = concept empirique	مفهوم آروینی
Mafhume borhaani=concept discurtif	مفهوم برهانی
Mafhume xerad=concet de la raison	مفهوم خرد
Mahaar = censure	مهار
Mahhmul = prédicat	محمول
Mahhsdul = produit	محصول
Man andishideh = le moi pensant	من اندیشیده
Mantheqe kaar basteh=logique appliqué	منطق کاربرسته
Marz bandi = demarcation	مرزبندی
Minu geravi = idéalisme	مینوگروی
Minugaan = idéal	مینوگان
Minuye xeradi = idée rationnelle	مینوی خردی
Moqaddamehe kahin = mineur	مقدمه کھین
Mota'ayyen shodegi = determination	متعین شدگی

Naaeydan= nier	نانیدن
Naaey = négation	نانی
Naamusaan peykaari = antinomie	ناموسان پیکاری
Naayesh = négation	نایش
Nah chiz=laa sheyeiy=irréalité	نه چیز - لاشیئی
Naxostineh = point de depart	نخستینه
Nirueiyk = dynaamique	نیرونیکی
Now'e forutar = sous espèce	نوع فروتر
Noxost hastumand = l'être suprême	نخست هستومند
Ostaanideh = étendu	استانیده
Paad nehaadik = antithétique = antithetic	پادنهادیک
Paayandegi = permanence	پایندگی
Padaafand = defa'= defense	پدافند
Padaafandeh, modaafe' = défenseur	پدافنده - مدافع
Partom = a priori	پرتم
Pish aamuzik = propedeutique	پیش آموزیک
Pish nemun = prototypon	پیش نمون
Pishravand=kaarkard=progress=function	پیش روند-کارکرد
Puyaa = dynamique	پویا
Qaanune aarvini = loi empirique	قانون آروینی
Qiyaase do hhaddi = dilem	قیاس دوحدی
Raanand= passion, penchant	رانند
Raazvaaraaneh = mystique	رازوارانه

Radeh=jens = genre	رده - جنس
Rasaa kaafi = suffisant	رساکافی
Ruhh = spirit	روح
Saazeh = element	سازه
Sagaalesh = réflexion	سگالش
Sahesh = intuition = intuition	سهش
Saheshe aarvini = intuition empirique	سهش آروینی
Sahidani = perceptile intuitable	سہیدنی
Sahideh = intuitionné = perceived	سہیدہ
Sanjidaare aarvini=critérium empirique	سنجیدار آروینی
Sarmadiyyat = jaavdaanegi = éternité	سرمذیت-جاودانگی
Sdurate aarvini = forme empirique	صورت آروینی
Sdurate xerad = forme rationnelle	صورت خرد
Sduri = formel	صوری
Seresht=nahaad=la caractéristique	سرشت-نهاد
Shaeiyn, arj, shokuh = dignité	شنین-ارج-شکوه
Shagarf = cinabre	شگرف
Sharthe aarvini = condition empirique	شرط آروینی
Shiveh = mode	شیوہ
Ta'aakos=vaaruneh sazi = conversion	تعاکس- وارونہ سازی
Taashidan = formation	تاشیدن
Tak hhaadecseh = episode	تک حادثہ
Taqaddos = sainteté	تقدس

Taqdir geravi = fatalisme	تقدیر گروی
Taraa faraazandeh= transcendental	ترافرازانده
Taraa godzarandeh = transcendant	تراگذرنده
Taraa jueiy = examen	تراجویی
Taraa sahidan = deviner = pénétrer	تراسهیدن
Taraa sanji = mesurer	تراسنجی
Taraadisi = changement complet	ترادیسی
Taraadisidan= transformer	ترادیسیدن
Taraaeiydan=taraa = passage	ترانیدن - ترا
Taraafoq = accord	ترافق
Taraayesh=enteqaal=passage=transition	ترایش - انتقال
Taraaz aanaal = qothr = diagonal	تراز آنال - قطر
Tavaanesh= pouvoir	توانش
Vaaqe'i tarin=être souverainement reel	واقعی ترین
Vaaqe'iiyyat = réalité	واقعیت
Vaaqe'iiyyat geravi = réalisme	واقعیت گروی
Vaazanesh = réfutation	وازنش
Vaqe'iiyyate aarvini=réalité empirique	واقعیت آروینی
Varz geravaaneh = pragmatique	ورزگروانه
Visp tavaan = tout puissant	ویسپ توان
Xerad = raison	خرد
Xerad pardaazi= sophisme	خردپردازی
Xerad vaaraaneh= raisonble	خردوارانه

Xiyaal pardaazi = fiction	خیال پردازی
Xod andaryaaft = apperception	خود اندریافت
Xwod andaryaaft = aperception	خود اندریافت
Xwod angixtegi = spontanéité absolue	خود انگختگی
Yagaanegi = yakaan = unité	یگانگی - یکان
Yagaanegiye aarvini = unité empirique	یگانگی آروینی
Yagaanegiye xerad=unité rationnelle	یگانگی خرد
Zdarurate mothlaq =nécessité absolue	ضرورت مطلق

Tavaarocs

Chwo bini zendeh i baayad bedaani
Keh aaxar hhalqehe zanjir baashad

Baakteri

Baakteri raa gar bexwaahi hamm o gham
Nist joz taqsim xwod bi bish o kam
Zendegi nabvad bejoz zaad o valad
Maqsdadi digar nabaashad joz lahhad

Mowjude zendeh

Xesdlate mowjude zendeh chisti
Xwishtan saaziyo zaan pas nisti
Xesdlate har now' xwod saazi yo bas
Sarneveshtash marg baashad zaan sepa

Maaddeh ye xaam

Maghze basher 'aaje az in enteqaal
Maaddehe bi ruh vali zendeh hhaal
'elme zamaaneh hameh dar kaasti
hhaasdele kaarash hameh naaraasti

اصطلاحات پزشکی

Esdthelaahhaate Pezeshki

Aab morvaarid = Cataract = Cataracte	آب مروارید
Aab siyaah = Glaucoma = Glaucome	آب سیاه
Aanjhine sdadri = Angina pectoris = Angina de poitrir	آنژین صدری
Aarenj = Elbow = Coude	آرنج
Aasibshenaasi=Pathology=Pathologie	آسیب شناسی
Aasm = Asthma = Asthme	آسم
Abru = Eyebrow = Sourcil	ابرو
Afsordegi = Depression	افسردگی
Angosht = Finger = Doigt	انگشت
Aartoroz = Arthritis = Arthrite	آرتروز
Ashk = Tear = Larme	اشک
Athfaal = Pediatrics = Pediatrie	اطفال
Athseh=Sneezing = Eternuement	عطسه
Baazu = Arm = Bras	بازو
Bi xwaabi = Insomnia = Insomnie	بی خوابی
Bini = Nose = Nez	بینی
Cheshm = Eye = Oeil	چشم
Cheshmpezeshki = Ophtalmology = Ophtalmologie	چشم پزشکی
Dahaan = Mouth = Bouche	دهان
Dandaan = Tooth = Dent	دندان
Dandaanhaa = Teeth = Dents	دندانها
Dandaanpezeshki = Dentistry = Dendisterie	دندان پزشکی
Dard=Pain =Douleur/Soufrance	درد

Dast = Hand = Main	دست
Diyaabet = Diabetes = Diabete	دیابت
Doktor = Doctor = Docteur = Medecin	دکتر
Eshaal = Diarrhoea = Diarrhee	اسهال
Estefraagh = Vomit = Vomissement	استفراغ
Ezdtheraab = Anxiety = Anxiete	اضطراب
Falaje Athfaal = Poliomyelitis = Poliomyelite	فلج اطفال
Faraamushi = Demensia = Demence	فرااموشی
Fatq = Hernia = Hernie	فتق
Gardan = Neck = Col	گردن
Ghodad = Endocrinology = Endocrinologie	غدد
Ghozdruf = Cartilage	غضروف
Govaareh = Gastrology = Gastrologie	گوارش
Gush = Ear = Oreille	گوش
Haari = Rabies = Rage/hydrophobie	ہاری
Hasaasiyyat= Allergy = Allergie	حساسیت
Hemofili = Hemophilia = Hemophilie	ہموفیلی
Hepaatit = Hepatitis = Hepatite	ہپاتیت
Hhalq = Throat = Gorge	حلق
Jarraahhi = Surgery= Chirurgie	جراحی
Jarraahhiye Qalb =Cardiac surgery =Cardique Chirurgie	جراحی قلب
Jhenetik=Genetics=Genetique	ژنتیک
Kaalbod shekaafi=Anatomy= Anatomie	کالبدشکافی
Kabed = Liver = Foie	کبد
Kam xuni = Anemia = Anemie	کم خونی
Kolyeh va majaariye edraari=Urology= Urologi	اورولوژی

Lab = Lip = Levre	لب
Lagan = Pelvis = Bassin	لگن
Larz = Chill = Frisson	لرز
Lowzeh = Tonsil = Amygdale pharyngienne	لوزه
Maghz = Brain = Cerveau	مغز
Malaariyaa =Malaria = Paludeenne	مالاریا
Masmumiyat=Poisoning=Empoisonnement/intoxicati	مسمومیت
Maxmalak = Scarlet fever = Scarlatine	مخملک
Me'deh=Stomach = Estomac	معدده
Mo'aalejeh=Treatment=Traitment	معالجه
Moch = Wrist = Poignet/ Carpe	مچ
Mojheh = Eyelash = Cil	مژه
Muy rag = Capillary = Capillaire	مویرگ
Mu = Hair = Cheveu	مو
Naaxon=Nail = Ongle	ناخن
Naay = Trachea = Trachee	نای
Nafas tangi = Dyspnea = Dyspnee	نفس تنگی
Por xwaabi=Narcolepsie = Narcolepsy	پرخوابی
Navaare qalb = Electrocardiogaram	نوار قلب
Neshaaneh = Symptom = Symptome	نشانه
Ostoxwaan = Bone = Os	استخوان
Paa = Foot = Pied	پا
Paa haa = Feet = Pieds	پاها
Pelk = Eyelid = Paupiere	پلک
Pestaan = Brest = Sein	پستان
Pezeshkiye Qaanuni=Forensic Medicine=Medecine Le	پزشکی قانونی

Por edraari = Polyurea = Polyurie	پرادراری
Por nushi = Polydipsia = Polydipsie	پرنوشی
Pust = Skin = Peau	پوست
Pust va mu = Dermatology = Dermatologie	پوست و مو
Qafasehe sineh = Thorax = Thorasique	قفسه سینه
Qalb = Heart = Cœur	قلب
Qalb va 'oruq=cardiology= cardiologie	قلب و عروق
Qarniyeh = Cornea = Cornee	قرنیه
Raadiyolojhi = Radiology = Radiologie	رادیولوژی
Raan = Thigh = Cuisse	ران
Rag = Vessel = Vaisseaux	رگ
Ravaanpezeshki = Pshichiatriy = Psychatrie	روان پزشکی
Ravaanshenaasi = Psychology = Psychologie	روان شناسی
Riyeh = Lung = Poumon	ریه
Saa'ed= Forearm = Avant-bras	ساعد
Saaq = Calf = Mollet	ساق
Sdar' = Epilepsy = Epilepsi	صرع
Sar dard = Headache = Cephelee/mal de tete	سر درد
Sar gijeh = Vertigo = Vertige	سرگیجه
Sarathaan = Cancer	سرطان
Sarmaaxordegi= Cold= Rhume	سرما خوردگی
Sekteh = Infarction = Infarctus/Infarcissement	سکته
Sektehe maghzi=Cerebral Infarction=Infarcissement ce	سکته مغزی
Sel = Tuberculose = Tubercculosis	سل
Shekam = Abdomen	شکم
Shekasteh Bandi(Ortopedi) = Orthopedics = Orthopec	ارتوپدی

Shimiye hhayaati = Biochemistry = Biochimie	بیوشیمی
Shizoferni = Schizophrenia	شیزوفرنی
Sineh = Chest = Poitrine/poitreil	سینه
Sineh pahu= Pneumonia = Pneumonie	سینه پهلو
Sinozit = Sinusitis = Sinusite	سینوزیت
Siyaah rag = Vein = Veine	سیاهرگ
Sorfeh = Cough = Toux	سرفه
Sorx rag = Artery = Artere	سرخرگ
Taandon = Tendon	تاندون
Tab = Fever = Fievre	تب
Tahavo' = Nausea = Nausee	تهوع
Tarashohh = Secretion	ترشح
Thaa'un = Plague = Peste	طاعون
Thahhaal = Spleen = Rate	طحال
Thebb = Medicine = Medecine	طب
Vaagirdaar = Contagious = Contagieux	واگیردار
Vabaa = Cholera	وبا
Xaareh = Itching = Prurit	خارش
Xelth = Sputum = Crachat	خلط
Xor xor = Snoreing = Ronflement	خرخر
Xun = Blood = Sang	خون
Xunrizi = Hemorrhage = Hemorrhagie	خون ریزی
Yaraqaan= Jundice =Jqunisse	یرقان
Yobusat = Constipation	یبوست
Zaanu = Knee = Genou	زانو
Zabaan = Tongue = Langue	زبان

بخش هفتم

اوزان اشعار فارسي Owzaane Ash'aare Farsi

گروه ۱

I

رمل مثنیٰ سالم

ramale mocsamane saalem

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

faa'elaaton-faa'elaaton-faa'elaaton-faa'elaaton

روزگراست این که گه عزت دهد گه خوار دارد

ruzgaar ast in keh gah 'ezzat dahad gah xwaar daarad

چرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد

charxe baazigar azin baazicheh haa besyaar daarad

II

رمل مثنیٰ محذوف

ramale mocsamane mahhdzuf

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

faa'elaaton-faa'elaaton-faa'elaaton-faa'elon

ای مسلمانان فغان از جور چرخ چنبری

ey mosalmaanaan faghaan az jowre charxe chanbari

وز نفاق تیر و قصد ماه و کید مشتری

vaz nefaaqe tir o qasdde maah o keyde moshtari

III

رمل مسدس محذوف

ramale mosadase mahhdzuf

فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

faa'elaaton-faa'elaaton-faa'elon

هر کسی از ظن خود شد یار من

har kasi az zhanne xwod shod yaare man

از درون من نجست اسرار من
az darune man najost asraare man

گروه ۲

I

رمل مثنی مخبون

ramale mocsamane maxbun

فعلاتن فعلاتن فعلاتن

fa'alaaton-fa'alaaton-fa'alaaton-fa'alaaton

نظر آوردم و بردم که وجودی به تو ماند

nazhar aavardam o bordam keh vojudi beh to maanad

همه اسمند و تو جسمی، همه جسمند و تو روحی

hameh esmand o to jesmi, hameh jesmand o to ruhhi

II

رمل مثنی مخبون محذوف

ramale mocsamane maxbune mahhdzuf

فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

fa'alaaton-fa'alaaton-fa'alaaton-fa'lon

نه من خام طعم عشق تو می ورزم و بس

nah man xaame tha'me 'eshqe to mivarzam o bas

که چو من سوخته در خیل تو بسیاری هست

keh chwo man suxteh dar xeyle to besyaari hast

III

رمل مسدس مخبون محذوف

ramale mosadase maxbune mahhdzuf

فعلاتن فعلاتن فعلن

fa'alaaton-fa'alaaton-fa'lon

بت خود را بشکن خوار و ذلیل

bote xwod raa beshkan xwaar o dzalil

نامور شو به فتوت چو خلیل

naamvar sho beh fotowat cho xalil

گروه ۳

I

رجز مٹمن مطوی

rajaze mocsamane mathvi

مفتعلن مفتعلن مفتعلن

mofta'elon-mofta'elon-mofta'elon-mofta'elon

مردہ بدم زندہ شدم، گریہ بدم خندہ شدم

mordeh bodam zende shodam, geryeh bodam xandeh shodam

دولت عشق آمد و من دولت پایندہ شدم

dowlate 'eshq aamad o man dowlate paayandeh shodam

II

سریع مسدس مطوی مکشوف

sari'e mosadase mathviye makshuf

مفتعلن مفتعلن فاعلن

mofta'elon-mofta'elon-faa'elon

دانه چو طفلی است در آغوش خاک

daaneh chwo theflist dar aaghushe xaak

روز و شب این طفل به نشو و نماست

ruz o shabe in thefl beh nashv o nemaast

III

منسرح مٹمن مطوی مکشوف

monsarehhe mocsamane mathviye makshuf

مفتعلن فاعلن // مفتعلن فاعلن

mofta'elon-faa'elon // mofta'elon-faa'elon

کرده گلو پر ز باد قمری سنجاب پوش

kardeh galu por ze baad qamari sanjaab push

کبک فرو ریخته مشک به سوراخ گوش

kabk foru rixteh moshk beh suraaxe gush

گروه ۴

I

هزج مثنیٰ اُخرب مکفوف محذوف

hazaje mocsamane axrabe makfufe mahhdzuf

مفعول مفاعیل مفاعیل فَعولن

maf'ulo-mafaa'ilo-mafaa'ilo-fa'ulon

تا کی به تمنای وصال تو یگانه

taa key beh tamannaaye vesdaale to yegaaneh

اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

ashkam shavad az har mojheh chun seyl ravaaneh

II

هزج مثنیٰ اُخرب مکفوف محبوب

hazaje mocsamane axrabe makfufe mahhbub

مفعول مفاعیل مفاعیل فَعَل

maf'ulo-mafaa'ilo-mafaa'ilo-fa'l

تقدیر که بر کشتنت آرم نداشت

taqdir keh bar koshtanat aazarm nadaasht

بر حسن جوانیت دل نرم نداشت

bar hhosne javaaniyat dele narm nadaasht

III

هزج مثنیٰ اُخرب

hazaje mocsamane axrab

مفعول مفاعیلن // مفعول مفاعیلن

maf'ulo-mafaa'ilon // maf'ulo-mafaa'ilon

وقتی دل سودایی می رفت به بستان ها

vaqti dele sowdayi miraft beh bostaan haa

بی خویشتم کردی بوی گل و ریحان ها

bi xwishtanam kardi buye gol o reyhhaan haa

گروه ه

I

مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف محذوف

mozdaare'e mocsamane axrabe makfufe mahhdzuf

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

maf'ulo-faa'elaato-mafaa'ilo-faa'elon

امروز روزشادی و امسال سال گل

emruz ruze shaadi yo emsaal saale gol

نیکوست حال ما ، که نکو باد حال گل

nikust hhaale maa,keh neku baad hhaale gol

II

مضارع مسدس اُخرب مکفوف

mozdaare'e mosadase axrabe makfuf

مفعول فاعلات مفاعیلن

maf'ulo-faa'elaato-mafaa'ilon

ای آنکه غمگنی و سزاواری

ey aankeh ghamgeni yo sezaavaari

و ندر نهان سرشک همی باری

vandar nahaan sereshk hami baari

III

مضارع مثنیٰ اُخرب

mozdaare'e mocsamene axrab

مفعول فاعلاتن // مفعول فاعلاتن

maf'ulo-faa'elaaton // maf'ulo-faa'elaaton

ای باد بامدادی خوش می روی به شادی

ey baade baamdaadi xwosh miravi beh shaadi

پیوند روح کردی پیغام دوست دادی

peyvande ruh kardi peyghaame dust daadi

گروه ۶

I

هزج مثنیٰ سالم

hazaje mocsamane saalem

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

mafaa'ilon-mafaa'ilon-mafaa'ilon-mafaa'ilon

مرا در منزل یاران چه امن عیش چون هر دم

maraa dar manzele jaanaan cheh amn 'eysh chun har dam

جرس فریاد می دارد که بر بندید محمل ها

jars faryaad midaarad keh barbandid mahhmel haa

II

هزج مسدس محذوف

hazaje mosadase mahhdzuf

مفاعیلن مفاعیلن فعولن

mafaa'ilon-mafaa'ilon-fa'ulon

الهی سینه ای ده آتش افروز

elaahi sineh i deh aatash afroz

در آن سینه دلی وان دل همه سوز

dar aan sineh deli vaan del hameh suz

گروه ۷

I

مقارب مثنیٰ سالم

motaqaarebe mocsamane saalem

فعولن فعولن فعولن فعولن

fa'ulon-fa'ulon-fa'ulon-fa'ulon

به سبزه درون لاله ی نوشکفته

beh sabzeh darun laaleh ye now shekofteh

عقیق است گویی به پیروزه اندر

'aqiq ast guyi beh piruzeh andar

II

مقارب مثن محذوف
motaqaarebe mocsamane mahhdzuf
فعولن فعولن فعولن فعل
fa'ulon-fa'ulon-fa'ulon-fa'al
مگردان سر از دین و از راستی
magardaan sar az din o az raasti
که خشم خدا آورد کاستی
keh xashme xodaa aavarad kaasti

گروه ۸

I
مجتث مثن مخبون
mojtacse mocsamane maxbun
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن
mafaa'elon-fa'alaaton-mafaa'elon-fa'alaaton
گرم عذاب نمایی به داغ و درد جدایی
garam 'adzaab nemaayi beh daagh o darde jodaayi
شکنجه صبر ندارم بریز خونم و رستی
shekanjeh ye sdabr nadaaram beriz xunam o rasti

II
مجتث مثن مخبون محذوف
mojtacse mocsamane maxbune mahhdzuf
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن
mafaa'elon-fa'alaaton-mafaa'elon-fa'lon
به حسن خلق و وفا کس به یار ما نرسد
beh hhosne xolq o vafaa kas beh yaare maa narasad
تو را در این سخن انکار کار ما نرسد
to raa dar in soxan enkaare kaare maa narasad

گروه ۹

I

هزج مسدس اُخرَب مقبوض

hazaje mosadase axrabe maqbuzd

مفعول مفاعِلن مفاعِلن

maf'ulo-mafaa'elon-mafaa'ilon

از کرده ی خویشتن پشیمانم

az kardeh ye xwishtan pashimaanam

جز توبه ره دگر نمی دانم

joz towbeh rahe degar nemidaanam

II

هزج مسدس اُخرَب مقبوض محذوف

hazaje mosadase axrabe maqbuzde mahhdzof

مفعول مفاعِلن مفعولن

maf'ulo-mafaa'elon-fa'ulon

لاف سخن چو در توان زد

laaf az soxan chwo dor tavaan zad

آن خشت بود که پر توان زد

aan xesht bud keh por tavaan zad

تک وزنها

I

رجز مثنیٰ سالم

rajaze mocamane saalem

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

mostaf'elon-mostaf'elon-mostaf'elon-mostaf'elon

با من بگو تا کیستی؟ مهری بگو، ماهی بگو

baa man begu taa kisti?mehri begu,maahi begu

خوابی؟ خیالی؟ چیستی؟ اشکی بگو، آهی بگو

Xwaabi?xiyaali?chisti? ashki begu, aahi beg

II

رمل مثنیٰ مشکول

ramale mocsamane mashkul

فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن

fa'alaato-faa'elaaton-fa'alaato-faa'elaaton

بسم از هوا گرفتن که پری نمائد و بالی

basam az havaa gereftan keh pari namaanad o baali

به کجا روم ز دستت که نمی دهی مجالی

beh kojaa ravam ze dastat keh nemidahi majaali

III

خفیف مسدس مخبون محذوف

xafife mosadase maxbune mahhdzuf

فعلاتن مفاعلن فعلن

fa'alaaton-mafaa'elon-fa'lon

در نگاهش شکفته روح سحر

dar negaahash shekofteh ruhhe sahar

بر لبانش ترانه ای توحید

bar labaanash taraaneh i towhhid

IV

منسرح مثنیٰ مطوی منحور

monsarehhe mocsamane mathviye manhhur

مفتعلن فاعلات مفتعلن فع

mofta'elon-faa'elaato-mofta'elon-fa'

شاید اگر آفتاب و ماه نتابد

shaayad agar aaftaab o maah nataabad

پیش دو ابروی چون هلال محمد

pishe do aabruey chon helaale Mohammad

V

رجز مثنیٰ مطوی مخبون

monsareje mocsamane mathviye maxbun

مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن

mofta'elon-mafaa'elon-mofta'elon-mafaa'elon

از نظرت کجا رود و برود تو همراهی

az nazharat kojaa ravad var beravad to hamrahi

رفت و رها نمی کنی، آمد و ره نمی دهی

raft o rahaa nemikoni, aamad o rah nemidahi

اوزان مثنوی

I

مقارب مثنی محذوف

motaqaarebe mocsamane mahhdzuf

فعولن فعولن فعولن فعل

fa'ulon-fa'ulon-fa'ulon-fa'l

چو فردا بر آید بلند آفتاب

chwo fardaa bar aayad boland aaftaab

من و گرز و میدان و افراسیاب

man o gorz o meydaan o afraasiyaab

II

هزج مسدس محذوف

hazaje masadase mahhdzuf

مفاعیلن مفاعیلن فعولن

mafaa'ilon-mafa'ilon-fa'ulon

شب افروزی چو مهتاب جوانی

shab afruzi cho mahtaabe javaani

سیه چشمی چو آب زندگانی

siyah chashmi cho aabe zendegaani

III

رمل مسدس محذوف

ramale mosadase mahhdzuf

فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

faa'elaaton-faa'elaaton-faa'elon

بشنو این نی چون شکایت می کند

bashno in ney chon shekaayat mikonad

از جدائی ها حکایت می کند

az jodaaey haa hhekaayat mikonad

IV

سریع مسدس مطوی مکشوف

sari'e mosadase mathviye makshuf

مفتعلن مفتعلن مفتعل

mofta'elon-mofta'elon-mofta'el

ای همه هستی ز تو پیدا شده

ey hameh hasti ze to peydaa shodeh

خاک ضعیف از تو توانا شده

xaake zda'if az to tavaanaa shodeh

V

فاعلاتن مفاعلن فعلن

faa'elaaton-mafaa'elon-fa'elon

هست بوده همه درست به تو

hast bude hameh dorost beh to

باز گشت همه به توسست به تو

baaz gashte hameh beh tost beh to

VI

رمل مسدس مخبون محذوف

ramale mosadase maxbune mahhdzuf

فعلاتن فعلاتن فعلن

fa'alaaton-fa'alaaton-fa'lon

شمع شو شمع که خود را سوزی

sham' sho sham' keh xwod raa suzi

تا بدان بزم کسان افروزی

taa bedaan bazme kasaan afruzi

VII

هزج مسدس اخرج مقبوض محذوف

hazaje mosadase axrabe maqbuzde mahhdzuf

مفعول مفاعلن مفعولن

maf'ulo-mafaa'elon-fa'ulon

غافل منشین نه وقت بازی است

ghaafel maneshin nah vaqte baazi ast

وقت هنر است و سر فرازی است

vaqte honar ast o sar faraazi ast

اوزان دوری

I

منسرح مثنی مطوی مکشوف

monsarehhe mocsamane mathviye makshuf

مفتعلن فاعلن // مفتعلن فاعلن

mofta'elon-faa'elon // mofta'elon-faa'elon

صبح بر آمد ز کوه چون مه نخ شب ز چاه

sdobhh bar aamad ze kuh chwon mahe naxshab ze chaah

ماه برآمد به صبح چون دم ماهی ز آب

maah bar aamad beh sdobhh chwon dome maahi ze aab

II

مضارع مثنی اخب

mozdaare'e mocsamane axrab

مفعول فاعلاتن // مفعول فاعلاتن

maf'ulo-faa'elaaton // maf'ulo-faa'elaaton

دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را

del miravad ze dastam sdaahheb delaan xodaa raa

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

dardaa keh raaze penhaan xwaahad shod aashkaaraa

III

هزج مثنی اخب

hazaje mocsamane axrab

مفعول مفاعیلن // مفعول مفاعیلن

maf'ulo-mafaa'ilon // maf'ulo-mafaa'ilon

دائم گل این بستان شاداب نمی ماند

daaeiem gole in bostaan shaadaab nemimaanad

دریاب ضعیفان را در وقت

daryaab zda'ifaa' raa dar vaqt

IV

فع لن فعولن // فع لن فعولن

fa'o-lan-fa'ulon // fa'o-lan-fa'ulon

چندان که گفتم غم با طبیبان

chandaan keh goftam gham baa thabibaan

درمان نکردند مسکین غریبان

darmaan nakardand meskin gharibaan

V

مفاعلن فاعلن // مفاعلن فاعلن

mafaa'elon-faa'elon // mafa'elon-faa'elon

جهان فرتوت باز، جوانی از سر گرفت

jahaane fartut baaz,javaani az sar gereft

به سر ز یاقوت سرخ، شقایق افسر گرفت

beh sar ze yaaqute sorx,shaqaayeq afsar gereft

Owzaane Robaa'i اوزان رباعی

I

مستفعل مستفعل مستفعل فع

mostaf'elo-mostaf'elo-mostaf'elo-fa'

تقدیر که بر کشتنت آزرم نداشت

taqdir keh bar koshtanat aazarm nadaasht

II

مفعولن مستفعل مستفعل فع

maf'ulon-mostaf'elo-mostaf'elo-fa'

خاقانی را طعنه زنی چون دم تیغ

xaaqaani raa tha'neh zani chon dame tigh

III

مستفعل مفعولن مستفعل فع

mostaf'elo-maf'ulon-mostaf'elo-fa'

خرسند همی بودم در دام تو من

xorsand hami budam dar daame to man

IV

مستفعل مستفعل مفعولن فع

mostaf'elo-mostaf'elo-maf'ulon-fa'

امروز تو را دسترس فردا نیست

emruz to raa dastrase fardaa nist

V

مفعولن مفعولن مستفعل فع

maf'ulon-maf'ulon-mostaf'elo-fa'

با یارم می گفتم در خشم مرو

baa yaaram migoftam dar xashm maro

VI

مستفعل مفعولن مفعولن فع

mostaf'elo-maf'ulon-maf'ulon-fa'

گفتم که سر انجامت معلوم شد

goftam keh sar anjaamat ma'lumam nist

VII

مفعولن مستفعل مفعولن فع

maf'ulon-mostaf'elo-maf'ulon-fa'

تا بتوانی خدمت رندان می کن

taa betavaani xedmate randaan mikon

VIII

مفعولن مفعولن مفعولن فع

maf'ulon-maf'ulon-maf'ulon-fa'

گفتا دارم گفتم کو گفت اینک

goftaa daaram goftam ku goft inak

IX

مستفعل فاعلات مستفعل فع

mostaf'elo-faa'elaato-mostaf'elo-fa'

هنگام سپیده دم خروس سحری

hengaame sepideh dam xoruse sahhari

X

مفعولن فاعلات مستفعل فع

maf'ulon-faa'elaato-mostaf'elo-fa'

عمرت تا کی به خود پرستی گذرد؟

'omrat taa key beh xwod parasti godzarad?

XI

مستفعل فاعلات مفعولن فع

mostaf'elo-faa'elaato-maf'ulon-fa'

راز از همه ناکسان نهان باید داشت

raaz az hameh naa kasaan nahaan baayad daasht

XII

مفعولن فاعلات مفعولن فع

maf'ulon-faa'elaato-maf'ulon-fa'

تا هشیارم طرب ز من پنهانست

taa hoshyaaram tharab ze man penhaanast

صفات آدمیت در تو دیدم
Sdefaate aadamiyyat dar to didam
گل مهر و محبت از تو چیدم
Gole mehr o mohhabat az to chidam
چو سنجیدم ترا آخر چه گویم
Chwo sanjidam toraa aaxar cheh goyaam
زدست این و آن لابد رمیدم
Ze daste in o aan laabod ramidam

•

شبی در خواب دیدم یک پریراد
Shabi dar xwaab didam yek parizaad
مداوم عشوه ها با داد و فریاد
Modaavem 'eshveh haa baa daad o faryaad
سرش بر شانه ام آهسته می گفت
Sarash bar shaaneh am aahesteh mi goft
یقین دارم مرا بردی تو از یاد
Yaqin daaram maraa bordi to az yaad

•

در این دنیای پرمحنت چه خواهی
Dar in donyaaye por mehhnat cheh xwaahi
به هر جا بنگری پرازتاباهی
Beh har jaa bengari por az tabaahi
چه بهتر که این جهان نابود گردد
Cheh behtar ken in jahaan naabud gardad
رها کردند مردم از سیاهی
Rahaa gardand mardom az tabaahi

بخش هشتم

گوشه های موسیقی و آواز ایرانی

ردیف میرزا عبدالله - روایت استاد داریوش طلانی

I - Dastgaahe Shur

A) Gusheh haa

- | | |
|-----------------------|--------------------------------------|
| I.1 – daraamad | I.18 – xaaraa |
| I.2 – panjeh sha'ri | I.19 – qajar |
| I.3 – kereshmeh | I.20 – hhazin |
| I.4 – rahaab | I.21 – shure paaeyn dasteh: daraamad |
| I.5 – owj | I.22 – rahaab |
| I.6 – mollaa naazi | I.23 – chahaar gusheh |
| I.7 – naghmehe awal | I.24 – moqaddamehe gereyli |
| I.8 – naghmehe dowom | I.25 – raazhavi |
| I.9 – zirkeshe salmak | I.26 – shahnaaz |
| I.10 – salmak | I.27 – moqaddamehe qaracheh |
| I.11 – golriz | I.28 – qaracheh |
| I.12 – majles afroz | I.29 – shahnaaz kot yaa 'aasheq kosh |
| I.13 – 'azzaal | I.30 – gereyli |
| I.14 – sdafaa | I.31 – gereyliye shasti |
| I.15 – bozorg | I.32 – renege hashtari |
| I.16 – kuchek | I.33 – renege shahre aashub |
| I.17 – dobeyti | I.34 – renege zdarbe osdul |

B) Aavaaz haa

1. - Aavaaze Bayaate Kord

- **Gusheh haa**

- 1.1 – daraamade awal
- 1.2 – daraamade dowom
- 1.3 – basteh negaar
- 1.4 – hhaaji hhasani
- 1.5 – daraamade sewom

3. - Aavaaze Bayaate Tork

- **Gusheh haa**

- 3.1 – daraamade awal
- 3.2 – dogaaah
- 3.3 – daraamade dowom
- 3.4 – daraamade sewom
- 3.5 – hhaaji hhasani
- 3.6 – basteh negaar
- 3.7 – naghmeh
- 3.8 – xosravaani

4. - Aavaaze Abu 'athaa

- **Gusheh haa**

- 4.1 – raamkeli
- 4.2 – daraamad
- 4.3 – sayaxi
- 4.4 – hhejaaz
- 4.5 – basteh negaar
- 4.6 – chahaar paareh
- 4.7 – gabri

2. - Aavaaze Dashti

- **Gusheh haa**

- 2.1 – daraamad
- 2.2 – owj
- 2.3 – bidgaani
- 2.4 – hhaajyaani
- 2.5 – ghamangiz
- 2.6 – gilaki

- 3.9 – naghmeh
- 3.10 – fili
- 3.11 – shekasteh
- 3.12 – mehrabaani (mehrebaani)
- 3.13 – jaameh daraan
- 3.14 – mehdi zdarraabi
- 3.15 – ruh ol arvaahh
- 3.16 – qathaar

5. - Aavaaze Afshaari

- **Guaheh haa**

- 5.1 – daraamad
- 5.2 – basteh negaar
- 5.3 – 'araaq
- 5.4 – qaraaeiy

II.Dastgaahe Seh gaah

- Gusheh haa:

- II.1 – chahaar mezdraab
- II.2 – daraamad
- II.3 – naghmeh
- II.4 – kereshmeh
- II.5 – kereshmeh yaa muyeh
- II.6 – zange shotor
- II.7 – zaabol
- II.8 – basteh negaar
- II.9 – muyeh
- II.10 – moxaalef
- II.11 – hhaaji hhasani
- II.12 – basteh negaar
- II.13 – maghlub
- II.14 – naghmeh
- II.15 – hhazin
- II.16 – muyeh
- II.17 – rahaab
- II.18 – masihhi
- II.19 – shaah xataaeiy
- II.20 – taxte thaaqdis
- II.21 – renge delgoshaa

III.Dastgaahe Navaa

- Gusheh haa

- III.1.chahaar mezdraab
- III.2.daraamade awal
- III.3.daraamade dowom
- III.4.kereshmeh
- III.5.garduneh
- III.6.naghmeh
- III.7.bayaate raajeh
- III.8.hhazin
- III.9.ossaaq
- III.10.nahoft
- III.11.gavesht
- III.12.'ashiraan
- III.13.neyshaaburak
- III.14.majosli
- III.15.xojasteh
- III.16.malek hhoseyn
- III.17.hhoseyn
- III..18.neyriz
- III.19.renge nastaari
- III.20.renge navaa

IV. Dastgaahe Homaayun

- Gusheh haa

IV.1.chahaar mezdraab

IV.3.daraamade dowom

IV.4.mavaaliyaan

IV.5.chakaavok

IV.6.tharz

IV.7.bidaad

IV.8.bidaade kot

IV.9.neydaavud

IV.10.baavi baa chahar mezdraab

IV.11.suz o godaaz

IV.12.abolchap

IV.13.leyli va mainun

IV.14.raavandi

IV.15.nowruze 'arab

IV.16.nowruez sdabaa

IV.17.nowruze xaaraa

IV.18.nafir

IV.19.farang baa shushtari gardaan

IV.20.shushtari

IV.21.jaameh daraan

IV.22.raaz o niyaaz

IV.23.meygoli

IV.24.moeiaallef

IV.25.baxtiyaari baa moeiallef

IV.26.ozzaal

IV.27.donaasori

IV.28.renge farahh

- Aavaaz haa

Aavaaze Bayaate Esfahaan

- Gusheh haa

IV.1. daraamad

IV.2.jaameh daraan

IV.3.bayaate rajeh va forud

IV.4.naghmeh

IV.5.suz o godaaz

V.Dastqaah Chahaargaah

- Gusheh haa

V.1.daraamade awal	V.18.muyeh
V.2.daraamade dowom	V.19.moxaalef
V.3.daraamade sewom	V.20.hhaji hhasani
V.4.daraamade chaharom	V.21.basteh negaar
V.5.naghmeh	V.22.maghlub
V.6.kereshmeh	V.23.naghmeh
V.7.kereshmeh yaa muyeh	V.24.hhazin
V.8.zange shotor	V.25.hhodi
V.9.zaabol	V.26.pahlavi
V.10.basteh negaar	V.27.rajaz
V.11.forud	V.28.mansduri
V.12.hhesdaar	V.29.mansduri, baxshe dowom
V.13.hhesdaar , baxshe dowom	V.30.mansduri, baxshe sewom
V.14.hhesdaar, baxshe sewom	V.31.lazgi
V.15.hhesdaar, baxshe chahaarom	V.32.matn va hhaashiyeh
V.16.chahaar mezdraab hhesdaar	V.33.renge shahre aashub
V.17.pas hhesdaar	

VI.Dastqaahe Maahur

- Gusheh haa

VI.1.daraamad	VI.11.tharab angiz
VI.2.kereshmeh	VI.12.neyshaburak
VI.3.aavaaz	VI.13.nasdir xaani yaa thusi
VI.4.moqaddamehe daad	VI.14.chahaar paareh yaa moraad xaani
VI.5.daad	VI.15.fili
VI.6.majles afruz	VI.16.maahure sdaghir
VI.7.xosravaani	VI.17.aazarbaayjaani
VI.8.delkash	VI.18.hhesdaare maahur yaa abolchap
VI.9.chahaar mezraab va forud	VI.19.zir afkan
VI.10.xaavaraan	VI.20.neyriz

VI.21.shekasteh
VI.22.'araaq
VI.23.nahib(nehib)
VI.24.mohhayyer
VI.25.aashurvand
VI.26.esfahaanak
VI.27.hhazin
VI.28.kereshmeh
VI.29.zanguleh
VI.30.raake hendi

VI.31.raake keshmir
VI.32.raake abdollaah
VI.33.kereshmeh raak
VI.34.sdafir raak
VI.35.renge hharbi
VI.36.renge yekchubeh
VI.37.renge shalaaxu
VI.38.saaqi naameh
sdufi naameh, va koshteh

VII.Dastgaahe Raast Panjgaah

- Gusheh haa

VII.1.daraamad
VII.2.daraamade dowom
VII.3.zanguleh
VII.4.parvaaneh
VII.5.xosravaani
VII.6.ruhh afzaa
VII.7.panjgaah
VII.8.sepehr
VII.9.'osshaah
VII.10.neyriz
VII.11.bayaate 'ajam
VII.12.bahhre nur

VII.13.qaracheh
VII.14.mobarqa'
VII.15.tharz
VII.16.abolchap
VII.17.leyli va majnun
VII.18.raavandi
VII.19.nowruze 'arab
VII.20.nowruze sdabaa
VII.21.nowruze xaaraa
VII.22.maavaraaei o nnahr
VII.23.nafir
VII.24.farang

Duste 'aziz

Sar anjaam movaffaq shodam keh baa alefbaaye azmaayeshiye jadid kaar konam .Aayaa in talaash beh natijeh ye mathlub xwaahad resid ? Tajaarobe aayandeh neshaan xwaahand daad keh natijeh ye kaar chist?!Mosallam chonin ast keh baazdehe kaar sdad dar sdad rezdaayat baxsh naxwaahad bud, vali dar har hhaal xaali az faayedehe ham nist. Kaar kardan baa in alefbaa, ghaaleban maaraa vaadaar mikonad keh hhattal maqdur az vaajheh haaye Faarsiye asdil estefaadeh konim.

Xeyli motaeiassefam keh chand taa az 'alaaieim paasox guye niyaaze baafte soxan nistand. Estefaadeh ye mokarrare barxi az vaajheh haa az zibaaeyi ye matn mikaahad. macsalan : hhaalaa, vaadaar, aaraa, baalaa, naalaan, paa andaazaan... vali gomaan mikonam keh in 'eyb yaa naqsd, dar acsare tekrara, mortafe' shavad.

*Az tharafe digar, dar xatthe ofoqi, manzharehe
matn agar ham keh qashang nist , vali zesht ham
nist. Az beyn raftane 'alaaeime e'raabi matn
raa az sholughi nejaat midahad .Sdafhhe kelide
faranseh baraaye kaare maa, monaaseb tar beh
nazhar mirasad. Vojude aaksaan haa*

(é – è – à – â – ç – î – ù – û – ï)

*xeyli az moshkelaate maa raa hhall mikonad.
Vali hamaan thowri keh gofteh shod, dar Iran,
fe'lan, kiborde engelisi ma'mul ast. Beh
dalaayele fanni va eqtesdaadi, va niz sdarfe
zamaan, maa tarjihh daadim baraaye
aazmaayesh, kiborde engelisi raa shaayad
movaqatan, mowrede este'maal qaraar dahim.
Va in kaar beh raasti baa bi meyli va az ruye
ejbaar anjaam shod.*

*Entexaabe , “ aa “ , “ hh ” , mothaabeqe meyle maa
nabud?!*

*Rahaaeyi ye ketaabate Faarsi, az esaarate
zabaanhaaye bigaaneh, talaashi ast keh beh
aasaani sahlol vosdul nemitavaanad baashad,
va niyaaz haaye aayandeh ye zabaan ejbaaran
raah yaabi xwaahad kard. Beh omide aan ruz.*

واژه نامه

Vaajheh naameh

aaeiyn = sonnate shari'at	آنین: سنت شریعت
aaxshij = zdedd va naqizd	آخشیج: ضد و نقیض
aasmaaneh = saqf	آسمانه: سقف
aaghaazidan shoru' kardan ast	آغازیدن: شروع کردن
aaghaalidan ya'ni shuridan	آغالیدن: شوریدن
aafaresh = aafaridan	آفرش: آفریدن
aafarandeh = xaaleq	آفرنده: خالق
aak = 'eyb	آک: عیب
Aamorzesh ya'ni 'afv = aamorzidan	آمرزش: عفو- آمرزیدن
aamuzaak = ta'limaat	آموزاک: تعلیمات
aamigh = hhaqiqat = mobaasherat	آمیغ: حقیقت، مباشرت
aahangi = qasdd	آهنگ: قصد
aahulaax = jaayi keh aahu besyaar daarad	آهولاخ: جایگاه آهو بسیار دارد
aayfat = hhaajat	آیفت: حاجت
aaynak = 'eynak	آینک: عینک
arzaan = baa arzesh	ارزان: با ارزش
az aanash = maalekiyat	ازانش: مالکیت
azaan = melk	ازان: ملک
azaanandeh = maalek	ازاننده: مالک
azaanidan = maalek shodan	ازانیدن: مالک شدن
asbidas = mojasamehe asb	اسبیدس: مجسمه اسب
afssaneh = daastaane dorugh	افسانه: داستان دروغ
and = meqdaar	اند: مقدار
andaazeh daari = eqtesdaad	اندازه داری: اقتصاد

andisheh = fekr	اندیشه: فکر
angizeh = baa'ecs , mohharrek	انگیزه: باعث، محرك
engaareh = farzdiyeh	انگاره: فرضیه
engaaridan = farzd kardan	انگاریدن: فرض کردن

پ

baari = beh har jahat	باري: به هرجهت
baarik bini = deqqat	باريك بيني: دقت
baar basteh = manuth	باربسته: منوط
baaz goftan = naql kardan	بازگفتن: نقل کردن
baaz maandeh = baaqi maandeh	بازمانده: باقی مانده
baaz neshastan = motaqaa'ed shodan	بازنشستن: متقاعد شدن
baaz nemudan = bayaan kardan	بازنمودن: بیان کردن
baashad = yahhtamel	باشد: یحتمل
baashandeh = mowjud	باشنده: موجود
baashandeh haa = mowjudaat	باشنده ها: موجودات
baaghsaar = baaghestaan	باغسار: باغستان
baalidan = bozorg shodan	بالیدن: بزرگ شدن
baavar = 'aqideh	پاور: عقیده
baa hamaad = etehhaad	باهماد: اتحادیه
baa hami = etehaadiyeh	باهمی: اتحاد
baa hamidan = motahhed shodan	باهمیدن: متحد شدن
baayaa = vaajeb	بایا: واجب
baayandeh = vazhifeh	باینده: وظیفه
baxshidan = qesmat kardan	بخشیدن: قسمت کردن
baxshudan = rahhm kardan	بخشودن: رحم کردن
bad aamuz = gomraah konandeh	بد آموز: گمراه کننده

bad andish = xwod xwaah	بداندیش: خودخواه
bad andishi = suei niyat	بداندیشی: سوء نیت
bedrud = vedaa' goftan	بدروود: وداع گفتن
bad fahmi = suei tafaahom	بدفهمی: سوء تفاهم
bad gomaani = suei zhan	بدگمانی: سوء ظن
bad nehaad = naa najib	بدنهاد: ناتجیب
beraast daashtan = tasddiq kardan	به راست داشتن: تصدیق کردن
bar aaghaazanidan = tahhrik kardan	برآغازانیدن: تحریک کردن
bar angixteh = raahnemaaye bashar	برانگیخته: راهنمای بشر
bar taaftan = tahhamol kardan	برتافتن: تحمل کردن
barx = hhowzeh	برخ: حوزه
barxi = ba'zdi	برخی: بعضی
bar gardaanidan = taqlid kardan	برگردانیدن: تقلید کردن
bezeh = jorm	بزه: جرم
bezehkaar = gonaahkaar	بزهکار: گناهکار
bezaandeh = mojrem	بزنده: مجرم
bezidan = jorm kardan	بزیدن: جرم کردن
beh saamaan = monazham	به سامان: منظم
basandeh = ektefaa	بسنده: اکتفا
beh mozd gereftan = ajir kardan	به مزد گرفتن: اجیر کردن
band vaajheh = alefbaa	بندواژه: حرف الفبا
beh nik daashtan = tahhsin kardan	به نیک داشتن: تحسین کردن
beh vaaruneh = bar 'aks	به وارونه: برعکس
buzeh = xiyaar	بوزه: خیار
buseh = maach	بوسه: ماچ
bahaa = nesbat	بها: نسبت

bi aak zi = bi 'eyb zendegi kon
 bi xwishtan = bi extiyaar
 bishineh = hhadde akcsar
 bi farhixti = bi tarbiyati
 beh yekbaar = yek daf'eh
 bi gomaan = bi yaqin
 bimaar (bi aar) = marizd
 binaak = aancheh binand
 binesh = basdirat
 boyusidan = entezhaar keshidan
 bi yeksu = bi tharaf

بي آك زي: بي عيب زندگي كن
 بي خويشتن: بي اختيار
 بيشينه: حداكثر
 بي فرهختي: بي تربيتي
 به يكبار: يك دفعه
 بي گمان: يقيناً
 بيمار (بيم آر): مريض
 بيناك: آنچه بينند
 بينش: بصيرت
 بيوسيدن: انتظار كشيدن
 بي يكسو: بي طرف

پ

paad razm = hhamlehe motaqaabeleh
 paad kaar = 'aks ol 'amal
 paard = maaddeh
 paardi = maaddi
 paardi gari = maaddi gari
 paas = hhormat
 paasdaari = ehhteraam
 paas daashtan = ehhteraam kardan
 paafeh = ejaareh
 paafidan = ejaareh kardan
 paakdaaman = 'afif
 paak zi = paak zendegi kon
 paalaach = abzaare tasdfiyeh
 paalidan =tasdfiyeh kardan

پادرزم: حمله متقابله
 پادكار: عكس العمل
 پارد: ماده
 پاردي: مادی
 پارديگري: مادي گري
 پاس: حرمت
 پاسداري: احترام
 پاس داشتن: احترام كردن
 پافه: اجاره
 پافيدن: اجاره كردن
 پاكدامن: عفيف
 پاك زي: پاك زندگي كن
 پالاچ: ابزار تصفيه
 پاليدن: تصفيه كردن

paay kuftan = raqsdidan	پاي كوفتن: رقصیدن
paay gaah = rotbeh	پایگاه: رتبه
paayandaan = zdaamen	پایندان: ضامن
paayandidan = zdaamen shodan	پایندیدن: ضامن شدن
paayeh = qaa'edeh	پایه: قاعده
patiyaareh = balaa	پتیاره: بلا
parraa = parandeh	پران: پرنده
paraaj = afzaare paridan	پراج: افزار پریدن
parastidan = xedmat kardan	پرستیدن: خدمت کردن
parg = ejaazeh	پرگ: اجاره
pargidan = ejaareh daadan	پرگیدن: اجاره دادن
parvaa = tavajoh	پروا: توجه
parvaaeyidan = tavajoh kardan	پروانیدن: توجه کردن
pozaaj = afzzare poxtan	پزاج: افزا ریختن
pozaak = aancheh pazand	پزاک: آنچه پزند
pestaanak = pestaan maanand	پستاناک: پستان مانند
pasin = moeiaxer	پسین: مؤخر
pasiniyaan = moteiaxerin	پسینیان: متأخرین
poshteh = falaat	پشته: فلات
pashmak = pashm maanand	پشمک: پشم مانند
pegaah = sahhar	پگاه: سحر
palasht = naapaak	پلشت: ناپاک
palashtidan = naapaak gardidan	پلشتیدن: ناپاک گردیدن
palasht rubi = naapaaki haa raa zodudan	پلشت روبی: ناپاکیها را زدودن
pendaar = xoraafeh , xiyaal	پندار: خرافه - خیال
pand forush = vaa'ezh	پند فروش: واعظ

pandidan = va'zh kardan
puzidan = 'odzr xwaahi kardan
pulak = pul maanand
pahl = shakk
pahlidan = shakk kardan
pahnaa = 'arzd
peydaayesh = kashf
piraastan = paak gardaanidan
piraamun = athraaf
pishiniyaan = motaqademin
peykareh = 'aks
peykaar = zad o xword
peyvasteh = motasdel
peyvastegi = ettesdaal

پندیدن: وعظ کردن
پوزیدن: عذرخواهی کردن
پولک: پول مانند
پهل: شک
پهلیدن: شک کردن
پهنا: عرض
پیدایش: کشف
پیراستن: پاک گردانیدن
پیرامون: اطراف
پیشینیان: متقدمین
پیکره: عکس
پیکار: زد و خورد
پیوسته: متصل
پیوستگی: اتصال

ت

taahidan = mohhaakemeh kardan
tabaar = nasab
tabaah kaari = fesaad
tarjomaan = motarjem
tardaaman = faaseq
telefonandeh = telefon konandeh
telrgaafandeh = telegraaf konandeh
tan = nafar
tandis = tan maanand
tandiseh = mojasameh
tuzidan = beh dast aavardan

تاهیدن: محاکمه کردن
تبار: نسب
تباہکاری: فساد
ترجمان: مترجم
تردامن: فاسق
تلفوننده: تلفن کننده
تلگرافنده: تلگراف کننده
تن: نفر
تندیس: تن مانند
تندیسه: مجسمه
توزیدن: به دست آوردن

tireh = thaayefeh
timaar = parastaari
timaarandeh = parastaar
timaaridan = parastaari kardan

تیره: طایفه
تیمار: پرستاری
تیمارنده: پرستار
تیماریدن: پرستاری کردن

ج

jodaa sar = mostaqel
jodaa sari = esteqlaal
jodaa shodeh = moshtaq
jodaeiy = tafaavot
jorbozeh = este'daad
joz = gheyr
jangaach = aslahheh
jangaad = komisiyune jang
julaahak = 'ankabut
juyesh = bahhcs

جداسر: مستقل
جداسری: استقلال
جداشده: مشتق
جدائی: تفاوت
جریزه: استعداد
جز: غیر
جنگاچ: اسلحه
جنگاد: کمیسیون جنگ
جولاهک: عنکبوت
جویش: بحث

چ

chaap = thab'
chaapaak = mathbu'
chaapaak haa = mathbu'aat
chaapidan = chaap kardan
chaareh daari = tafvizr
chaasht = naashtaayi - nahaar
chaasht gaah = vaqte chasht - zhohr
chaameh = she'r
chaameh gu = shaa'er

چاپ: طبع
چاپاک: مطبوع
چاپاک ها: مطبوعات
چاپیدن: چاپ کردن
چاره داری: تفویض
چاشت: ناشتایی - نهار
چاشتگاه: وقت چاشت-ظهر
چامه: شعر
چامه گو: شاعر

chaahsaar =jaaeiy keh dar aan chaah ziyaad ast	چاهسار: چانیکه چاه زیاداست
chabud = maahiyyat	چبود: ماهیت
chaxesh = mojaadeleh	چخش: مجادله
chaxidan = mojaadeleh kardan	چخیدن: مجادله کردن
chandaan = aan andaazeh	چندان: آن اندازه
changak = chang maanand	چنگک: چنگ مانند
chamansaar = chamanzaar	چمن سار: چمن زار
chand gaaheh = movaqati	چند گاهه: موقتی
chandin = in andaazeh	چندین: این اندازه
chubin = saaxteh shodeh az chub	چوبین: ساخته شده از چوب
chehreh shenaasi = feraasat	چهره شناسی: فراست
chiregi = ghalabeh	چیرگی: غلبه
chireh = ghaaleb	چیره: غالب
chireh dasti = ejhhaaf – zebat dasti	چیره دستی: اجحاف زبردستی
chistaan = mo'amaa	چیستان: معما

خ

xaakin = az xaak	خاکین: از خاک
xaameh = qalam	خامه: قلم
xaavar = maghreb	خاور: مغرب
xojasteh = mobaarak	خجسته: مبارک
xojasteh baad = mobaarak baad = tabrik	خجسته باد: مبارک باد - تبریک
xar = bozorg	خر: بزرگ
xaraabaati gari = xaraabaati	خراباتیگری: خراباتی
xarbuzeh = xiyare bozorg	خربوزه: خیار بزرگ
xar pul = daaraaye pule ziyaad	خرپول: دارای پول زیاد

xarchang = daaraaye change bozorg	خرچنگ: داراي چنگ بزرگ
xerad = 'aql	خرد: عقل
xordeh xwod kaamegi = estebdaade sdaghir	خرده خود کامگي: استبداد صغير
xordeh giri = enteqaad	خرده گيري: انتقاد
xorsand = del xwosh	خرسند: دلخوش
xorsandi = az hhaale xwod raazdi budan	خرسندي: از حال خود راضي بودن
xarkaar = daaraaye kaare ziyaad	خرکار: داراي کار زياد
xargardan = gardan koloft	خرگردن: گردن کلفت
xargush = daaraaye gushe bozorg	خرگوش: داراي گوش بزرگ
xastu = mo'taref	خستو: معترف
xastavaan = maqar	خستوان: مقرر
xastavidan = eqraar kardan	خستويدن: اقرار کردن
xwoshnud = raazdi	خوشنود: راضي
xwoshnudi = rezdaayat	خشنودي: رضایت
xwaab gozaari = ta'bire xwaab	خوابگزاري: تعبير خواب
xwaabandeh = kasi keh xwaab ast	خوابنده: کسي که خواب است
xwaar o baar = aadzuqeh	خواروبار: آذوقه
xworaak = aancheh xworand	خوراک: آنچه خورند
xwaast = maqsdud	خواست: مقصود
xwaanaak = chiz haaeyi keh xwaanand	خواناک: چيزهائي که خوانند
xwaahaak = aancheh xwaahand	خواهاک: آنچه خواهند
xwodxwaahi = hhobbe dzaat	خودخواهي: حب ذات
xwodkaar = otomaatik	خودکار: اتوماتيك
xwodkaamegi = estebdaad	خودکامگي: استبداد
xwodkaameh = mostabed	خودکامه: مستبد
xworaayaan = mashreq	خورآيان: مشرق

xunin = aancheh az xun padid aayad	خونین: آنچه از خون پدید آید
xuy = 'aadat	خوی: عادت
xizesh = qiyaam	خیزش: قیام
xim = xolq = xesdlat	خیم: خلق- خصلت

د

daadxwaast = 'arizdeh	دابخواست: عریضه
daadgaraaneh = 'aadelaaneh	دادگرانہ: عادلانہ
daadgari = 'edaalat	دادگری: عدالت
daadgaah = mahhkameh	دادگاه: محکمه
daadgostari = 'adliye	دادگستری: عدلیہ
daaraak = maal	داراک: مال
daaru = davaa	دارو: دوا
daastan = hhekaayat	داستان: حکایت
daanestan = 'elm	دانستن: علم
daaneshaamuz = shaagerde dabirestaan	دانش آموز: شاگرد دبیرستان
daaneshju = shaagerde daanesh kadeh	دانشجو: شاگرد دانشکده
daangihaa = ghallaat va hhobubaat va baqulaat	دانگیها: غلات وحبوبات
daavarzandeh = qaazdi	داورزنده: قاضی
daavarzidan = qazdaavat kardan	داورزیدن: قضاوت کردن
daavari = qezdaavat	داوری: قضاوت
daavidan = edde'aa kardan	داویدن: ادعاکردن
darraa = darrandeh	درا: درنده
deraazaa = thul	درازا: طول
daraamad = daxl	درآمد: دخل
daraamixtegi = extelaath	درآمیختگی: اختلاط

daraamixteh = moxtaleth	درآمیخته: مختلط
darbaayest = laazem	دربایست: لازم
darbaayestan = laazem budan	دربایستن: لازم بودن
deraxtdis = maanande deraxt	درختدیس: ماننده درخت
deraxtsaar = deraxtzaar	درخت سار: درختزار
doraxsh = sdaa'eqeh	درخش: صاعقه
darxwaast = taqaazdaa	درخواست: تقاضا
darxwor = motanaaseb	درخور: متناسب
dardgin = dardaavarandeh	درد گین: دردآورنده
Dar raft = xarj	دررفت: خرج
dar zamaan = fowran	درزمان: فوراً
darafsh = beyraq	درفش: بیرق
darmaan = 'alaaj	درمان: علاج
darrehsaar=jaaey keh darreh dar aan faraavaan ast	دره سار: جایکه دره فراوانست
daryaaft = dark	دریافت: درك
daryaaftan = dark kardan	دریافتن: درك کردن
darigh = mozdaayeqeh	دریغ: مظایقه
darighidan = mozdaayeqeh kardan	دریغیدن: مضایقه کردن
daryuzehgari = gedaaey	دریوزه گری: گدایی
dozdlaax = dozdgaah	دزدلاخ: دزدگاه
dejh = qal'eh	دژ: قلعه
dejhaagaah = vahnshi	دژآگاه: وحشی
dejhaahang = bad niyyat	دژآهنگ: بدنیت
dejhxuy = bad 'aadat	دژخوی: بدعادت
dejhraftaar = bad raftaar	دژرفتار: بدرفتار

dastaaviz = mostamsak	دستاویز: مستمسك
dastbord = tasdarofe 'advaani	دستبرد: تصرف عدواني
daste kam = hhadde aqal	دست کم: حداقل
dasteh = jam'iyyate kam	دسته: جمعیت کم
dastyaar = mo'aaven	دستیار: معاون
dastyaaazidan = tamasok jostan	دستیازیدن: تمسك جستن
dastineh = emzdaaei	دستینه: امضاء
doshnaam = fohhsh	دشنام: فحش
doshvaar = moshkel	دشوار: مشکل
daghalkaar = motaghalleb	دغل کار: متقلب
dehbaan = kadxodaa	دهبان: کدخدا
dahesh = 'athaa	دهش: عطا
daheh = dah ruzeh	دهه: ده روزه
didaar = molaacaqat	دیدار: ملاقات
digar shodan = taghyir kardan	دیگر شدن: تغییر یافتن
digar kardan = taghyir daadan	دیگر کردن: تغییر دادن
digarguni = taghyire hhaal	دیگرگونی: تغییر حال
din = aaeiyine zendegaani	دین: آئین زندگانی
dinkadeh = dabirestaan dini	دینکده: دبیرستان دینی
diyeh = qariyeh	دیه: قریه

ر

raad = saxi	را د: سخي
raastkaar = dorostkaar	راستکار: درستکار
raasti pajhuhi = hhaqiqat jueiy	راستی پژوهی: حقیقت جویی
raasti raa = dar hhaqiqat	راستی را: در حقیقت

raahbaan = negah daarandehe raah	راهبان: نگهدارنده راه
raxt = lebaas	رخت: لباس
radeh = sdaf	رده: صف
razm = hhamleh	رزم: حمله
razmidan = hhamleh kardan	رزمیدن: حمله کردن
rastgaari = nejaat	رستگاری: نجات
rasad = hhessdeh = juxeh	رسد: حصه-جوخه
rashk = hhasad	رشک: حسد
ravaa = jaayez	روا: جایز
ravaan = ruhh	روان: روح
ruzbeh = 'id	روزبه: عید
ruzgaar haa = a'sdaar	روزگارها: اعصار
ruyaa = daaraaye niruye ruyidan	رویا: دارای نیروی روییدن
ruyaak = aan cheh miruyad	رویاک: آنچه می‌روید
ruyaa haa = nabaat haa	رویاها: نباتات
ruyeh = sdurat	رویه: صورت
ruyehkaari = zhaahersaazi	رویه کاری: ظاهرسازی
rahaavard = sowghaat	ره آورد: سوغات
rahbar = modir	رهبر: مدیر
rahnemun = dalil	رهنمون: دلیل

ز

zaab = sdeffat	زاب: صفت
zabaandaadan = qowldaadan	زبان دادن: قول دادن
zabuni = madzallat	زبونی: مذلت
zardoshtigari = peyrove kische zardosht	زرتشتی گری: پیروکیش زرتشت

zarrin = saaxteh shodeh az thalaa
zudro = sari' o seyr
zurmand = daarandehe zur
zamineh = mowzdu'
zanaa shuyi = ezdevaaj
zand = sharhh
zendaan = mahhbas
zendaani = mahhbus
zandidan = sharhh daadan
zangaan = zanjaan
ziyaanmand = zdaradaar
zinhaar = amaan

زرین: ساخته شده از طلا
زودرو: سریع السیر
زورمند: دارنده زور
زمینه: موضوع
زناشویی: ازدواج
زند: شرح
زندان: محبس
زندانی: محبوس
زندیدن: شرح دادن
زنگان: زنجان
زیانمند: ضرر دار
زینهار: امان

ژ

jharf = 'amiq
jharfbini = ta'amoq

ژرف: عمیق
ژرف بینی: تعمق

س

saat = sdafhheh
saafeh = hhokm
saafidan = hhokm daadan
saamaan = nazham
saamaaniyaan = nehahdaarandehe nazhm
saan = hhaal
saboksar = jelf
sepaas = shokr

سات: صفحه
سافه: حکم
سافیدن: حکم دادن
سامان: نظم
سامانیان: نگهدارنده نظم
سان: حال
سبک سر: جلف
سپاس: شکر

sepaasgozaari = tashakkor	سپاسگزارى: تشكر
sepaas mand = motashakker	سپاسمند: متشكر
sepanj = 'aariyat	سپنج: عارىت
sepehr = thabi'at	سپهر: طبيعت
setaareh shomaari = monajjemi	ستاره شماری: منجمي
setaareh shenaasi=axtar shenaasi= nojum	ستاره شناسي: اختر شناسي - نجوم
setaandan = baazgereftan	ستاندن: بازگرفتن
sorbin = saaxteh shodeh az sorb	سربین: ساخته شده از سرب
setordan = paak kardan	ستردن: پاک کردن
setorsaa = mahhsus	سترسا: محسوس
setorsandeh = mahhsus shodan	سترسنده: محسوس شدن
setorsidan = mahhsus gardidan	سترسیدن: محسوس گردیدن
setorg = jasim	سترك: جسیم
setarvan = 'aqim	سترون: عقیم
setiz = laj baazi	ستیز: لجبازی
setizeh = lejaajat	ستیزه: لجاجت
setizeh kaar = lajuj	ستیزه کار: لجوج
setizidan =lejaajat kardan	ستیزیدن: لجاجت کردن
saxti keshi = riyaazdat	سختي کشي: رياضت
sadeh = qarn	سده: قرن
sadeh haaye miyaaneh = qorune vosthaa	سده هاي میانه: قرون وسطی
saraasar = tamaaman	سراسر: تماماً
saranjaam = 'aaqebat	سرانجام: عاقبت
sarreshtehdaari = hhokumat	سررشته داری: حکومت
Seresht = xamireh	سرشت: خمیره
sereshtan = tarkib kardan	سرشتن: ترکیب کردن

sorudan = aavaaz xwaandan	سرودن: آواز خواندن
sezaa = jaayez	سزا: جایز
sezandeh = mashru'	سزنده: مشروع
sezidan = jaayez budan	سزیدن: جایز بودن
sefaaresh = towsdiyeh	سفارش: توصیه
sekaalaad = heyeyeiate moshaavereh	سکالاد: هیأت مشاوره
sekaalesh = moshaavereh	سکالش: مشاوره
sekaalidan = mashverat kardan	سکالیدن: مشورت کردن
samard = vahm	سمرد: وهم
samaridan = tavahom	سمریدن: توهم
sanjesh = moqaayeseh	سنجش: مقایسه
sangbaaraa = sangsaar	سنگباران: سنگسار
sangsaar = sanglaax	سنگسار: سنگلاخ
sangin = padid aamadeh az sang	سنگین: پدیدآمده از سنگ
sud = naf'	سود: نفع
sowdaa = mo'aameleh	سودا: معامله
sowdaagar = mo'aamelehgar	سوداگر: معامله گر
sutak = afzaare sut zadan	سوتک: افزارسوت زدن
sudjuyi = estefaadeh	سودجویی: استفاده
suzaak = aan cheh suzaanad	سوزاک: آنچه سوزاند
suzaanaak = bimaariye suzaak	سوزاناک: بیماری سوزاک
sahaanidan = motaeiacser gardidan	سهانیدن: متأثر گردیدن
sahesh = ehhsaas	سهش: احساس
sahidan = ehhsaas kardan	سهیدن: احساس کردن

ش

shaavidan = shekaayet kardan	شاویدن: شکایت کردن
shaayaa = shaayesteh	شایا: شایسته
shaayad = shaayesteh ast	شاید: شایسته است
shaayestan = shaayesteh budan	شایستن: شایسته بودن
shotordis = mojasamehe shotor	شتردیس: مجسمه شتر
shadsaa = hhes konandeh	شدسا: حس کننده
shadsidan = daryaافتان baa hhavaasse xamseh	شدسیدن: دریافتن باحواس خمه
sharmaa = baa sharm	شرما: با شرم
sharmandeh = sharm saar	شرمنده: شرمسار
sheknaaj = aafzaar shekasthan	شکناج: افزار شکستن
shakibidan = sdabr kardan	شکبیدن: صبر کردن
shalap = shirin	شلپ: شیرین
shalapeh = shirini	شلپه: شیرینی
shenaaxteh = ma'ruf	شناخته: معروف
shenavaak = aancheh shenavand	شنواک: آنچه شنوند
shuresh = enqelaab	شورش: انقلاب
shurehsaar = shurehzaar	شوره سار: شوره زار
shavand = 'ellat	شوند: علت
shahrbaan = negah daarandehe shahr	شهربان: نگهدارنده شهر
shahrigari = tamaddon	شهری گری: تمدن
shirilaax = jaaygaahe shir haaye darandeh	شیرلاخ: جایگاه شیرهای درنده
shi'i gari = havaadaare kishe shi'eh budan	شیعی گری: هوادارکیش شیعه بودن
shivaa = fasdihh	شیوا: فصیح
shiveh = thariqeh	شیوه: طریقه

ص

sdufigari = sdufi budan

صوفيگري: صوفي بودن

ghadghan = taeikid

غ
غدغن: تاکيد

ghoronbidan = sdedaaye ra'd

غرنبیدن: صداي رعد

faraahamidan = ejtemaa'

ف
فراهمیدن: اجتماع

farjad = vejdaan

فرجاد: وجدان

farjaam = 'aaqebat

فرجام: عاقبت

ferestaadeh = rasul

فرستاده: رسول

farmaayesh = amr

فرمایش: امر

farmudan = amr kardan

فرمودن: امر کردن

forudgaah = manzel

فروگاه: منزل

farhesh = vahhy

فرهش: وحی

farhang = ketaabe loghat

فرهنگ: کتاب لغت

farhixt = tarbiyat

فرهیخت: تربیت

farhixtaad = vezaarate farhang

فرهیختاد: وزارت فرهنگ

farhixtaar = morabbi

فرهیختار: مربی

farhixtan = tarbiyat kardan

فرهیختن: تربیت کردن

farhidan = beh del andaaxtan

فرهیدن: به دل انداختن

fozun = ziyaad

فزون: زیاد

fozunbahaa = geraanqeymat

فزون بها: گران قیمت

fozuni = ziyaadi

فزونی: زیادی

fukaa = jamaad

فوکا: جماد

fukaa haa = jamaadaat

فوکاها: جمادات

fukidan = jaamed shodan

فوکیدن: جامد شدن

fukideh = jaamed shodeh	فوکیده: جامد شده
fahlesh = shoghl	فهلش: شغل
firuz = ghaaleb	فیروز: غالب
firuzi = ghalabeh	فیروزی: غلبه
fildis = mojasamehe fil	فیلدیس: مجسمه فیل

ک

kaachaal = acsaacse xaaneh	کاچال: اثاث خانه
kaar bastan = ejraa kardan	کاریستن: اجرا کردن
kaarvaan = ghaafeleh	کاروان: قافله
kaarvaajheh = fe'l	کارواژه: فعل
kaarvaajhehe yaavar = fe'le mo'in	کارواژه یاور: فعل معین
kaaghadzdaan = jaakaaghadzi	کاغذدان: جاکاغذی
kaalaa = mataa'	کالا: متاع
kaalbod = ghaaleb	کالبد: قالب
kaanaa = naafahm	کانا: نافهم
keraad = hayeiate ejraaeiyyeh	کراد: هیئت اجرانیه
karaaneh = saahhel	کرانه: ساحل
korf = csavaab	کرف: ثواب
kas = shaxsd	کس: شخص
keshaavarz = zaare'	کشاورز: زارع
keshaavarzi = zeraa'at	کشاورزی: زراعت
koshtgaah = jaaye koshtan ,meydaane e'daam	کشتگاه: جای کشتن- میدان اعدام
keshtsaar = keshtzaar	کشتسار: کشتزار
keshesh = jaadzebeh	کشش: جاذبه
kafshgar = kafaash	کفشگر: کفاش
kamaabish = taqriban	کماییش: تقریباً

kam bahaa = arzaan	کم بها: ارزان
kami = naqsd	کمی: نقص
kamineh = laa aqal	کمینه: لااقل
kenaarehju = este'faa dahandeh	کناره جو: استعفا دهنده
kenaareh juyi = este'faa	کناره جویی: استعفا
konaak = aan cheh konand	کناک: آنچه کنند
kond = naatiz	کند: ناتیز
konandeh = faa'el	کننده: فاعل
kutaah soxan = moxtasdar kalaam	کوتاه سخن: مختصرکلام
kuchehbaan = negah daarandehe kucheh	کوچه بان: نگهدارنده کوچه
kushaad = komiteh	کوشاد: کمیته
kushandegaan = mojaahedin	کوشندگان: مجاهدین
kuy = mahhalleh	کوی: محله
kahraayidan = tohi kardan	کهراییدن: تهي کردن
kohan = farsudeh	کهن: فرسوده
kish = madzhab	کیش: مذهب
keyfar = mojaazaat	کیفر: مجازات

گ

godzaraa = mosri	گذرا: مسري
geraami = 'aziz	گرامی: عزیز
geraan = sangin	گران: سنگین
geraayesh = meyl	گرایش: میل
geraayidan = meyl kardan	گراییدن: میل کردن

gardaanidan = az hhaali beh hhaali andaaxta	گردانیدن: از حالی به حالی انداختن
goruh = jam'iyyat	گروه: جمعیت
geravidan = imaan aavardan	گرویدن: ایمان آوردن
gozaaresh = taeivil	گزارش: تأویل
gazaafeh = mobaalegheh	گزافه: مبالغه
gazand = sdadameh	گزند: صدمه
gozidan = entexaab kardan	گزیدن: انتخاب کردن
goziraad = komisiyune tasdmim	گزیراد: کمیسیون تصمیم
goziridan = tasdmim gereftan	گزیریدن: تصمیم گرفتن
gozinesh = entexaab	گزینش: انتخاب
gomaaridan = masdraf kardan	گماریدن: مصرف کردن
gostaax = jasur	گستاخ: جسور
gostaraak = farsh	گستراک: فرش
goftaar = maqaaleh	گفتار: مقاله
goldis = maanande gol	گلدیس: مانند گل
golsaar = golzaar	گلزار: گلزار
gelkaar = bannaa	گلکار: بنا
gelkaari = bannaaeiy	گلکاری: بنایی
gomaardeh = maeimur	گمارده: مامور
gomaashtan = maeimuriyat daadan	گماشتن: مأموریت دادن
gomaan = zhann	گمان: ظن
gomaanidan = zhann bordan	گمانیدن: ظن بردن
ganjbaan = sdanduq daar	گنجبان: صندوق دار
ganjeh = sdanduq	گنجه: صندوق
gandomin = dorost shodeh az gandum	گندمین: درست شده از گندم
govaah = shaahed	گواه: شاهد

govaahi = shahaadat	گواهي: شهادت
govaahi naameh = tasddiq	گواهينامه: تصديق
gushtin = saaxteh shodeh az gusht	گوشتين: ساخته شده از گوشت
gowhar = asdl	گوهر: اصل
giyaahin = padid aamadeh az giyaah	گياهين: پديد آمده از گياه
giti = donyaa -bi zendegaani	گيتي: دنيا- بي زندگاني

ل

laabeh = eltemaas	لايه: التماس
laayidan = eltemaas kardan	لاييدن: التماس کردن
laalehsaar = laalehzaar	لاله سار: لاله زار
laghzesh = xathaa	لغزش: خطا

م

maadineh = moeiannacs	مادينّه: مؤنث
maanand = mecsl	مانند: مثل
maanandegi = shebaahat	مانندگي: شباهت
marz = sarhhad	مرز: سرحد
marzbaan = negah daarandehe sar hhad	مرزبان: نگهدارنده سرحد
majhdeh = xabare xwosh	مژده: خبرخوش
mostmand = mohhtaaje shadid	مستمند: محتاج شديد
masihhi gari = kishe tarsaayi daashtan	مسيحگري: كيش ترسايي داشتن
mun = xaasdiyyat	مون: خاصيت
muy setor = salmaani	موي ستر: سلمااني
muyesh gar = rowzdeh xwaan	مويشگر: روزه خوان
mah naameh = majalleh	مهنامه: مجله
miyaanji = shafi'	ميانجي: شفيع

miyaanjigari = shafaa'at	میانجیگری: شفاعت
miyaanehgozin = mo'tadel	میانه گزین: معتدل
miyaanehgozini = e'tedaal	میانه گزینی: اعتدال
mizbaan = mehmaan daar	میزبان: مهماندار

ن

naa aagaah = bi ethelaa'	ناآگاه: بی اطلاع
naa aagaahi = bi ethelaa'i	ناآگاهی: بی اطلاعی
naabehush = ghaafel	نابھوش: غافل
naabehushi = gheflat	نابھوشی: غفلت
naaboyusaan = bar xalaafe entezhaar	نابیوسان: برخلاف انتظار
naapadid = ghaayeb	ناپدید: غایب
naapeydaa = gheyb	ناپیدا: غیب
naachaar = majbur	ناچار: مجبور
naachaari = jabr	ناچاری: جبر
naachaarigari=peyrove aayine jabri budan	ناچاریگری: پیرو آیین جبری بودن
naadaan = jaahel	نادان: جاهل
naarasaa = naaqesd	نارسا: ناقص
naaravaa = naa mashru'	ناروا: نامشروع
naaz = faxr	ناز: فخر
naazesh = eftexaar	نازش: افتخار
naazidan = eftexaar kardan	نازیدن: افتخار کردن
naashtaayi = sdobhhaaneh	ناشتایی: صبحانه
naagodzaraa = naamo'tadi	ناگذرا: نامتعدی
naam = esm	نام: اسم
naameh rasaaan = farraashe post	نامه رسان: فراش پست

naahudaa = gheyre montaj	ناهودا: غير منتج
nabard = beh ziyaane digari kushidan	نبرد: به زیان دیگری کوشیدن
narineh = modzakar	نرینه: مذکر
nashaayad = shayesteh nist	نشاید: شایسته نیست
nashodani = gheyre momken	نشدنی: غیر ممکن
neshast = jalaseh	نشست: جلسه
neshinaak = manzel	نشیناک: منزل
nekuhesh = mazamat	نکوهش: مزمت
nekuhideh = mazmum	نکوهیده: مزموم
negaar = naqsh	نگار: نقش
nagaarandeh = naqqaash	نگارنده: نقاش
negaareh = naqqaashi	نگاره: نقاشی
nagaaridan = naqsh kardan	نگاریدن: نقش کردن
negunsar = mo'alaq	نگونسر: معلق
namaaz =sajdeh	نماز: سجده
namaazidan = sajdeh kardan	نمازیدن: سجده کردن
nemudan = neshaan daadan	نمودن: نشان دادن
navaazaat = heyeiat	نوازاات: هیئت ارکستر
nowaamuz = shaagerde dabestaan	نواآموز: شاگرد دبستان
nowandish = motajadded	نواندیش: متجدد
nowandishi = tajaddod	نواندیشی: تجدد
navid = va'deh	نوید: وعده
nevisaa = monshi	نویسا: منشی
nevisaach = lavaazem o tahhrir	نویساچ: لوازم التحریر
nevisaad = heyeiate tahhririyeh	نویساد: هیئت تحریریه
nevisaak = aan cheh nevisand	نویساک: آنچه نویسند

nevisidan = neveshtan	نویسیدن: نوشتن
nevisideh = neveshteh	نویسیده: نوشته
novin = jadid	نوین: جدید
nahaadan = qaraar daadan	نهادن: قراردادن
nahesh = sharth	نهش: شرط
nahesh haa = sharaayeth	نهش ها: شرایط
niyaarastani = mo'jezeh	نیارستانی: معجزه
niyaazaak = maayahhtaaj	نیازاک: مایحتاج
niyaazaak haa = ehhtiyaajaat	نیازاک ها: احتیاجات
niyaayesh = 'ebaadat	نیایش: عبادت
niyaayidan = 'ebaadat kardan	نیاییدن: عبادت کردن
neyrang = hhileh	نیرنگ: حیلہ
niru = qodrat	نیرو: قدرت
nirumand = qaader	نیرومند: قادر
neysaar = neyzaar	نیسار: نیزار
nik = esdlaahh shodeh	نیک: اصلاح شده
niknahaad = najib	نیک نهاد: نجیب
niknahaadi = nejaabat	نیک نهادی: نجابت
niki = esdlaahh	نیکی: اصلاح
nikidan = esdlaahh kardan	نیکیدن: اصلاح کردن
nimruz = jonub	نیمروز: جنوب
niyushidan = baa deqqat gush daadan	نیوشیدن: با دقت گوش دادن

و

vaaruneh = ma'kus	وارونه: معکوس
vaaruneh guyi = goftaare motazdaad	وارونه گویی: گفتارمتضاد

vajheh = loghat	واژه: لغت
vaalaa = 'aali	والا: عالي
vaam = qarzd	وام: قرض
vaangaah = dar aan vaqr	وانگاه: در آن وقت
varjaavand = moqaddas	ورجاوند: مقدس
varzaad = anjomane tarbiyat badani	ورزاد: انجمن تربیت بدنی
vijheh = maxsdusd	ویژه: مخصوص
vijhegi haa = xosdusdiyyaat	ویژگی ها: خصوصیات

ه

haat = hhaq	هات: حق
haayidan = hhage xwod raa csaabet kardan	هاییدن: حق خود را ثابت کردن
haraas = tarse saxt	هراس: ترس سخت
harchand = harqadr	هرچند: هر قدر
hargaah = harvaqt	هرگاه: هر وقت
hezaareh = hezaar saal	هزاره: هزار سال
hakaanidan = mo'ayyan gardaanidan	هکانیدن: معین گردانیدن
halidan = rahaa kardan	هلیدن: رها کردن
hamaanaa = chenin peydaast	همانا: چنین پیدا است
hamaavard = hharif	هماورد: حریف
hamyaavar = ham 'aqideh	هم یاور: هم عقیده
hambastegi = ertebaath	همبستگی: ارتباط
hamcheshmi = reqaabat	هم چشمی: رقابت
hamdaastan = movaafeq	همداستان: موافق
hamdaastani = movaafeqat	همداستانی: موافقت
hamdasti = ettahhaad	همدستی: اتحاد

hamradeh = ham sdaf	هم رده: هم صف
hamzaad = do qolu	همزاد: دو قلو
hamsekaal = moshaaver	همسکال: مشاور
hamsang = mosaavi	همسنگ: مساوي
hamshir = baraadare rezdaa'i	همشیر: برادر رضاعي
hamshireh = xwaahare rezdaa'i	همشیره: خواهر رضاعي
hamegaan = 'omum	همگان: عموم
hammihan = ham vathan	هم میهن: هموطن
hameh = tamaam	همه: تمام
hamegi = tamaaman	همگی: تماماً
hanaayesh = acsar	هنایش: اثر
hanaayandeh = moeiacser	هنابنده: مؤثر
hanaayidan = taeicsir kardan	هنابیدن: تأثیر کردن
hanbaaz = sharik	هنباز: شریک
hanbaaz haa = shorakaa	هنبازها: شرکا
hanbaazi = sherkat	هنبازی: شرکت
honar = sdan'at	هنر: صنعت
honarmand = sdan'at gar	هنرمند: صنعت گر
hengaam = vaqt	هنگام: وقت
havaapeymaa = thayyaareh	هواپیما: طیاره
havaaxwaahi = tharaf daari	هواخواهی: طرفداري
hudeh = natijeh	هوده: نتیجه
hudidan = natijeh daadan	هودیدن: نتیجه دادن
hushidan = deqat kardan	هوشیدن: دقت کردن
hirbod = aatash negahdaar	هیربد: آتش نگهدار

ي

yaarastan = joreiat kardan	يارستن: جرأت کردن
yaazidan = dast deraazi kardan	یازیدن: دست درازی به حق دیگران
yaaveh = bi ma'ni	یاوه: بی معنی
yegaanegi = dast yeki kardan	یگانگی: دست یکی کردن
yeksar = mostaqim	یکسر: مستقیم
yeksareh = mostaqiman	یکسره: مستقیماً
yugh=juq kardane gaav baraaye shoxm	یوغ: جوق کردن گاو برای شخم
yufaanaach = vasihe moqaabeleh	یوفاناچ: وسیله مقابله
yufaanaak = aan cheh 'avazd konand	یوفاناک: آنچه عوض کنند
yufaanidan = 'avazd kardan	یوفانیدن: عوض کردن
yufeh = 'avazd	یوفه: عوض
yufidan = baa ham 'avazd shodan	یوفیدن: با هم عوض شدن

Duste 'aziz

*Re'aayate osdule negaareshe
Faarsi baa hhorufe
Laatinkaarist hadafmand
jahatehhefzhe manzelate
zabaane zibaa va asdile
maa baraaye barqaraariye
ertebaathi daqiq va
mothmaeien baa
hamehe hamvathanaane
moqime xaarej az keshvar
keh 'alaaqeh mand
beh paasdaari az
zabaane melliye in
marz o bum hastand.*

با تشکر و سپاس از همکاري و هم فکري افراد زیر
و
دیگر دوستداران فرهنگ و ادب پارسي

ABBASSI ROUHOLLAH
AKACA IHSAN
AKHAVN .A
AMINI TAGHI
AMIRI .N
AMIRI .H
ARJOMAND .F
ASSADI JAMSHID
ASSADI .L
AZARBA .A
BISHETAB REZA
BOUSSOUF IDRISSE HABIB
CONTE GERARD
COTTAM .W
DADVAND SHAHROOZ
DAHMANI .S
EBRAHIMI .A
EBRAHIMI KARGANROUD ARYA
ESHAGHI .Z
ESHAGHI .S
FAGHIHI
GHADERI SYAMAND
GOLSHANI
INFANGER RUTH TARNAWSKI
JAHON THOMAS
KAMKAR PARSİ .L

KAVEH MOHHAMAD ALI
KERMANI
MAXINE .P
MAZYAR .M
NEMATOLLAHI .P
PALAU MICHEL HENRI
PHILIP JEAN PIERRE
PIATIER ANDRE
PICARD MAXINE
PICHEVAR .A
REZANIA AKBAR
ROODBARAKI .V
ROSTAMI JAWAD
ROSTAMI MOSTAFA
ROUGHANI
ROUQUET AGARRIGUE VICTOR
SEYED NASROLLAH.SH
SHAHANDEH .L
SHAHNAII .T
SHOKOOHI BEHROOZ
SIMON PIETRI
TAHERI SHEMIRANI .S
TAHERI .P
TAHERI .S
TALAÏ DARIUSH
YOUNESSI EBRAHIM